

[Wellcome MS Persian 47A]

Persistent URL

<https://wellcomecollection.org/works/ajxdddr9>

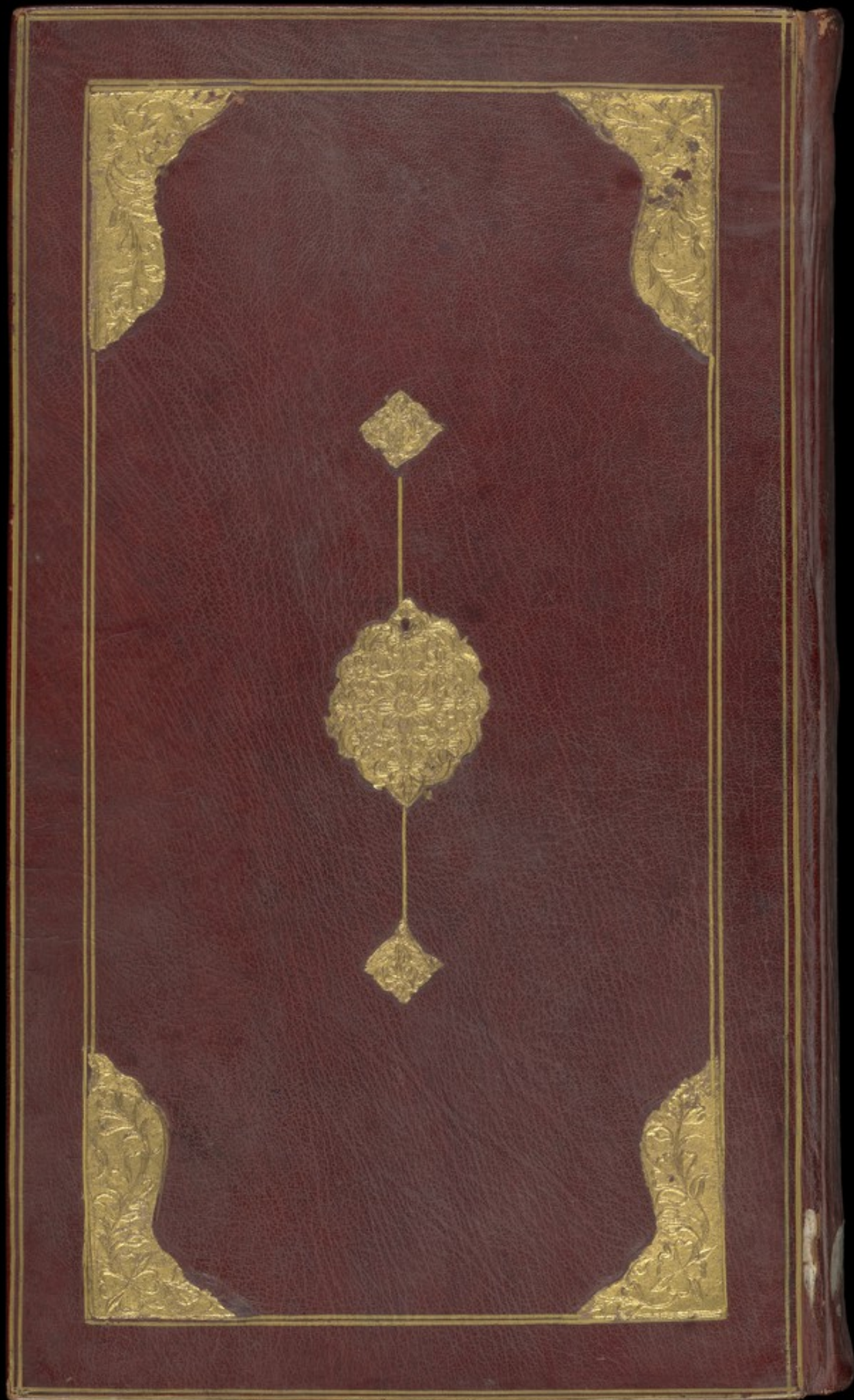
License and attribution

This work has been identified as being free of known restrictions under copyright law, including all related and neighbouring rights and is being made available under the Creative Commons, Public Domain Mark.

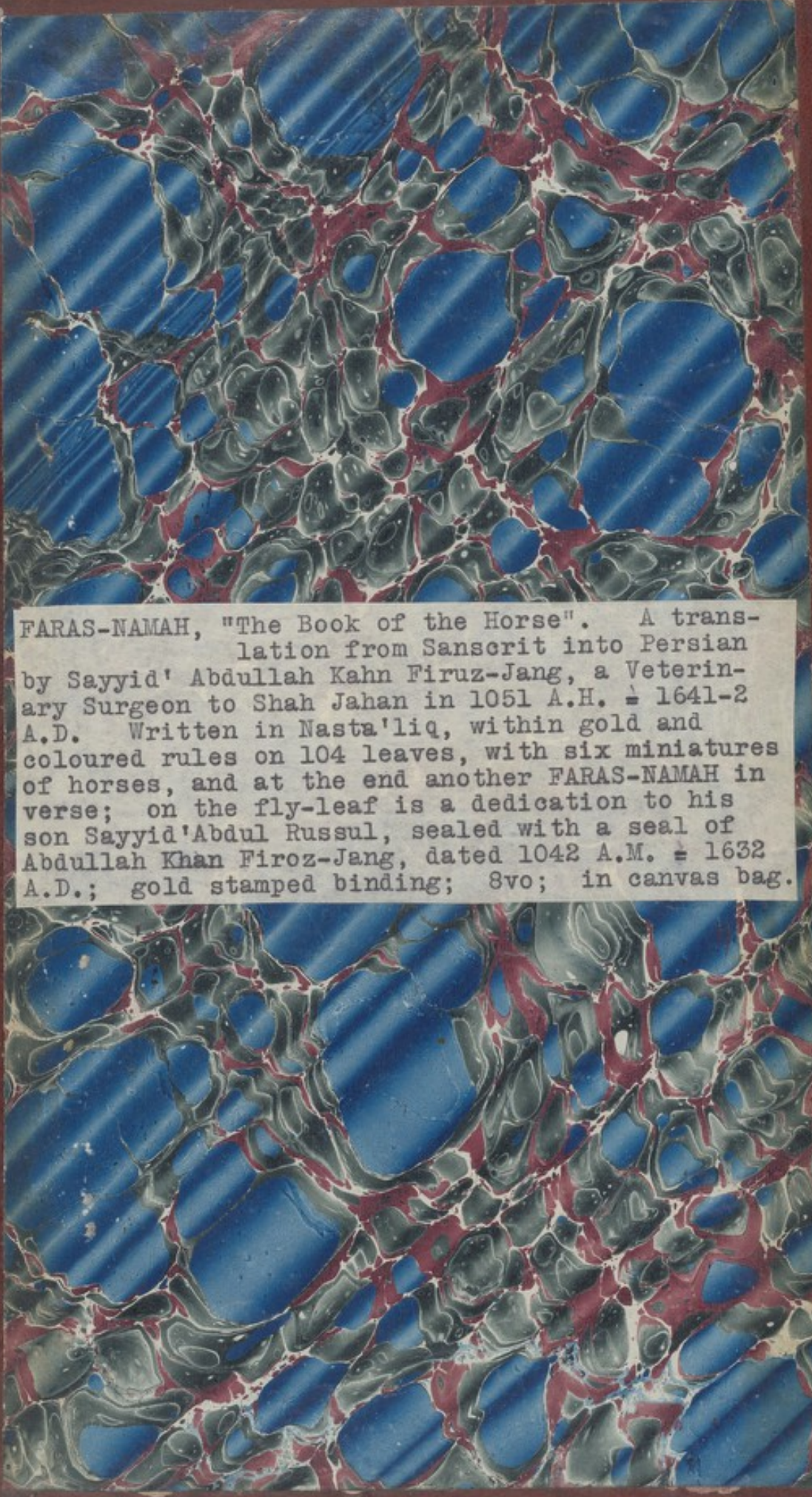
You can copy, modify, distribute and perform the work, even for commercial purposes, without asking permission.



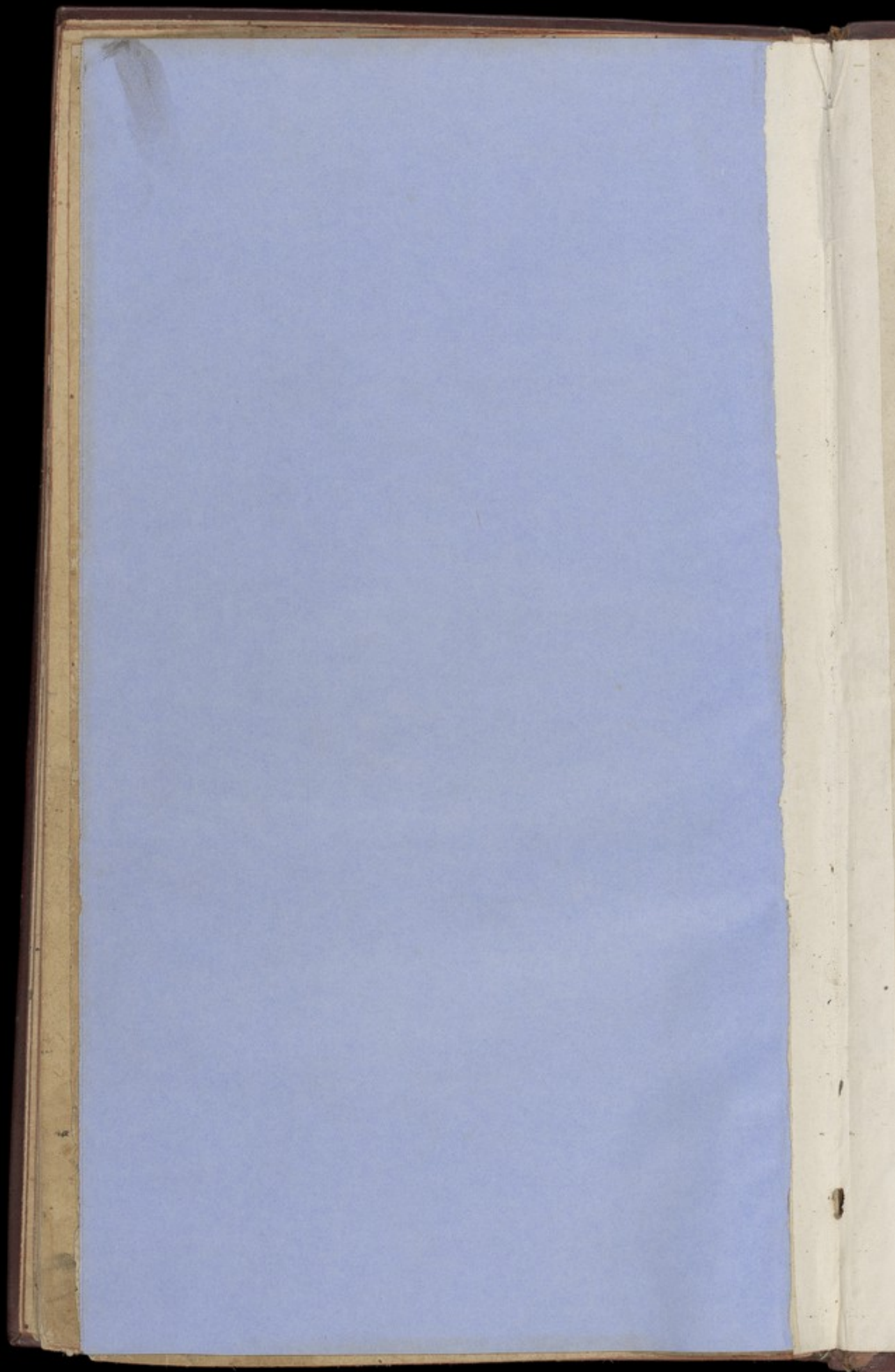
Wellcome Collection
183 Euston Road
London NW1 2BE UK
T +44 (0)20 7611 8722
E library@wellcomecollection.org
<https://wellcomecollection.org>



NMS Persnan 47



FARAS-NAMAH, "The Book of the Horse". A translation from Sanscrit into Persian by Sayyid' Abdullah Kahn Firuz-Jang, a Veterinary Surgeon to Shah Jahan in 1051 A.H. = 1641-2 A.D. Written in Nasta'liq, within gold and coloured rules on 104 leaves, with six miniatures of horses, and at the end another FARAS-NAMAH in verse; on the fly-leaf is a dedication to his son Sayyid'Abdul Russul, sealed with a seal of Abdullah Khan Firoz-Jang, dated 1042 A.M. = 1632 A.D.; gold stamped binding; 8vo; in canvas bag.



WMS. Per.

47

۱۰

یا مجیب الدعوات و یا قاضی الحاجات

این فرس نامه را که در کارخانه طیار شدن بود و بفرزند عزیز

عالی تبار سیادت و شجاعت آثار نور چشمی

سید عبد الرسول بملکیت بخشیده شد ببارنج

غره ماه جمید الاول اشتهاد در بلد ارج کجریا

قیمت چهل روپیه



Translation.

No 7

O! God, accepter of prayers &
giver of our wants. help me!

This book, called *Turusnamah*, was
prepared in my office, and granted by
me to my beloved and brave son Syud
Abdool. Ruzsool.

Written this the 1st day of Jumadoolulward
1057 Hijree corresponding to about 1634 A.D.
at the town of Ceruj.

Price Rs 40/-

Sealed by Syud Abdoolah Khan Bahadur
Ferozjung. an official of Shahjehan
Emperor of Delhie.

کرد کار با حق آل نبی	بنماز و نیاز نیم شبی
که رسائی ز لطف پیش از پیش	اسپ مقصود شده بمقصدش
مرکب جمد شده بکن بهوار	در ره شرع سید مختار

در نعت سید المرسلین خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم

احمد مرسل آن پیمبر پاک	محرم خاص خلوت لولاک
شهنسوار مقام او اودنا	سید هاشمی رسول خدا
نور حق آفتاب عالمنا	صاحب تاج و منبر و محراب
حکم او کرده تا بر وز قیام	بر سر تو سن زمانه الحام
شهنسوار که مرکب بختش	برده از نه فلک برون رخش
کرد چون غزم راه یگرانش	لا مکان شد مکان حج لانش
دوستان خدا ز خیل وید	دینی و آخرت طفیل وید
از خدا با و صد درود و سلام	بر روی و آل و بر صحابه تمام

بر باب عقل و اصحاب دانش پوشیده نماند که کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

در بیان توحید حق سبحانه و تعالی

ای فکرت چو زین کند دانا | به که گوید نخست حمد خدا

بنام خدائی که توسن افلاک را کرد مرکز خاک دایر گردانید

و رایض حکم او بر ارباب سپهر روز و شب از مه و مهر زین

نهاد و جلجل کو اکب بر و بسته در جبت و جوی او

یک نفس از تنک و دو باز نه ایستد و از کثرت تحاپ و

اگر نعل او سوده کرد و از پاهای مه نونعل دیگرش بدنا از گوشش باز نماند

ای حکم تو بر ده فقره ماه | بی دلیلی بسوی سحر

کرده

پناه سید عبد الله المخاطب بعد از آنکه خان بهادر فرزند
 بغرات کفار ملک رانای چیتور که در آن زمان رانای امر
 ولد رانای پرتاپ ابن رانا اودی سکه به بزرگی زمینداران
 آن کوستان سر از تخت میزد و از برکت توجّهات
 ظاهر و باطنی پادشاه دین پناه فتوحات نصیب روزگار
 این نیازمند درگاه و خادم خلق الله گردید چنانچه صندوق
 کتاب هندی از رانا امر سکه بدست غازیان لشکر
 پادشاه اسلام افتاد و آنرا بجمعی که سالوتر اسپان بود که
 عبارت از فرس نامه باشد آنرا از زبان فارسی ترجمه نمود
 اگر چه در زمان سابق فرس نامه از نظم و نشر نوشته اند
 و اکثر موافق باین کتاب است و چون توجه شریف پادشاه
 اسلام و اسلامیان را بمقتضای آیه کریمه **الَّذِينَ هَاجَرُوا**
وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

در معرفت اسپان و علامات محمود و مذموم و دانستن
علت و امراض که اسپ پیدا میکند و معالجه آنرا حکمای
زبان سانس کرت شاتزده هزار اشلوک یعنی بیت در
زمان سابق تصنیف کرده اند و آن لغت را بغیر نپندان
دانا کسی نمیداند بنابر آن فواید آن ستور مانده بود و در
خلافت بند کا حضرت فلک رفعت ملک خصلت مشتری
خاصیت کیوان سطوت پادشاه جم جاده خلایق پناه مروج
دین محمدی شاهنشاه عادل الخاقان بن خاقان بن خاقان
والسلطان بن سلطان بن سلطان ابوالمظفر شهاب الدین
محمد صاحب قزاق ثانی شاه جهان پادشاه غازی ^{الهند}
ملکه و سلطانه پندتانی که در علم دانستن زبان سانس کرت
بودند جمع ساخته کتاب سالترا اسپان که فرس نامه
هندوی باشد در سنکامی که این بنج فدوی درگاه خلایق

بر خداوندان عقل و فراست پوشیده نیست که این علم
نفس شناخت **اسب قابل** و **لایق** ملوک نامدار و **قوت**
با اقتدار است و اکثر عقلا اتفاق دارند که بعد از انسان
از حیوان هیچ چیز شریفتر از اسب نیست چنانچه حق تعالی
انسان را بر تمامی مخلوقات فضل و شرف نهاده است
بر حیوانات دیگر فضیلت داده است و صورت آنرا نیکوتر
از صورت های حیوانات دیگر آفریده و مرکب انبیا و ملوک
ساخته که بواسطه سواری او بر اعدا ظفر می یابند و در فضیلت
اسب و اجر غازیان آیات و احادیث بسیار وارد
شده چنانچه حق تعالی می فرماید **وَالْخَيْلُ**
وَالْبِغَالُ وَالْحَمِيرُ لَتَرْكَبُوها نَزْنِه
اسب را بر دیگر حیوانات مقدم ذکر کرده و سواران را بزرگوار
ستوده و در احادیث آمده که انصار ساکنان مدینه از رسول خدا

أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

جد و جهد بر جهاد کفار و دشمنان دین سید ابرار از حد و
پرون است و باین سبب میل و رغبت تمام بر اسپان
تیز کام خوش خرام دارند با وجود آنکه اسپ بسیار هر روز
انعام و بخشش می شود و در پایگاه خاصه و طویلۀ مای معمو
از اسپان عربی و رومی و عراقی و ترکی و کچی از هر قسم
قریب بدوازده هزار اسپ طویلۀ مای موجود و حاضر می باشند **ششوی**

همه تازی نژاد و ترکی زاد	پروش یافته بدین بنات
هر یکی همچو کوه وقت سکون	بلکه از کوه در شکوه فزون
لیک زده به تندی و تیزی	کرواز باد در سبک خیزی
از تفل شان گردش راه	کرد غیرت شسته بر رخ ماه
همه گیتی نورد و عالم گیر	در جهان شان کسی ندید نظیر

میکنند که از پیغمبر علیه السلام شنیدم و این خبر از اخبار
 مشهور است که ایزد سبحانه و تعالی خواست که اسب ^{نیافزیند}
 باد جنوب را گفت من از تو چیزی خواهم آفرید که اندر و غر باشد
 دوستان مرا و ذل باشد دشمنان مرا با و جواب داد که خداوند
 حکم و فرمان تراست پس ایزد تعالی اسب را از باد جنوب فرستاد
 و گفت خیر و برکت اندر موی پیشانی تو بستم و غنیمت گیرند
 بر پشت تو و در تو خاصیت سلامت از پیش دشمنان
 نهادم و ترا فراخ روزی و مبارک دیدار و بر دیگر ستون
 فضل نهادم و خداوند ترا بر تو مهربان گردانیدم و من دانی
 آفریدم که بر پشت تو مرا تسبیح و تهلیل و تکبیر گویند و هر مرد
 که بر پشت اسب تکبیر و تهلیل چنان بگوید که اسب بشنود
 او نیز بگوید چون فرشتگان صفت آفرینش ^{اسب شنیدند}
 کفشدارب ما فرشتگان تویم ترا تسبیح و تحمید میگویم

صلی الله علیه وسلم سوال کردند که میخواهیم بدانیم که از طاعتها
و اعمال خیر کدام نزد حق جل و علا احب و افضل است تا
دانسته بدان مشغول شویم این آیه نازل شد **إِنَّ اللَّهَ**

يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ
صَفَاكَ أَفْئَمَ بَنِيانٍ مَرْصُومٍ

پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرماید که عزیزترین مکانی در دنیا
پشت اسپان تازیست **حکایت** از مامون خلیفه
پرسیدند که نیکوترین چیزها در دنیا چیست جواب داد که
سوار نیک بر اسب نیک و در میدان نیک از اردشیر
بابکان منقول است که اگر نه ملوک و بزرگان سوار سی
بودی ایشان بر سایر مردمان فضیلتی نداشتندی

باب اول در آفرینش اسپان امیر المومنین

اسد الغالب علی ابن ابوطالب رضی الله عنه روایت

آنست در خانه که اسپ باشد دیو دران خانه نرود و
دران خانه مرک مفاجانه باشد و برکت و نعمت باشد
و نزد ابلیس هیچ آوازی دشمن تراز آواز اسپ نیست
اگر مالک او را واقعه پیش آید پیش از آن چهل روز با^{لهم}
ایزد تعالی او را معلوم شده باشد در باب فضیلت
اسپ روایات بسیار است اما زیاده برین کنجایش
این مختصر نیست که غرض کلی از تالیف این کتاب معرفت
اسپ است و شناختن علت و امراض و معالجه آن
چون در کتاب سهنس کرت هر ورق را مخصوص
از برای یک چیزی قرار داده اند و آن ورق
بمنزله باب است بنا بر آن بر اعداد و اوراق آن کتاب
باب و فصلی این نسخه شریف را مقرر ساخت
و فصلی از کتاب فوس نامه که در زمان سلطان محمود

تا را پاداش آن چیست پس ایزد تعالی پیا فرید برای ایشان
اسپان ابلق که گردنهای ایشان چون گردنهای شتران
بخشی ایزد تعالی هر گرا خواهد که در عرب مدد فرستد برین
اسپان سوار فرستد پس ایزد تعالی اسپ را بر زمین فرستاد
و اسپ بر چهار دست و پا بایستاد و بانک کرد ایزد تعالی
بی کام و زبان گفت که برکت من بر تو باد تا روز قیامت
تا نسل میکیرند از تو چون آدم را علیه السلام پیا فرید جمله اشیا
حیوانات را بر و عرضه کرد گفت یا آدم بکزین ازین چیزها هر چه
خواهی آدم علیه السلام اسپ را بگزید ایزد عزوجل گفت که یا
آدم چیزی را بگزیدی که عز تو و فرزندان تو در دست و ترا
فرزندان باشند و ایشان را نتاج بود تا روز قیامت برکت من
بر تو و بر و باد بغزوجل من که نیا فریدم هیچ صورتی بهتر و نژدیک
من دوست تر از تو و از و یا آدم کی خاصیت و برکت اسپ

فرمود که هر که اسپ بخرد مشکین با کمیت که پشانی او لب
زیرین و دست چپ و هر دو پای او سفید
باشد همبرین صفت که تصویر کرده شد



پس کو بر نشین بر چنین اسپ و بغزار و فتح کن و غنمت
گیر **حکایت** ابوهریره رضی الله عنه میگوید که پیغمبر
علیه السلام اسپ ارجل یعنی پای چپ سفید را
مکروه داشتی و دوست نداشتی و الله دست

غزوی نوشته بود و نیز داخل این نسخه شریف
 کرد و اسید و از آن جمله اینست که در شب تیز بین تر
 و ششونج ترازا سپ حیوانی دیگر نیست و از جمله
 حیوانات فراخ روزی ترازا سپ نیست و از جمله حیوانات
 چهارچیز در بهشت رود **سپ غازی** و **اشتر صالح**
 و **خر غزیر** و **سگ اصحاب کعب** و پیغمبر علیه السلام
 اسپ را در ردای مبارک خود جودادی و بردای مبارک
 خود سروروی او را پاک کردی و فرمودی چنانکه
 فرزندان را بی تعویذ ندرید اسپانرا نیز ندرید که چشم
 زخم کار کند و پیغمبر علیه السلام می فرماید هر که اسپ
 در طویله بندد و در محافظت او بجان کوشد
 از بهر رضای خدای تعالی و نیت غزات
 با کفار ثواب عظیم باو عاید گردد و پیغمبر علیه السلام

آنجا فرودمی آمدند و آب از چشمه میخوردند سلیمان
 علیه السلام را ازین حال خبر کردند عفریت دیو را
 بفرستاد تا آن اسپان را بگیرد و سپاورد و هر چند
 عفریت دیو سعی کرد که رفتن میسر نشد بعد از مصلحت
 بران قرار یافت که دیوانه را فرستاده چشمه آن آب
 تندی سازند و آن چشمه را از شراب پر سازند و چنان
 کردند و اسپان شراب از آن چشمه خورده مست شدند
 و هزار دیو هر یک اسپی را از موی پشانی گرفته بکشد
 سلیمان علیه السلام آوردند جمله را فرمود که بکشند
 و بکشتن مشغول شدند تا فرو رفتن آفتاب نهصد
 اسپ را بدین طریق میکشیدند جبرئیل علیه السلام
 فر رسید و گفت یا سلیمان دست از کشتن این
 جانوران بدار که ایزد تعالی آفتاب را از جهت تو باز آورد

و پای خلافت یک دیگر سفید بود آن را اشیل خوانند
 و آن را نیز کراهیت داشتی و طبیعت اسپ
 و آدمی هر دو یکی است از دتعالی هر دو را بر یک
 مزاج آفریده است و هر علت که آدمی را باشد
 همان علت اسپ را باشد و همان علاج که آدمی را
 کنند همان علاج اسپ را فرماید حق تعالی سه چیز
 در اسپ نیا فریده یکی زهره که اگر زهره داشتی هیچ
 آدمی را زهره آن نبود که بر اسپ نشستی دیگر غدود
 نیا فرید که اگر غدود داشتی همیشه رنجور بودی دیگر شتالک
 نیا فرید که اگر شتالک داشتی بتک نتوانستی دوید
حکایت در وقت سیلما پیغمبر علیه السلام هزار
 اسپ با پر بود که در عالم می پریدند و در هر مرغذاری که
 خوشتر بود می پریدند و چشمه که در و آب شیرین بود هر روز

۱۰
دم دراز فراخ شکم و فراخ دهن و فراخ سرین سیاه
چشم سیاه پوز سیاه خضیه سیاه دم سیاه سیم
حکایت حجاج یوسف باین القریه گفت که اسپ
برای روز جنگ من خوش کن او جواب داد که محمد
مرزبان که او مادر و پدر این کار است و از ریضان
دست دادن این فن است از و پرس محمد مرزبان را
طلب داشت و گفت خوش کن اسپ از طویله های من
برای سواری روز جنگ محمد مرزبان جمیع اسپان
طویله را بنظر در آورد و گفت اگر جنگ را خواهی گیت
بگیر تنگ اگر سیرم غدار را خواهی خنک و اگر هیبت را
خواهی مشکین اگر سیر سبزه و کلزار را خواهی ابلق اگر
شکار را خواهی بوز اگر دیدار را خواهی همند اگر راه
رفتن را خواهی کلگون اگر چوکا را خواهی سرنک بدانکه

تا نماز عصر را بوقت ادا نمائی سلیمان علی السلام
 از حق تعالی درخواست تا پیرمائی ایشان باقی مانده
 بسد اصل اسپان تازی یعنی عربی ازان صد اسپ است
 دیگر صفت آنکه اسپ چگونه باید استادان این صنعت
 چنین گفته اند که اسپ روز جنگ یکرنگ باید و بهترین رنگها **سبک**



باشد فراخ روی و دلیر و قوی پشت و فراخ پشانی
 و فراخ کتف و فراخ سینه و کوتاه پشت و استخوان

خوش هوا و همسایه نیکو خلق و جفت حلال با جمال پارسا
ای عزیز اگر خواهی که اسپ نیک را از بد فرق کنی اول
بدنش نیکو نگاه کن اگر در هنر خطا کند دندان نیکو خطا
نکند سیاه تره سیاه چشم چون راه رود سومی چپ
و راست نکرد و در رفتن دست بلند دارد اما اسپ کر
و گنگ و چپ دست و شب کور نباید اگر خواهی
که بدانی که شب کور است یا نه کلیم سیاه درشت ^{بین} بزرگ
بینداز و بر بالای او ریمان سفید یا مهره سفید بپسین ^{را} و اسپ
بر بالای آن اگر شب کور بود نزد و بر کلیم بگذرد و اگر
شب کور نبود چون ریمان و مهره سفید به پندرم کند
از کلیم بگذرد و اگر خواهی بدانی که چپ دست است یا نه
چند بار در آب و دروازه خانه بران اگر دست راست
پیش نهد راست بود اگر دست چپ پیش نهد چپ ^{بود}

بهترین همه اسپان کیت است و پادشاهان عجم اسپ
کیت را دوست داشتندی اسپ باید که دورین
و دور شو و پر نشاط و تیزپاشنه و از نازیان ترسان
چنانکه اگر باتش رانی در رود و اگر باب اندازی راست
کند و اگر بزنی بی آرام گردد چون فروشینی رو باه باشد
چون سوار شوی شیر شود و علف زود خورد هر آبی که بدین
صفتها یافته شود بغایت نیک باشد **حکایت** چنانچه
در عالم پادشاهان بزرگ را نام ماند اسپان نیک را هم
نام مانده خنک خسرو سیاه بشید جرده بهرام
بوزپشون رخسارستم شبنم پرویز گلگون سفندیا
سمند کهنه خسرو کیت فریدون ابلق نوشیروان **حکایت**
پیغمبر علیه السلام می فرماید که چون ایزد تعالی بر بنده نیکوئی
کند او را چهار چیز کرامت فرماید مرکب راهوار و خانه فراخ

که هر کس اسب خود را بدان رنگ بشناسد اکنون نامها و
رنگهای اسبها را بنویسم **سیاه کیت مشکین**
نقره بوز سرخ تنک کل خنک سرنگ ابلق
جوده ابرش اما اسب ابلق و اشکیل و ابلق نباید
خرید که هر سفیدی که بر اسب پنی بره اندام که باشد آن عیب
بود دیگر تنک از همه بهتر بود و از همه رنگها **کیت** بهتر باشد
مشکین چنان باید که سیاه روشن بود و در چشمهاش
هیچ سرخی نباشد زیرا که هر اسب سیاه بی سرخی در چشم
سرخ نباشد از عیب بزرگ خالی نبود یا کزنده یا لکدن
یا سرافشان بود اگر در طویل جای بند شود و سواری کم باید
آدم گیر شود و کس بکشد و از اسب **بوز** پرهیز کن که او
بدسم و ناصبور بود و چشم زخم زود کار کند **ابرش**
نیک باشد اما بدسم و بکرماد و سرا و پشه و مکس ناصبور بود

اگر خواهی بدانی که گنگ هست یا نه بر ماویان چند بار بگذر
اگر آواز کند گنگ نباشد و اگر آواز نکند گنگ باشد اکنون تمام
هنرمای اسپانزایا و کنیم از عقب اسپ بدو کز فاصله باید
استاد و سکریره بر اسپ باید انداخت اگر از جای
بجهد باید سوار شد و تا زیاده زد اگر اسپ در سواری تو تنگدل
میشود و جلدی میکند بدانکه بغایت نیک است هنرمی
که از خواهی پیانی و قیمت آن اسپ را کسی نداند و الله اعلم
باب دوم اندرز نکمای اسپان هنر و عیب و مرض
و سواری اموضن بدان ای عزیز که بهترین چیزی که
پادشاهان و جمله لشکریان بدان محتاج باشند آرایش و شکوه
مملکت و فتوح محالک بدان وابسته باشد وجود اسپ است
که پادشاهی بی آن نتواند کرد و ملک و ولایت بی او نتواند
گرفت و نخستین چیزی که اسپ را بدان بشناسد رنگ است

اصل و فرع رنگهای اسپ و پان نیک و بدان
باب دوم در معرفت بهوزهای یعنی پیکما که بر اعضا
 اسپ می باشد و پان نیک و بدان **باب سوم**
 در معرفت سال اسپ و شناختن دندان **باب چهارم**
 در معرفت و علامات اسپان و دونه و نشانهائی که
 دلالت بر جلدی و زورمندی اسپ کند **باب پنجم**
 در صفت کام زدن اسپ و دیدن **باب ششم**
 در معرفت نشانهائی مذموم که در بعضی اسپ می باشد
باب هفتم در پان معرفت خصلت اسپ و تعریف فرا
 او **باب هشتم** بر بلندی قد اسپ و درازی و سببری
 و ضخامت او و دانستن نیک و بدان و شناختن بوی
 عرق درین باب چهار فصل است **باب نهم** در معرفت
 اجناس ذات اسپ این نیز بر چهار فصل است **باب دهم**

و شیراز و تبرسد و او از شیر پاک ندارد و بر پشت او شکار
شیر توان کرد **خنکی** که چون نقره سفید بودنش و هم و هم و هم
و پا و خصیه سیاه بود بدین صفت که یاد کردیم اگر بدست
بغایت نادر و بی مثل بود اما استادان این فن چنین
گفته اند که اسپ **ابلق ابرش** محرکه جهان از حادثه و واقعه
خالی نیست سوار آن در میان لشکر پیدا و نکشت نما باشد
یکزنک ستوده و بی آفت است آنچه از فرس نامه فارسی اشخاص
نموده شد تا اینجا مسطور گردید اکنون آمدیم بر سر فهرست
فرس نامه هندی که از کتاب سمنس کرت که بزبان
فارسی ترجمه کرده شد دوازده باب در معرفت
افراس و بیان علامات نیک و بد که در دست و پای و
باب در دانستن علت های که اسپ پیدا کند و معالجه آن
فهرست ابواب دوازده گانه **باب اول** در معرفت

نقره خنکی سفید چون آب
سفیدی چو شیر یا ممتا



اگر اسپ سفید یک رنگ بی نشان که به نور ماه می افتد
افتاده باشد آن اسپ بی بهاست و بیامیزاک
و ستوده است و در هر ملک که باشد اهل آن ملک
همه خوشوقت و خوشحال باشند و سوارا و در روز

در خاصیت طبایع افراس و دانستن آن **باب یازدهم**
در معرفت آنکه اسپ در هر فصل چه علت پیدا کند و
پیان چاری های در هوا های مختلف **باب**
دوازدهم در اد آب خویید و نخود و موت سبز
اسپ را دادن و دانستن آنکه اسپ را
در هر ولایت چه غله باید داد **باب اول**
در معرفت اصل و فرع رنگ های اسپان
و بیان عیب و هنر آن استادان این فن خصوصاً
سالو هوتری که بانی این علمست چنین آورده که در میان
رنگهای اسپ چهار رنگ اصل است باقی فرع
اول سفید که آنرا نقره گویند و هندوان سیت برن
و عربان ابيض گویند سفیدی که مثل مروارید یا مانند شیر یا شبنم
یا نقره و یا مانند برف باشد برین هیئت **مشهوری**

آن اسپ را مبارک شمرند و سوار او در حرب
 بر دشمن البته غالب شود و اگر این اسپ را
 کوش و چشم و سم سفید افتد آنرا نیز مبارک دانند
 صاحب آن اسپ دو لقمه دهد و اگر همین اسپ
 سیاه رنگ را خال سفید بر شکم افتد مالک
 آن صاحب فرزند زرینه گردد و اگر خال سفید
 بر تهی گاه اسپ افتد خوشی و راحت دهد و
 اگر این خال بر جانب کردن اسپ واقع شود
 صاحب آن مالدار و توانگر گردد و اگر بر ساغری افتد نیز
 مبارک دانند سیوم رنگ سرخ است آنرا بور خوانند
 و هندوان سون ورن گویند سرخی او مانند
 زعفران ناسوده و یا مانند گل انار یا بلون
 یا مثل رنگ لاله که آن را سرخی گویند **مشهوری**

نبرد بر اعدا ظفر یابد دویم رنگ سیاه که بتازی ادهم گویند
 و همنده ان کشتن و رن گویند و بخشیان مشکین گویند
 رنگ او مثل ابر سیاه و بلون زنبور سیاه و یا بلو^{دوده}
 و یا برنگ کویل باشد و این جانور در همنده است **مشکین**

سیاهی چون سواد دین بنور
 به سیاهی و تیزی زنبور



اگر اسپ سیاه بگزنگ بی نشان که همه به نور مای موافق افتاده باشد

و هندوان پست ورن خوانند و زردی او باید که برنگ طلا
 یا برنگ شعله آتش یا مثل زردی که در کل نیلوفر است باشد یا
 برنگ زرنج و پوست آن ایهما باید که هم رنگ موی است باشد
 و گویند بهترین نکهای اسپان این رنگ است که مذکور شد
 و اهل این صنعت یک رنگ را بسیار ستوده اند و رنگ اصل
 این رنگ است و رنگ دیگر فرع این نکهاست **مشقی**

زرده زردی شیر خور زردی | که بود روشنی در اهل نظر



بورچون زعفران ناسوده سرخیخ کل انار نبوده



اگر اسپ سرخ بیک رنگ که تمام بهنور با همه موافق افتد
مبارک است سوار آن در جنگ نظریابد و اگر این
نشانها که در اسپ سیاه مذکور شد بر اسپ سرخ
افتد همان نتایج که اسپ سیاه مذکور شده اسپ
سرخ نیز دهد چهارم رنگ زرد است آزار زده گویند

چشم او سفید باشد یک جای او برنگ دیگر افتاده باشد
 آنرا بزبان سهنس کرت سار گویند و مبارک دانند پس
 یال و دم و چشم او سفید باشد چشم و خصبه و پوستی که
 قضیب دروست و لب بالا و مقعد و چهار سم او برنگ
 کل کنول باشد بزبان سهنس کرت او را کرک گویند و نمون
 دانند و آبی که روی و کام و قضیب او سرخ باشد و تمام
 اعضای او برنگ مهوه باشد آنرا نیز کرک گویند متوسط است
 اما بی عیب است آبی که پوست او سرخ باشد و در
 چشم چغره باشد آنرا نیز کرک گویند متوسط است و این
 اسپ را چشم و روی و بینی و شکم و پشت نقطه های
 و سیاه افتاده باشد آنرا بزبان سهنس کرت کرت
 گویند یعنی خروس این قسم اسپ را چشم و یال و دم
 سفید باشد و پوست و چشم و مقعد و هر چهار سم سیاه

و اگر اسپ زرد و یک رنگ را تمام به نور ناموافق افتاده باشد
بسیار ستوده و مبارک است و اگر امثال این خال سفید
که در اسپ سیاه و سرخ مذکور شد اگر اسپ زرد داشته
باشد همان نتیجه دارد **فصل** در بیان رنگهای مختلف
که بزبان سهنس کرت موافق رنگ نامی قرار داده اند
چنانچه اسپ که یال و دم و پشم یک رنگ باشد و پوست
آن برنگ دیگر باشد آنرا بزبان سهنس کرت انورن گویند
این اسپ را مبارک نامند و سوار او در عرب پر دشمن غالب
آید اسپ که یال و دم و پشم چند رنگ داشته باشد
بزبان سهنس کرت بهیدورن گویند این را نیز مبارک
دانند و اسپ که یک رنگ باشد و خالهای او برنگ دیگر
چه سرخ و سیاه و سفید و زرد داشته باشد آنرا بزبان
سهنس کرت چتر گویند و این اسپ را مبارک شمرند و اسپ که

آنرا بخت کس کونید این نیز مبارک است و اگر همین سپ
 پشم او بسفیدی و زردی آمیخته باشد آنرا سد مار تهنه کونید
 و اگر سرخی و زردی آمیخته باشد آنرا سیر و کونید این نیز مبارک
 اگر سیاهی با سرخی آمیخته باشد آنرا نیز دهم کونید خوب
 نیست اسپ که زنگ او سرخ یا سفید یا سیاه یا زرد باشد
 و یا ل اورنگهای متعدد داشته باشد آنرا مشرکس کونید
 مبارک دانند و همین سپ را دم الوان باشد آن را
 مشر و ال کونید مبارک دانند اسپ که تمام بدن او سرخ
 باشد و سیاهی اندک آمیخته باشد پوست و چشم و یا ل
 و دم و سم و مقعد او سیاه باشد آنرا بزبان سانس کرت
 رو مک کونید و مبارک است و اگر سیاهی او بیشتر باشد
 کال رو مک کونید بسیار خوب دانند اسپ که سیاهی
 سرخی او برابر باشد آنرا مردوی کار رو مک کونید این نیز

باشد آنرا که رنج پتر گویند و این را نیز مبارک دانند پس که
پوست و چشم و یال و پشم و دم و مقعد و هر چهار سم
برنگ کل سندیه باشد آنرا سندر و ار گویند مبارک است
اسپی که پوست روی و خضیه سرخ باشد و یال و دم و
پشم سفیدی بهرخی آیمخته باشد آنرا سینه پوست گویند و
آن نیز مبارک است و اسپی که رنگ او سفید باشد
و اندک مایه زردی در او آیمخته باشد و پوست بدن
یال او سرخ باشد آنرا کور گویند و این را نیز نیک شمرند
و اسپی که تمام سفید باشد و اندک سیاهی در او
نمایان باشد آنرا دهم ورن گویند آنرا نیک شمرند پس
رنگش سفید یا سرخ باشد و یال و دم او زرد و او
باشد آنرا موج کیس گویند این را نیز مبارک دانند پس که
تمام بدن او سفید یا سرخ و یال و دم او سیاه باشد

و پوست او سیاه باشد و یال الوان باشد آنرا کنج
 بته گویند بسیار خوب دانند آسپی که او سیاه و سرخ
 و زرد باشد و پوست او سرخ باشد آنرا کورنگه گویند
 مبارک است **ذکر رنگهای الوان را که متقدمین علم**
قرار داده اند اول اکیت که او را از سرخ و سیاه
 صبغة السد بهم آمیخته و تشبیه او برنگ خرما کرده اند
 و اگر سیاهی درو غالب باشد سیه کیت گویند
 آنرا تشبیه بجان و تخم ارثیه کرده اند اسپ اینچنین
 رنگ را بسیار ستوده و مبارک دانند و در سرشت
 سرما و حدت که ما صبور تواند بود چنانکه گفته اند **مشهور**

گیتی که هم رنگ خراب بود کبر ما و سرما توانا بود
 اسپ کیت طاقت تشکی و کرسنگی دارد و از
 سلاح برداشتن مانده و عاجز نشود و سوار او در روز نبرد

میمنت دارد اسپ که پشم ویال و دم او سیاه و
سفیدی آمیخته باشد آنرا رش گویند آن نیز خوب است
و اگر همین اسپ رنگ سیاه و غالب داشته باشد
کال رش که گویند این را نیز خوب شمرند و اگر همین اسپ
سفیدی غالب داشته باشد سیت رش که گویند این نیز
مبارک است اسپ را که سپیدی و سرخی و سیاهی
برابر آمیخته باشد و چشم و پوست و سم سیاه باشد آنرا
رش پاتل گویند مبارک است و اسپ را که پوست
او سیاه باشد و پشم تمام بدن او سرخ و سفید باشد آنرا
پاتل گویند مبارک است و اگر درین اسپ سرخی غالب
باشد آنرا رکت پاتل گویند این را نیز میمون شمرند و اگر
همین اسپ را یال و دم زرد و سیاه باشد آنرا کوراک
گویند بسیار خوب است و اسپ که پشم او زرد و سفید باشد

ملائکه از آسمان بحد و فرستاد همه سوار اسپ ابلق بودند
 و فتح اول اسلام همان بود و بان سبب قوت و شوکت
 اهل اسلام بسیار شد برین تقدیر اسپ ابلق را مبارک دانند
 دیگر ابرش آبی را گویند که تمام شپم او در اصل سفید بود و کلها
 بر او افتاده باشد در هر رنگ که بود بدان رنگ خوانند چون گشت
 ابرش و بور ابرش و سیاه ابرش و این اسپ را مبارک دانند
 و اگر موهای سم اسپ آنقدر دراز باشد که سم اسپ را بپوشد
 آنرا چهار کی گویند و این را بسیار خسته و مبارک دانند و صاحب
 او مالدار شود و آبی که نصف بدن پیش سرخ باشد تشبیه سرخی
 او را با قناب که در وقت طلوع مینماید کرده اند و نصف
 آفرش مثل زرنج زرد باشد آن اسپ را بسیار
 مبارک دانند و خوبی که در روز واقع شود بر آن اسپ
 سوار شوند که سوار او بر دشمن ظفر یابد آن را دیوانگی

بر اعدا ظفر یا بد و اسپ دیگر سرخک است آزاد
همند نیله گویند از رنگ سیاه و سفید مخلوط بود و تشبیه
این رنگ بر رنگ کردن طاؤس کرده اند یا بر رنگ
فیروزه و یا بگونه نه لاچورد شسته و این رنگی پسندیده
و مبارک است و گویند سوار او در حرب بر دشمن ظفر
یا بد رنگ دیگر قله و سمند و استقر اینها فرع زرده و بوراند
و این رنگها را نیز ستوده و مبارک دانند دیگر ابلق
رنگی مبارک است ابلقی که سر و پا قصب و خضیه او
سفید باشد باقی اعضای او بر رنگ او برنگی دیگر باشد
بسیار ستوده و مبارک دانند و گویند سوار او در روز
الته بر دشمن ظفر یا بد آورده اند که در روز غزوه بدر که لشکر
بحسب شمار کم بودند و کفار بسیار خدای عز و جل بکرم خویش
از برای نصرت دین متین محمدی صلی الله علیه و سلم و فتح اسلام

دیگر اسپ زرده که چهار دست و پای او سفید باشد
 و چشمهای او نایل سفیدی باشد بسیار مبارک دانند و ناله
 باشد اسپ چن لایق باشد که پادشاهان سوار شوند
 دیگر اسپ نقره که گوش راست وی سرخ باشد یا
 بیکارک دانند و گویند در پایگاه هر که اسپ چن باشد
 به مبارکی قدم او اسپ بسیار در آن پایگاه جمع شوند
 و صاحب این اسپ همیشه سرخ روی و دوستدار
 باشد و هر مصاف که رود بر دشمنان ظفر باید دیگر
 برنگ خروس و چشمهایش بچشم کبوتر ماند مبارک دانند
 تا در نادر بود و لایق پادشاهان باشد استادان این فن
 گویند که اسپ زرده که چشم او سیاه و متحرک بود مانند
 چشم آهو و پشتش کوتاه باشد و موی اعضای او نازک در
 بود البته دهنده و جلد و نیز کام باشد و گویند در دوندگی از

گویند و اگر نصف پیش این اسپ سفید باشد و باقی زرد
آزاد سادی جیک گویند برین اسپ در حربی که شب
واقع شود سوار باید شد و اسپ که چهار دست و پای
او سفید باشد و پشانی نیز سفید باشد ستوده و مبارک
دیگر اسپ که هشت جای او بدین تفصیل سفید بود و چهار
دست و پای و سینه و پشانی و سر و گوش و دم
سفید باشد بقال بسیار مبارک دانند و استادان
این صنعت گفته اند که این اسپ هر ملک و زمین که قدم
نهد سوار او مالک آن ملک و زمین گردد و در مصاف
همیشه مظفر باشد دیگر اسپ که پشانی و چهار دست و پای
او سفید باشد خجسته دانند و گویند صاحب او دایم
پر مال و خوشحال باشد دیگر اسپ که چهار دست و پای و
پشانی او و سینه او تا بحد شکم سفید باشد مبارک و پسندیده است

ارجل بسیار بسیار مذموم است و او در شامت از همه
 بدتر است و گویند هر کس که بر اسب چنین سوار شود
 همیشه مغلوب و منکوب باشد و اگر کجک رود البته
 شکست خورد و یا بپیفتد و گردنش بشکند و در پایگاه هر که
 باشد صاحب او دمام عمیق و شکسته خاطر بود عباداً
 با اندیشه بد آنکه ارجل آنرا گویند که تمام اعضای او یک رنگ
 یکدست و یکپایه و سفید باشد و یا رنگی دیگر باشد **مشهور**

اسب ارجل مخمر که باشد شوم	از نشانش ترا کنم معلوم
همه اعضای او بود یک رنگ	غیر یک پا که باد یا رنگ
در مصافی که باشد آن معیون	کرد البته صاحبش مغلوب

فصل ذکر سفیدی پشانی اسب و پان نیک بدن
 بدانکه استادان این فن چنین گفته اند که غزه اسب اگر
 بشکل کل نیو فرود یا مانند ماه یا مثل حیر یا بار یک و شید

با بگذرد اگر اتفاقاً سه پنج بر سینه او بود و رای پنهانی معهود
که بر سینه اسپ می باشد در غایت مبارکی باشد و البته
پادشاه بر و سوار شود و سوار او مظفر باشد و هرگز نمکین نشود **مثنوی**

زرد زر نشان آهوشم	همچو آهوی تیز و نازک پشتم
آتش تشنه خوی کرم نهاد	در ویدن سبق برداز با
کز خوبی در و نشان باشد	لایق خدمت شهبان باشد

فصل در معرفت رنگها که از اعجب دانند و مبارک
نشمند اسپ که رنگ او برنگ دو دماند یا برنگ خاکستر یا قه
یا تار و یا شغال یا موش باشد آن اسپ را ندوموم دانند و پسندید
نشمند اسپ که رنگ او برنگ آهوی سیاه ماند و دمش سفید
بود پسندیده نیست اسپ که سه پای او سفید باشد و پیشانی
سفید نبود معیوب و ندوموم دانند اسپ که تمام اعضای
او سیاه باشد و دمش سفید باشد بد و ناپسندیده شمند دیگر

باب دوم در معرفت پچهای موی اعضای آب
 و پانینیک و بدان بدانکه پچ موی اعضای نرس
 هشت نوع می باشد با شکل مختلف **مثنوی**

هشت نوع است پچ موی نرس که نداند بغیر داناکس
 نوع اول بشکل پچ گردش آب بود و اکثر پچ موی
 بر تن آب باین نوع است و انواع دیگر تا در واقع
 شود نوع دوم بصدف مانند نوع سیوم مانند غنچه
 نیم شکفته بود نوع چهارم باثر زبان کاو مانند که بر تن کوساله
 لیدیده باشد نوع پنجم از انبوهی موی مانند نافه آهوبود نوع
 ششم بشکل هزار پای باشد نوع هفتم بنعلین جوین مانند
 نوع هشتم مثل نصف پس نعلین جوین بود چون معرفت
 اشکال هشت گانه پچهای موی آب حاصل شد
 بدانکه پچ موی برده محل اعضای آب واقع است اگر

همچو شیشی باشد پسندیده و مبارک بود اگر بشکل تن
 بی پر بود یا بیج از بیج مانند زنجیر آن اسپ معیوب و مذموم
 باشد اگر اسپ سفید و یا مایل بسفیدی باشد و کام و چشم
 و خصیه و سم و دم سیاه باشد آن نیز نیک نیست
 و بر اسپ سفید کلهای کلان سیاه و سرخ اگر باشد
 نیک نیست **فصل** در معرفت کل از هر رنگ که بر اسپ
 باشد و بیان نیک و بد آن بدانکه اهل تجربه اگر بر اسپ
 نقره خنک کل سفید باشد پسندیده دانند اگر بر اسپ
 بور کل زرد یا سفید بود آن نیز مبارک و ستوده شمارند
 و اگر بر اسپ زرده کل سرخ یا سفید باشد ستوده است
 و اگر بر اسپ سیاه کل سفید بود مبارک شناسند گویند
 اسپ بهر رنگ که باشد کل سفید و سرخ بود مبارک دانند
 و باقی کل سیاه بر هر رنگ اسپ که باشد بد و ناپسندیده است

بیج دیمین بود بفال نکو
 جای این بیج هست زیر کلو
 هر که او را چنین بود فرسی
 نکذرد پنخوشی بروی نغنی
 شودش پایگاه و مال یار
 کام دل یابد و رسد بمراد

دیگر سه بیج را مبارک دانند یکی فروتر از کلو مقدار نیم شبر
 یا یک شبر بیج دیگر بر بازو و بیج سیوم بر بالای تنی کا
 زیر فرجی اسپ باشد دیگر اگر بر سینه اسپ غیر آن
 بیج معهود که مذکور شد سه بیج یا چهار بیج واقع شود
 در غایت مبارکی باشد گویند اسپ که بر سینه این چهار
 داشته باشد البته پادشاه بر و سوار شود و سوار او همیشه
 منظر و منصور گردد و اعدا مقهور و در پایگاه هر که باشد
 اسپ بسیار مبارکی قدم او جمع شوند اهل عرب گویند
 هر که اسپ داشته باشد که ازین نشانهایکی بران بود
 هرگز غلبن نشود و در جهانی که بر اسپ اتفاق افتد

برین ده محل که ذکر خواهد شد یکی کم باشد عجیب دانند

پیان ده محل پنج موی **فوس** **مثنوی**

دو بزی رتبی گهست بهین

دو با طراف ناف زیر شکم

این ده البته هست تا دوا

عجیب باشد نبرد اهل خرد

هست یک پنج بر لب زیرین

دو بسینه بود دو بر سر هم

هست پنج دگر به پیشانی

کر ازین ده بود یکی کمتر

ذکر چهار یعنی بهنوره که اگر اتفاقا واقع شود اهل تجربه آری

مبارک دانند و از آنجمله پنج دین است که هندوان آری

دیو من گویند و جامی او در زیر گلوی اسپ بود و این پنج

در غایت مبارکی دانند چنانکه گویند اگر بر تن اسپ بجای

نامبارک و علامات مذموم باشد و این پنج در زیر گلوی

او بود از مبارکی این آن چهار نامبارک اثر نهند

و سوار او در جنگ البته مظفر باشد **مثنوی**

در مصاف مغلوب و منکوب باشد دیگر چنانی که
 تنگ کشند اگر هیچ واقع شود نامبارک دانند و گویند
 اگر کسی را چنین آسپی باشد در یابگاه دیگر آسپ ^{یا یگانه}
 او جمع نشوند دیگر در میان سوراخهای منی آسپ تا
 زیر پشانیش اگر هیچ واقع شود نامبارک دانند دیگر
 زیر چشمهای آسپ آنجا که اشک روان شود و بر
 رخسارها و بر بغلهاش و بر شانهای او بر هیچ قانع و
 فرو در بر زانوهایش و بر ساقها و ساعد های و بر پس
 رانهایش و بر دنبال چشمهای او و بر شقیقتهایش و بر اطراف
 پنج و شش برین محلهای مذکور آسپ اگر یک سچ یا دو سچ
 واقع شود آن آسپ را شوم و مذموم دانند و معیوب شمارند
 و از خرید کردن آسپی که یکی ازین چهار داشته باشد
 اجتناب و احتراز باید کرد و اگر آسپی خوب بود که همه

در مبارکی و نامبارکی یکسان باشند و آن سپنج
 و چهار سپنج که زیر کا کل است بر ناصیه اش اگر واقع شود
 درای آن یک سپنج مهور که ذکر کرده شد دیگر دو سپنج
 که بر اطراف کردن زیر یال اسپ واقع شود و سپنج دیگر بر
 فرق اسپ میان گوشها سپنج دیگر درین گوشها این
 چهار سپنج مذکور اگر بر اسپ باشند و اگر نباشند تفاوتی
 نیست **فصل** در معرفت چهار سنی که اهل تجربه
 آنرا عجیب می شمارند اول سپنج قالح است که هندیان
 آنرا کادی گویند و در اصطلاح عوام پوزه سپنج خوانند
 پوزه سردوش اسپ باشد و در هندیان محل را درازگاه
 گویند و آن سپنج در غایت مذموم باشد و بدترین نشانه است
 آورده اند هر کس اسپی چنین داشته باشد دایم شکسته
 حال و پریشان روزگار بود و آخر فقیر و محتاج گردد و سوار او

سیاهی مویش بسفیدی مایل شود پیرست و علامت
 اسپ جوان برعکس این باشد و این خبر و سیت کلی است
 که از شناختن دندان معلوم شود **مشغولی**

باید اول شناختن سنش	تا پایی و توقف برنش
---------------------	---------------------

بدانکه اسپ بی دندان از مادر بزاید و در میان یک ماه
 چهار دندانش برآید و دندان زیر و دو دندان بالا و آن
 دندانها که نخست برآید اهل عرب شنایا گویند و در میان
 پنج ماه چهار دندان دیگر برآیدش زیر و بر بر اطراف شنایا
 و آنرا بتازی و اسطاط خوانند و چون هشت ماهه شود
 چهار دندان دیگر برآیدش و آنرا رباعیات گویند بدانکه در
 هشت ماه چنانکه ذکر دوازده دندان پیشین اسپ برآید
 و هموار کند و سال اسپ ازین دوازده دندان معلوم شود
 تا یکسال دندانهای مذکور سفید باشد مانند مروارید یا رنگ

هنری اگر است باشد و از خرید کردن او چاره نباشد
 و بر او یک بیج نامبارک ازینها که مذکور شده باشد
 بغیر بیج قاح که بسیار مذموم است بدی او بیج حال
 دفع نشود و اگر ناچار خرید کنند و مقدار آن بیج مذموم
 بیجی از زر بسازند و آن بیج بد را بدین بیج زرداغ کنند
 چنانکه اثر آن بیج بد نماند و آن بیج زرین را بفقرا ی سختی
 خیر کنند که آن بیج زر اثر بد ندهد و آن نامبارکی
 بدل شود بمبارکی **باسیوم در معرفت سال اسپ**
 و این از شناختن دندان اهل تجربه معلوم کرده اند
 و از روی و موی اسپ نیز می توان دانست اسپ که
 موی اعضای او نازک و براق نباشد و پر زده وار و
 درشت بود و استخوان پشانش برآمده و پشت چشمش
 در کوفته بود و اگر خنک بود کسی شود و اگر نیک بود

دندان پیش اسپ بنفیتد و باز برآید و بعد از آن بنیاد افتد
 دندان باقی کند بد آنکه حد عمر طبیعی اسپ سی و دو ساله بود
 تا پنج سال که دندان بنفیکند و باز برآورد اسپ را داخل
 کره شمارند باقی میست و هفت سال دیگر نه جنس نشان
 بر سر دندانهای اسپ پیدا شود هر سه سال نوعی دیگر
 چنین که ذکر کرده خواهد شد و بر سر این دندانهای که بار
 دویم برآید کوی باشد طولانی و در میان آن کوسیهایی
 باشد چون اسپ بشش سالگی رسد کوی که بر دندانهای
 ششیا باشد پر شود و هموار کند چون هفت ساله شود کوی
 که بر سر دندانهای واسطات باشد پر کند چون هشت ساله
 شود که بر سر دندانهای رباعیات باشد هموار کند و لی
 آن سیاهیه تا هشت سال بر سر دندانهای دوازده
 گانه اسپ باشد چون اسپ شروع در نه سالگی کند سیاهی

شیر و املس بود چون دندان اسپ تمام سفید و هموار باشد
بدانکه یکساله است و در عرب این اسپ را جولی خوانند
چون شروع در سال دوم کند سفیدی دندانش بقدر تغیر
یا بد چون دو ساله شود آن سفیدی تمام تغیر پذیرد و فاسد
این اسپ را ناکند گویند چون بر دو سال شش ماه بگذرد
و دندانهای ثنا یا که نخست برآمده باشد بنیاد افتادن کند
و اول دو دندان زیریش بیفتد و این را دو یک گویند
چون هر چهار بیفتد و باز برآید و هموار شود سه ساله شود و
چون بر سه سال شش ماه بگذرد و اسطات بنیاد افتادن
کند و چون هر چهار بیفتد و باز برآید و هموار شود چهار ساله
و چون شش ماه بر چهار سال بگذرد دندان رباعیات بنیاد
افتادن کند چون هر چهار بیفتد و باز برآید و هموار شود بدانکه
اسپ پنج ساله است تا بحدیج ساهکی چنانکه مذکور شد هرگز

چون هشت ساله شود تا پست سال آن نقطهای زرد
 باز سیاه شود سیاهی مثل مکر و چون پست و یکساله
 شود و تا پست و سه سال باز آن سیاهی بتدریج
 سفید گردد و سفیدی پنج خورده و چون پست و چهار ساله
 شود تا پست و شش سال بجای آن سفیدی کوی افتد
 عمیق و گردد و دندانهای اسپ کج شود و چون پست و ^{هفت}
 ساله شود تا پست و نه سال دندانهای اسپ بجنش آید
 و چون سی ساله شود تا سی و دو ساله دندانهای که بجنش
 آید باشند بیفتند و اسپ از خوردن باند و مناسند

باب چهارم در معرفت نشانهای اعضای اسپ ^{مخ}

که دلالت کند بچالاکی و روندگی و روز جنک تحمل بر
 گستران سنگین داشته باشد و لایق سواری پادشاهان
 بود و لا اسپ باید که بکرنک باشد و سرش کوچک بود

از سردندان شنبایا مطلق برود و زرد شود و زردی مانند
 انکبین یا مثل زرنیج ولی بر سردندانهای واسطیات و ربا^ع
 اندکی سیاهی باشد و آن اسپ را در هندی پار و کناره
 کوبند چون ده ساله شود سیاهی از سردندانهای واسط^{ات}
 مطلق رفته باشد و آن اسپ را کناره کوبند چون یازده
 ساله گردد سیاهی از سردندانهای رباعیات نیز مطلق
 برود و سر هر دو از ده دندان مذکور زرد شود چنانکه مذکور شد
 از پنج ساکی تا هشت ساکی سردندانهای اسپ سیاه
 باشد و از نه ساکی تا یازده ساکی بتدریج زرد گردد و چون
 دوازده ساله شود تا چهارده سال باز آن زردی بتدریج
 سفید شود سفیدی مثل جغرات یا مانند شیر و چون یازده
 ساله شود تا هفده سال در آن نقطهای زرد افتد مانند تخم
 خردل سفید که آنرا بزبان هندی سرشف کوبند یا دانه کودره

یک نوبت پیشاب کند و در آنوقت چنان زور کند که
آن پیشاب از میان دستهای او بیرون آید اسپری که
بدین صفات موصوف بود البته تیز و حست و چالاک
و رونده باشد و قوی هیکل و بیکرنگ بود باید که
تخصیص کمیت که تحمل برگشتوان سنگین دارد و همه

سختی صبور است **باب پنجم در صفت کام زدن**

اسپ و دویدن او اهل این صنعت کام رفتن است
تشبیه براه رفتن پیل کرده اند و گویند اسپ باید که بکام
رفتن آرمیده بود و کام شمرده نهد و کشاده چنانکه در راه
رفتن پای از دست بگذرانند و چون بجزاند مانند طاورس
کردن بلند دارد و کام نهد چون از کام در رفتار آید چنان
دست و پای بر عت از زمین بردارد که گویی برایش
میرود و بنظر چنان نماید که گویی پای او بر زمین نمی رسد

و چشمش مانند چشم آهوسیه و متحرک بود و پنی و لبش باریک
و پوست آن تنک و سوراخهای پنی کشاده و دندانهایش
هموار و گوشتش کوچک مانند سر قلم کشیده و تیز و دانهش
کوچک و گردنش دراز و پنج گردنش باید که گنده باشد و
کلوگاه باریک مانند گردن طاووس کشیده کوتاه پشت
و کمر باریک کفل کرد و باید که پشت و کفل او بهم پیوسته
چنانکه از هم فرق نتوان کرد و پنج رانهای او باید که درشت
و غلیظ بود و پهن الفخزین کشاده و خصیه اش کوچک و کمی
بر کشیده و سینه پهن و قلمهای پایش دراز و خشک و قوی
بود از رک و پی و گوشت بر توایم و پی نبود و بمهای بزرگ
و سیاه و سطر باشد که تمام اعضای او هموار باشد چنانکه
کوئی تراشیده اند و موی تنش چرب و نرم درخشان
مانند بریشم و از علامات قوت او یکی آنست که در روزی که

خواهد آرد چو پای بنهدیش	شرق تا غرب در تصرفش
بنماید هوش چنان بنظر	که نور در زمین به پایک سر
کرم خیزد چنان بزور از جای	که زمین بکند بقوت پای
رود از وی چو کرم کشت قرار	چون دل عاشقان ز وقت یار
تیزی او ز برق باشدش	بگذرد وقت دوز سایه خویش
در دویدن چو باد سبک	نخورد از چاکی چاکبک
خواهد اندر دویدن از چالاک	که به پرد چو مرغ بر افلاک
آن هنرماش زان نکو باشد	که رک غیرتی درو باشد
ما شمی هر که بود غیرت	نخورد از جفای مردم ملت
وانکه نبی غیرتست ملت خوار	در نظر مای مردمان خوار

باب ششم در معرفت نشانه های شوم و علامات مذموم
 که در بعضی از اسپان می باشد بدانکه اسپانی باشد که
 او را شاخ باشد مثل انکشت ششم که بر دست بعضی مردم

مثل رفتار اسود یا در راج و خواهد که روی زمین را در تصرف
 دست و پای خود آرد و چون بکشدش و خواهد که بداند
 دست و پای چنان برود از جای بردارد که پنداری زمین
 بر می کند و در هم می چید و در دیدن خواهد که از سایه خود
 بگذرد از تیزی روی زمین را پاشاند و بر آسمان به پرد
 اسپ که کام و راه و دوا و چنین باشد نایاب نادر است **مشهوری**

صفت کام و راه اسپ نو	بعد از آن گوش کن حکایت دو
اسپ خوش کام چون بر آرد	دست و پا بر زمین کشاده نهد
آزمین بود بر آه چو پیل	نشد کام کر و دصدیل
همچو طاوس باشد و بخرام	بر کشد کردن و کشاید کام
باید اول بکام آرایش	که توانی شمرده سرکاش
چون بر آید ز کام در رستار	چست باشد بسان باد بهار
دست بردارد و سبکت جای	چون کسی گویند بر آتش پای

نامبارک و ناپسندیده است آسپی که دندانهای زیر
 و بالایش از هم گذشته باشد شوم و مانند عیب شمارند
 خصیه آسپ دو مهره دارد اگر از عدد معهود پیشتر کم
 باشد نامبارک و شوم و مانند بدانکه آسپ بی خصیه ولی دندان
 از مادر زاید و گره که با خصیه یا با دندان از مادر زاید شوم
 باشد در خانه نباید گذاشت دیگر آسپی که چشم او چشم خوک
 ماند یا چشم بوزینه میخون نباشد آسپی که موی اعضای
 او فاصله باشد مانند فاصله که در موی فرق آدمی است
 نامبارک است آسپی که خورده گاه او دراز باشد
 بجای که چون سردست گریه بر زمین رسد عیب دانند
 و نامبارک شمارند آسپی که موی او درشت و پرزه دار
 بود ناپسندیده است زنیهار آسپی که یک عیب ازین
 عیبهاداشته باشد خرید نمایند که اهل حجر مطلق منع کرده اند

بود یا مانند تقوید که در زیر حلق کو سفند مادر زاد باشد یا بمغز
 استخوان نغزک خام ماند یا بشکل دانه جنبو باشد یا سخت
 بود مانند سر شاخ کو پسند و اگر کو چک باشد بناخن ماند و جای
 شاخ در میان یال اسپ بود یا در میان کاکلش یا بر فکش
 میان گوشهای یا پهلوی گوشها آنجا که شاخ کاو کو پسند
 روید یا پیشانیش زیر کاکل اهل تجربه گویند در خانه بلکه در شهری
 که اسپ شاخ دار باشد آن خانه و آن شهر خراب گردد و
 عیاذ الله من الله دیگر آسپی که بر اطراف غلاف قضیب او
 دو پستان باشد مثل سر پستان کاو آن نیز در نامبارکی
 همچو اسپ شاخ دار است آسپی که در میان گوش او یا در
 گوشش گوشه دیگری رویده باشد کو چک آزا هم معیوب و
 مذموم دانند آسپی که زبان و کام او سیاه باشد مذموم است
 آسپی که دندانهای او از عدد مذموم کم یا زیاده باشد

آن کند موی اعضای خود همیشه پاک و براق دارد
 و پای در سر کین و خلیس نهند و از جای ناپاک محترز
 بود و میل بعلف ناپاک نکند آسپی که این خصایل
 داشته باشد زحمتی نشود و در روز مصاف اگر چه
 زخم مهلک خورد و نیفتد تا سوار را بمنزل نرساند و این
 خاصیت نبود مگر در اسپ تازی اصیل **باب هشتم**
در معرفت حد بلندی و درازی و درازی سرتانچ
دم او و کشادگی در شکمش و پان عیب موی اعضا
او و تعریف آوازش و دانستن نیک بد عرق او
و این باب شتم بر چهار فصل است فصل اول
در معرفت بلندی و درازی و غلظت اسپ بدانکه
حد بلندی و قد اسپ صد انگشت است و حد درازی
از سرتانچ دم صد و شصت انگشت باشد و حد غلظت

باب هفتم در معرفت خصایل اسب اصیل و
تعریف فراست و وفاداری او بدانکه مصراع

از فراست بود فرس شتوق فرس از فراست گرفته اند

اسبی که اصیل بود و از زمین خوب باشد همیشه
هشیار بود و بمرتبه که در شب تاریک از راه دور چون
نظرش بر اندک چیزی افتد یا آوازی شنود تجسس
در یابد و دم علم سازد و گوشها قلم کند و آنطرف تیز
بکشد و پا بر زمین زند چنانکه سوار او را از آن آگاه کند
دیگر خاصیت اسب اصیل آنست که آرمیده و ایستاده
باشد غصه نکند و لگد نزند و بدندان نکیرد تا گرم نکنی
تند نشود و چون بر کنی بر کندش تند و تیز گردد و
چالاک بود و چون آهسته کنی در ساعت از تند
و تیزی باز آید و فرمان بردار باشد و هر چه سوار خواهد

دوش رسانند بجائی که گویند زین نهند و آن رسیان را
 پمانند و طریق بمودن درازی او هم بدین سبیل است
 یکسر رسیان بردن بال چشم اسپ بگیرند و سر دیگر برنج
 دوش برسانند و آن رسیان پمانند که واضح کرد **فصل**
دویم در بیان عیب و هنرموی اعضای اسپ استمان
 این فن گویند اسپ به رنگ که بود کو باش باید که موی
 اعضای او نازک و چرب و خشنده باشد که خوب است
 اگر چه صد عیب در دست چون موی اعضای او بدین
 صفات مذکور باشد عیش بهر مبدل کرد و فوسی که تن
 او چرب باشد چون نظر در و کنی دل بدیدنش مایل بود
 چنانکه نخواهی که چشم از او برگیری و تعریف موی اسپ
 که چه نوع باید در باب چهارم گفته شد اسپ که موی تن
 او درشت و پرزه دار و دراز بود اگر هزار هنر درو باشد

دور شکمش مقدار صد انگشت بود بدانکه اسپ ازین
 بلند تر و دراز تر و کشاده تر نمیشود و حد بزرگیش این مقدار است
 که مذکور شد و اسپ که بدین بلندی و درازی کشاوکی
 بود نامور باشد و این جنس اول است و بلندی قد جنس
 دوم مقدار نود انگشت است و درازیش صد و چهل
 انگشت است و کشاوکی دور کمرش مقدار بلندی
 قد باشد جنس سیوم بلندی قدش هشتاد انگشت
 و غلظت چنانکه مذکور شد مقدار بلندی قد بود و هر اسپ
 ازین مقدار مذکور کمتر باشد در حساب نیست او را
 داخل اسپ بزرگ نشمرند و طریق پیمودن دور شکمش
 چنان باشد که ریسمانی باز بچندانف رسانند و آن ریسمان
 پیمایند که معلوم شود و طریق پیمودن قد او آنست که یکسر ریسمان
 بر بالای سم اسپ آنجا که حد مویست بگیرند و سر دیگر بر سر

و اصل چون بوی صندل آید یا مثل بوی شکوفه انبه
 خام بود یا بوی گل ماند و یا بوی شیر و یا جغرات و یا غسل
 باشد یا بوی خس که از خوش خانه سازند و عرق اسپ که بد
 اصل و ناستوده بود و بدماغ چون بوی پل آید یا مانند
 بوی سیر باشد یا بوی مثل ماهی **باب نهم در معرفت**
اجناس افراس اهل این علم اسپ را چهار جنس
 دانسته اند جنس اول را نسبت به برهن جنس دوم را
 بکتری جنس سوم را دیس خوانند جنس چهارم را سیور
 گویند و هر یکی را ازین اجناس مذکور صفتی علامه باشد
فصل اول در تعریف اسپ که از جنس برهن است
 و این جنس اسپ اکثر بزرگ نقره باشد و کبوتر چشم بود
 و خوش شکل و خوب تقطیع و خوش افعال و از علف
 خوردن خود را پاک داشتن پسندیده باشد همیشه ساکن

بسیج نیز د بلکه آن اسپ را شوم دانند و دل نخواهد که برو
نظر کنی استخوان این علم گویند نیک و بد موی اسپ
بعد از شستن بهتر معلوم شود و وقت شستن او

صبح باشد یا پسین **مثنوی**

فوس از صد هزار عیب درو	که بود موی او نگویند گوست
موی اسپ را بود دراز و درشت	شوم باشد بفال باید گشت

فصل سیوم در تعریف آواز اسپ و بیان نیک و بد آن
اسپ اصیل را آواز با آواز شیر می ماند بلند و مهیب یا بلند
مانند رعد یا مثل آواز فیل باشد تیز و کشنده این نوع آواز
اسپ ستوده است و مبارک دانند و اسپ که آواز او
با آواز شتر مانند یا مانند آواز شغال پر دل و یا با آواز خر باشد
آن اسپ را بفال شوم شمرند **فصل چهارم** در بیان
عیب و هنر عرق اسپ آورده اند که بوی خوی اسپ خوب

کرم باشد همیشه چون آتش	بطیعت وجود آن سکرش
همچو شیر درنده بخروشد	چون ز گرمی وجود او جوشد
از صیقلش بلرزده افتد کوه	از دمانی دمان بوزشکوه
رو نکرد اندر خور و دشیر	نه هراسد ز پیل و نی از شیر
غصه دار و لکد زن و بی باک	تند و تیز و سبک رود چالا
گر بدر یارسد بود چون ننگ	بر سر کوه بر رود چون پلنگ
چون سمند بود میان نار	در جهانی باتشش چو تار
باشد از بهر روز جنک نگو	فرسی کین نشاناست درو

فصل سیوم در تعریف اسپ که از جنس دوس بود
 و این جنس اسپ بیشتر بر غه باشد و سریع السیر بود و گردنش
 پهن و کوتاه بود و در شکمش غلیظ و اگر چشمهای این جنس
 اسپ زرد باشد و گویند که شراب خوردن چنان مایل بود
 که اگر در ظرفی کنند و پیش او نهند همچو آب پاشا مد از راه او

وارمیده و خوش خوی بود و از عرق او بوی خوش آید
 لکد زند و دندان نکیر و دفرمان بردار باشد هر چه سوار
 خواهد آن کند و بد بجام نباشد و اکثر نپار باشد و در برداشتن
 یکجم و سلاح متحمل باشد و از تند بود مانند رعد اسپ که بدین صفت
 موصوف بود و او را از جنس برهمن دانند **فصل دهم** در تعریف
 اسپ که از جنس کتری باشد این جنس اسپ چالاک و دانه
 و هنده و تند و تیز و غصه دار و جنگ جوی و تند خوی بود
 و اندام و بنجاصیت همیشه گرم باشد لکد زند و دندان کیر و دو
 از پل و شتر و آتش و آب و زخم شمشیر نترسد و از هیئت
 او کبر فهم شود و آواز مانند آواز شیر بلند و تند و مهیب بود
 بیشتر این جنس قوی و هیکل باشد و کمیت بود و صورت خوب

مثال نوی

بشنو وصف او درین بیت

داشته باشد

بیشتر جنس کتر است کمیت

باشد که با سخا صیت طبیعت او بادی بود نوعی دیگر بلغمی
 مزاج باشد و غنسی دیگر صفرائی بود اسپیکه در طبیعت او
 باد غلبه دارد علامات او آنست که اعضایش خشک بود
 از باد و تخته کردن کرد و چنانکه بهر طرف که خواهی نکرد
 و رکامی او برآمده باشد چنانکه از پوست بنماید و نم
 تنش چرب نبود پرزه دارد درشت و خشک باشد تن
 او گوشت نکیرد و هر چه بخورد هضم نشود و در راه رفتن ^{نده}
 شود و سلاح سنگین بر نتواند داشت تن و بخوردن
 چیزهای شور و ترش مایل بود اما اسپیکه بلغمی
 مزاج بود علامت او آنست که موی اعضایش نرم و
 چرب و خشنده باشد و بر مادیان او را میل تمام بود
 و چالاک و تند و تیز باشد کم خوار بود اما اسپیکه صفرائی
 مزاج باشد علامت او آنست که بخوردن چیزهای تیز

رفتن مانده نشود و در کرسکی و تشکی صبور باشد کسی که

در و این خصال بود او را **میشب نوی** کویس

فرسی کر بود جنس میس	مایل می بود ز طبع سیس
---------------------	-----------------------

باشد این جنس ریغ و خوش راه	سوی منزل رود و عمرت ماه
----------------------------	-------------------------

فصل چهارم در ذکر اسپ که از جنس سیو در است

معنی سیو در بقال باشد و این نوع اسپ بخوردن چیزها

نا پاک میل کند سرکین و چوب و کندگی بخورد و در پیشاب

سرکین و خلیش بخشد و بغلطد و بآن خوش دارد و کند و هن

و چاکبک خوار باشد و پوسته چشمهای او خشم آلود بود و منتظر

بد نماید و این جنس اسپ ضعیف خلقت و حقیر باشد **میشب نوی**

جنس بقال چون بود کم ذات	چوب و سرکین خور و بجای بنا
-------------------------	----------------------------

باب دهم در خاصیت طبایع افراس اهل تجر

در طبایع اسپان سه خاصیت یافته اند اسپ یک نوع

و آب تربیت محافظت اسپ در هوای گرمادرین هوا
 صغرا و کرمان غلبه کند و در طبیعت اسپ آزار رساند و را
 در روزی سه بار آب باید داد و بایشست و شب در
 فضای خانه باید بست تا شبنم بروشند و روز در جایی
 خشک بندد چنانکه گرمی آفتاب با وزسد و آرد و جو بسته
 باشد که یا با قند پامیزد و در آب شربت سازند و بدهند
 که سینه اش خشک شود و روده او کشاده گردد و اسپ نوز
 بشود چون چاشنی قند دهند باید که هلیله داخل او کنند
 و از ادویه و اغذیه چیزهای بار و مناسب بود و علف
 کیل یعنی دوب شسته بدهند و درین هوا خون از رگ
 زیر گردن اسپ کشاوند مفید بود باید که اسپ را درین
 هوا نکر داند و آب تالاب دهند که مفید بود **فصل سیوم**
 و آب تربیت محافظت اسپ در هوای برشکال

مایل بود و غصه دار و تندخوی و دوند و جهنده باشد
و علف بسیار خورد و موی تن او براق و نازک باشد و اسه
اعلم و احکم **باب یازدهم در دانستن آنکه اسپ در هر**
فصل چه رحمت پیدا کند و تیمار او چون باید کرد این باب
مشمول بر چهار فصل است **فصل اول** داب تربیت
محافظت اسپ در هوای بهار بد آنکه در طبیعت اسپ
بلغم و اخلاط بد که در هوای سرما جمع شوند در فصل بهار
غلبه کنند و ظاهر شوند و اسپ را از بار رسانند درین هوا
علف خشک و گرمی باید داد و آب چاه باید خورایند
مناسب باشد درین هوا شیرینی و روغن نباید داد که
موالید بلغم و اخلاط بد باشد برک نیب و نمک سنگ و
وبرک باشد که در دفع بلغم و اخلاط بد است از او قمار خور
تلخ و تیز مناسب باشد و هر روز گردانیدن مفید بود **فصل دوم**

روغن خورائیدن مناسب باشد و برک نسیب بانگ سنگ
 منفعت دهد و درین هوای کاه اسپ خوشک و پاک
 باید داشت علف بنرخته یعنی رسیده شسته چنانکه
 گرم و کندگی درو نبود و آب چاه اسپ را دادن مناسب
 بود آب باران تازه نباید داد که زکام و ملغم پیدا کند و هوا
 آخر به شکال اوویه و اغذیه اسپ موافق هوای گرم
 چنانکه در صدر مذکور شد بدهند و محافظت آنرا بنوعی
 که در هوای گرم گفته شد بکنند که مناسب بود **فصل چهارم**
 داب تربیت محافظت اسپ در هوای سرد و درین
 باد و سردی در طبیعت اسپ غلبه کند و زیان رساند **اسپ**
 در وقت مغرب روغن کبجد و ماش نخته و شراب قندی
 و سیر و روغن نافه بود درین ایام هر روز اسپ را گردانید
 مفید باشد **باب دوازدهم در داب خورائیدن**

درین هوا باد و بلغم باشد و آشتهای او زیاده شود و اسپ
بباید کرد ایند فایده که اسپ را از گردانیدن شود درین هوا
از شراب نشود و از ادویه فلفل دراز و پوست شیطان
یعنی حتر اچمال و شاخ درخت تنبول که آنرا چوک گویند
وزنجبیل و هلیله که آنرا درمیشاب کاوچو شاییده باشد
هر یک را از ادویه مذکور چهار درم و نمک سنگ درم
مجموع کوفته و پنخته دو هفته هر روز با نیم سیر روغن کجند پامین
و با اسپ بدهند و درین دو هفته قریب صد هلیله کوفته
و پنخته داخل ادویه مذکور کنند بتدریج اسپ را بدهند
نوعی دیگر ادویه مختصر اشقار یعنی ساجی که هر چهار درم با
یک سیر روغن سرشفت در وقت صبح اسپ را بدهند
که سودمند بود دیگر روغن زرد و روغن کجند از هر یک درم
در دماغ اسپ کردن منفعت دهد درین هوا اسپ را

باشد که **خو را نیدن** **موت سبز با سپ** موت سبز باید که باخوشه
 پہلی که در روانی باشد اسپ را باید داد در هوای بر **شکال**
 که منفعت دهد و دفع باد و بلغم و صفر باشد و اسپ را فربه
 سازد در آن ایام که موت سبز خوراند و غن کنجد با جو که را باید داد
 که اگر موت تنها دهند شکم اسپ بدرد آید **و گوید جو با سپ دادن**
 باید که در اول حال که گوید با سپ دهند سه روز اسپ را آب
 نهند تا منفعت دهد و بعد از آن آب چاه دهند که منافع
 بد آنکه گوید جو دفع زحمت صفر او که از اسپ کند شکم اسپ
 براند و روده و احشایش از اخلاط بد پاک گرداند و موی اعضای
 او نازک و خشنده سازد و در ابتدای حال که جو سبز دهند **اگرچه**
 اسپ بنظر لاغر نماید ولی آخر فربه شود و از علت پاک
 کرد و اگر ماش سبز دهند باید که در وقتی که ماش کل کرده
 باشد و دانه کم باشد **فصل** در دانستن آنکه اسپ

سبزو نخود وجود موی سبز اسپ را و در سبزی انکه اسپ
 را در هر شهر از غلها چه دهند که منفعت باشد اول آنکه
 سبز چنان باید داد که هنوز پخته نشده باشد که بعد
 پخته شد سود ندهد بلکه مضرت رساند نخود سبز باید که با گل
 و دانه باشد و در ایامی که نخود سبز دهند باید که یکروز
 شراب قندی با هینک و زنجبیل و فلفل دراز و نمک
 دهند و روزی جغرات ترش با نمک سنگ و بتیس بد
 و اگر در آن حالت ادویه مذکور موجود نباشد هر روز یک
 روغن کجد بانه درم جو کمار دهند زیرا که اگر نخود تنها دهند
 شکم اسپ بدر آید استنادان این فن گویند که اسپ قوی
 که از نخود سبز خوردن یا بد از گوشت و روغن و نخود خشک
 و قند نیاید اسپ را نخود سبز دهند و ایم بنظر تروتازه و خوش
 آئین نماید چنانچه گشت زار نخود در وقت صبح که ششم بروست

در صورت فرس آفریده است موافق کتاب سنس کر
 نوشته شد در قسم دوم علل و معالجه بیان کرده شود
 بتوفیق الله تعالی و اعانتة **فهرست سی و هشت باب**
از قسم دوم در علل های اسپ و بیان تداوی آن
باب اول در معالجه علتی که در سر اسپ پدید آید
باب دوم در معالجه انواع دردناکه در چشم اسپ پدید
آید **باب سیوم** در معالجه زحمتهای که در دهان اسپ
 ظاهر گردد **باب چهارم** در معالجه تپه های که اسپ پیدا
 کند **باب پنجم** در معرفت آنکه اسپ از چه سبب
 باد پدید آید و بیان معالجه اجناس باد های افزاینده این
 باب شتمن بر یازده فصل است **فصل اول** در دانه
 آنکه اسپ از چه سبب باد پدید آید **فصل دوم** در معالجه
 باد قیصر **فصل سیوم** در معالجه بادی که سر و گردن اسپ

در هر ولایت از غله آنچه دهند که مفید بود اهل تجربه که در ولایت
 خراسان و سوا که تا سرحد رود در زبده اسپ را از غله بیا که دهند
 چون مناسب باشد و در ولایت دکن تا سرحد تلنگ و ملیبار
 اسپ را بخود دادن نفع کند و در ولایت سند اسپ را بخود
 دادن مفید بود و در ولایت بجات حرسه اند عن الحاد ثات
 و بلاد دلی هر غله که اسپ را دهند سودمند بود و در اندلس علم و

احکم تمام شد قسم اول از کتاب فوس نامه **ششمین**

قسم اول ازین فوس نامه	شده مرتب به تیزی خامه
از هنر ما و عیبها که خدا	کرد در صورت فوس پیدا
هر چه را می گفت راست و در	همه کردم بیان بقتضی نخست
قسم ثانی کنم شروع کنون	خواهم از لطف خالق چون
سخن چند گفتن از حکمت	در علاج فوس بحر علت

قسم اول از فوس نامه مرتب شد از هنر ما و عیبها هر چه خدا

اسپ غلبه کند و معالجه آن **باب هشتم** در معالجه اسپ که
میشاب خون کند **باب نهم** در معالجه اسپ که خون
از دمان و منی و مقعد او آید و میشاب خون کند **باب دهم**
در معالجه اسپ که ضيق النفس پیدا کند **باب یازدهم**
در معالجه اسپ که بول او بسته باشد **باب دوازدهم**
در معالجه اسپ که در شکم او کرم باشد **باب سیزدهم** در
معالجه اسپ که از مشقت و زجری که برو کرده باشند
رنجور گردند **باب چهاردهم** در معالجه اسپ که دندانها
برهم نهند چنانکه تواند کشاد و متصل لعاب از دمان او بر آید
باب پانزدهم در معالجه اسپ که باد و صفرا و طبیعت او
غلبه کند و معلول گردد **باب شانزدهم** در معرفت
اجناس آماس افراس و معالجه آن **باب هفدهم**
در معرفت انواع سرفه اسپان و معالجه آن **باب هجدهم**

خشک کند و هندوان آنرا با دگرک گویند **فصل چهارم**
 در معالجه بادی که هندان آنرا کبوتک گویند و این نوع از
 قولنج است **فصل پنجم** در معالجه بادی که پشت اسپ
 بگیرد و خشک کند **فصل ششم** در معالجه اسپ که نصف
 پسین او از باد خشک شود **فصل هفتم** در معالجه اسپ که
 قضیب و خضیه او تا حد مقعدش بادگیر **فصل هشتم**
 در معالجه اسپ که او را دیوبادگیر **فصل نهم** در معالجه بادی
 که بزبان هندی واتهو در گویند و این نیز نوعی از قولنج است
فصل دهم در معالجه بادی که بزبان هندی روت گویند ظاهر
 بادلقوه است **فصل یازدهم** در معالجه بادی که بزبان
 هندی ویانک گویند و این نیز نوعی از قولنج است **باب ششم**
 در دانستن آنکه اسپ از چه سبب زکام پیدا کند و معالجه آن
باب هفتم در معرفت آنکه صفرا و گرمی از چه سبب بر طبعیت

شود **باب بیست و هفتم** در معالجه اسپ که بر تن او دانه‌ها
 برآید که آنرا در هند پیل گویند **باب بیست و هشتم** در
 معالجه اسپ که سینه او سنگین شود و آماس کند و بکنکد
 و عرف این اسپ را جوگیره گویند **باب بیست و نهم**
 در معالجه اسپ که علتی در قضیب او ظاهر گردد **باب**
سی ام در معالجه انواع آماس خصیه اسپ **باب سی و یکم**
 در معالجه اسپ که یک غلوه خصیه بالا بکشد و باز فروگذارد
باب سی و دوم در معالجه اسپ که سم او ساویده شود
 و مداوی خورده گاه و ساقها و زانوهای او و این باب شامل
 برد و فصل است **فصل اول** در معالجه سم اسپ که ساویده
 باشد **فصل دوم** در معالجه خورده گاه اسپ و استخوان
 زانوش که برآمده باشد آنرا دم کجرات موثره گویند
باب سی و سوم در معالجه اسپ که دم او بخارش آمده

در معرفت اسپي که علت فواق پيدا کند و فواق را بزبان
 هندی هوك گویند **باب نوزدهم** در معالجه اسپي که
 علت دق پيدا کند و دق را بزبان هندی کهن گویند
باب بیستم در معالجه اسپي که خون در تمام اعضای او
 فاسد شود و مرض پيدا کند **باب بیست و یکم** در معالجه
 اسپي که از نمک بسیار خوردن معلول گردد **باب**
بیست و دویم در معالجه اسپي که از آب خوردن پو
 مریض شود **باب بیست و سوم** در معالجه اسپي که
 از روغن بسیار خوردن علت پيدا کند **باب بیست و چهارم**
 در معالجه اسپي که از بسیار خوردن غله خام و پنجه معلول
 گردد و سرکینش نرم گردد **باب بیست و پنجم** در معالجه
 اسپي که علت شقاق پيدا کند و شقاق را بزبان هندی
 زخ گویند **باب بیست و ششم** در معالجه اسپي که گریه

هندی کوکل کوسید **فصل ششم** در آداب شایخ کاوش
 خوراندن اسپ را بادویه چند که بیان خواهد شد **فصل هفتم**
 در آداب سیر خوراندن اسپ را **فصل هشتم** در معرفت
 ادویه و اغذیه چند که دفع علل بود و اسپ را فربه کند
 و قوتش بفراید **باب سی و هشتم** در علاماتی که اهل تجربه
 آنرا مبارک دانسته اند و آن خطی چند است که بالای لب
 میان سوراخهای پیش واقع است والسلام **باب اول** در
معالجه غلغلی که در سراسر پیداشود اگر این علت از باد با
 علامت او آنست که پس سراسر کرم گردد و موی روش
 ایستاده شود و اگر چشمهایش آماس کند علاج آن اشقار یعنی ساج
 چار درم و فلفل دراز و دارچ از هر یک شش درم کوفته و نخته
 بروغن پامینند و اسپ را بدهند و بعد از آن یک سیر روغن
 در حلق اسپ بریزند طریق عمل کند که زحمت دفع کرد **نوع دیگر**

باشد و بزبان هندی او ندای گویند **باب سی و چهارم** در
 معرفت علت مجهول که اسپ پیدا کند و معالجه آن **باب**
سی و پنجم در معالجه اسپ که او را مارگزیده باشد **باب**
سی و ششم در دانستن محلهای که اسپ را در آنجا بناید نگاه داشت
 که اگر نگه دارند دیوانه شود و نفوذ باسد **باب سی و هفتم** در معالجه
 متفرقه که دافع علل و امراض افراس بود و معرفت اوقای
 و تغذیه که اسپ را دهند تا فربه شود و قوتش بپذیرد و این باب
 مشتمل بر هشت فصل است **فصل اول** در پستان اودی
 که بطریق چاشنی اسپ را دهند **فصل دوم** در پستان روغنها
 و ادویه که در پنی اسپ کنند **فصل سوم** در پستان اودی
 که بطریق جلاب در حلق اسپ ریزند **فصل چهارم** در پستان
 ادویه که اسپ را بدان حقنه کنند که دافع علل و امراض بود
فصل پنجم در اداب مقل دادن اسپ را و مقل را بزبان

باینیم سیر شد داخل دو سیر مونک بخته کنند و در وقت پسین
 اسپ را بدهند که مفید بود و اگر دوانه پذیرد بر اطراف کلوی
 اسپ یا از دنبال چشمهایش یا از کام او رک بکشند که نافع
 باشد و زحمت دفع شود و اگر این زحمت از صفر او گرمی
 باشد علامات او آنست که تمام سر اسپ گرم شود و اندرون
 پلک چشمش سبز یا زرد باشد و متصل خوی کند و دم بسیار
 علاج او زنجبیل و لاک و کرو و نمک سنگ از هر یک دو
 درم نیم کوفته و بخته هر روز با ربع سیر و نه درم روغن کنجد
 پامیزند و گرم کنند چون سرد شود بوزن نه درم در پی
 اسپ بریزند که نافع بود و از ادویه و اغذیه چیزهای خنک دهند
 که زحمت دفع شود و دیگر پنج شکر و پنج دانه و پنج کاس
 کرو و اسکند و سیر را کوفته بر روغن زردچوبه کرده و دود
 و الشافی هواند **باب دوم در معالجه دروهای چشم اسپ**

در پنج که از زبان هندی بتیس گویند و درم بانه درم رغن
سحق کنند و در پنی اسپ بریزند که مفید بود دیگر سر اسپ
بر رغن کجده چرب کنند و به برک پیدا بخیر یعنی از نیا برک
سر کو و سر کین کا و گرم کرده تسخین کنند و رک از زیر
چشمه های از کاشمش بکشایند که نافع بود و اگر این زحمت سر اسپ
از زکام و زیاده تی بلغم باشد علامت او آنست که از چشمه های
متصل آب آید و از دماغش لعاب رود و میل بخوردن علف
کمتر کند و سرش بدر آید و او آری بلند نتواند شید از سبب
درد سر و علاج او زنجبیل و فلفل دراز و کرد از هر یک شش درم
کوفته و خفته با شراب قندی خلط کنند و هر صبح اسپ را
بدهند و بعد از آن شراب قندی یک سیر و حلقش بریزند که
نافع بود **نوع دیگر** فلفل دراز که هندی پیلول گویند و
چتر ایهال و زنجبیل از هر یک چهار درم ادویه مذکور کوفته و خفته

بکار برند که ز جمت دفع شود **نوع دیگر** آنست که از حرارت
 و گرمی چشم سپرد کنند و دانه های خورد در اندرون
 بلکه چشمش پیدا شود و بخارش آید و بدان سبب درجا
 بمالد در روش زیاد شود و بجای رسد که ناخنه در
 چشمش پیدا شود و چشمش تنگ کرد و علاج آن پیکه چشم است
 باز کوزه کنند و نمک سنگ بر آن دانه ها و گوشت ناخنه
 چندان بزنند که خون بر آید و اگر علاج نپذیرد گوشت ناخنه
 ببرند و کسی این گوشت بنبرد باید که درین علم مهارتی تمام داشته
 باشد و اگر ما هر بنود لغو با الله چشم سپرد کور کند چون گوشت
 ناخنه ببرند کور در بعضی شهید و کل نیلوفر و کل درخت مهره
 و صندل از هر یک یک گرم خشک بسایند و با یک گرم
 روغن و شهد و چشمش کنند که نافع باشد همین ادویه
 مذکور بآبی که اسلحه در آن جنبانیده باشند سحق کنند و

و این درد از چند نوع در چشم اسپ پیدا شود نوعی است که چشم
اسپ بچوب آید یا بر جایی که خورد از آن الم رسد شش و آب
از چشم روان شود و گاه باشد که از سبب آن درد کل در چشم است
افند علاج آن ل آدمی در چشمش سفید باشد با هلیله و لیلیله و الم
از هر یک نه درم با هم بگویند و بچوشانند در آب و آن آب را
سر کرده بر چشمش سفیدانند **نوع دیگر** مکر درم نمک سبک با آب
کنند با نیم درم شهد یا بنیزند و در چشمش کنند که مافع باشد دیگر
بروغن چرب کنند و بر چشمش بنهند و اسپ را در محلی بنهند
که چشمش بر چیزی نتواند مالید دیگر تخم ملا در با شهد سحی کنند و درم
و اگر بدین ادویه ها دوا نپذیرد درک از زیر چشمش بکشد **نوع دیگر**
در چشم است که اسپ را چون بزورد و اند خون در چشمها
آید یا سر نه بسیار کند و خون در چشمش آید و چشمش سرخ شود
و در دکن آب از چشمهایش روان شود همین ادویه مذکور

ادویه برود و چشمش به شود **نوع دیگر** در چشم اسپ که باشد
 که از باد پنهانی از یک چشم اسپ یا نه و چشمش برود و خون
 در چشمش گردد و دین هیچ از حال خود تغییر نکرده باشد ولی
 آب از چشمش آید و این زحمت از دیگر دردمای چشم اسپ
 بدتر بود و بد شواری و واپزید علاج او سنگ سمندر پهن
 که بحر بی زبد البحر گویند و در فارسی کف دریا گویند کوفته
 و پخته با بی که برنج خام در آن خویسانیده باشند پیامیزند
 و بایک درم شهد در چشم اسپ کنند و در وقت صبح آب سرد
 در چشم اسپ بپاشانند که مفید بود **نوع دیگر** معالجه اسپ
 شب که بر گیرند و صله جامه ابریشمی و هشت بار تر کنند و
 باز خشک کنند و باز آن جامه در شراب قندی بدان طریق
 تر کنند و حساب سازند و باز بروغن تر کنند و از آن جامه
 فیتله سازند و در ظرفی نهند و روغن ربع سیر در آن ظرف

چشم اسپ طلا نمایند که نافع آید **نوع دیگر** در چشم اسپ باشد
که اندرون چشمش گوشت برآید مانند جباب اگر آن سرخ بود
از زیادتى خون فاسد است علاج آن رک زیر پشه‌هایش
بکشایند و بول کوسپند بر چشمش پفشانند و اگر آن گوشت
سیاه بود از گرمی و صفرا باشد علاج او هلیله بسایند باشد
و در چشمش کنند و اگر آن گوشت سفید است از بلغم بود
هلیله و نمک سنگ بسایند و باشد در چشمش کنند که نافع
باشد دیگر شاخ کوزن که در هند سا بهر گویند با دندان کاویا
دندان آهو باروغن و شهد بسایند و در چشمش کنند که نافع باشد
فلفل دراز و برک بانسه از هر یک شش درم کوفته و پخته با
ربع سیر و روغن و ربع سیرونه درم شهد داخل و سیر مونک پخته
کنند و در وقت صبح اسپ را بدهند که درین زحمت مناسبت
گوشتی که مثل جباب در چشم اسپ برآمده باشد بدادن این

لعاب ازدمانش روان شود و کام آماس گیرد و سردش
 اندازد و متصل سر بجنباند و نتواند که علف نیک بجادد و اگر
 بجادد نتواند که فرو برد در هندی آرد و الک گویند و نوعی
 دیگر است که زبان اسپ سیاه شود یا سبز گردد و آماس کند
 و دانه‌های گرمی بر زبانش بر آید و زبان پوسته در دهان بگذرد
 و از دمانش لعاب آید و از خوردن باز ماند نوعی دیگر است
 که بهای اسپ آماس کند و سیاه شود و کلوش نیز از اندرون
 و پیرون آماس کند و علامات آماس اندرون حلق
 او است که علفی که بخورد نتواند که فرو برد و از راه پیش
 پیرون آید آرد در هندی بر لونه گویند علاج آن اول بایک
 رک از کام اسپ بکشایند و از دانه‌های چشم او نیز بعد از آن
 زنجبیل و فلفل دراز و گرد از هر یک نه درم بگویند و با چهار سیر
 آب بچوشانند چند آنکه نیم سیر بوزن آید سرد کنند و در حلق

کتند و بدان فیتله چراغ روشن کنند و بر سر آن چراغ ظرف
 مسی باز کونه نهند و بگذارند تا آن فیتله بروغن تمام بسوزد و
 که بر آن ظرف مسی چسپیده باشد بگیرند و هر روز دو دم
 با یکدوم شهند در چشم آسپی که شب کور است بکنند که علت
 شب کوری برود و پرون ازین کتاب شینده شد که چون
 خواهند که بدانند که آسپ شب کور است یا نه بشب جامه
 سیاه بر سر راه بیندازند و آسپ را بران برانند اگر آسپ سر
 و بران جامه نرود و احتراز نکند بدانکه آسپ شب کور نیست
 و اگر بران جامه بگذرد و سیاهی جامه در نیابد شب کور باشد
 و اعدا علم **باب سیوم در معالجه زحمتهائی که از دمان**
آسپ پیدا شود و این زحمت از زیادتی بلغم و زکام یا
 از صفرا و گرمی ظاهر شود و این زحمت از چند نوعی باشد
 یک نوعی آنست که از دمان آسپ بوی کاره آید و پوسته

بر بالای آن مهره های سفید در رشته کشیده
 بر سر آن جای سیاه افکنند

و مهره سفید را

دو دکنند بکا غذا بسر کین کا و دیگر در زیر کلوی اسپ یکداغ
 کرد و در زیر کوشش سه داغ که زخمهای دمان و کلوی
 اسپ دفع شود و از برای انواع علتها که درد دمان اسپ
 پیدا شود این ادویه مذکور مناسب باشد و بصلاح آرد
نوع دیگر آنست که از کنج اندرون دمان اسپ دو دندان
 و رای دندانهای معهود برآید و بر اطراف دندانهای اسپ
 و بدان سبب قضیم یعنی لکامم تواند جاوید چون خواهد که
 بجا و دزباننش بر آن دندانها آید و از زده شود و بیشتر
 اسپ کره را این زحمت پیدا شود علاج او آنست که آن
 دندانها را از بن بکنند و بر جای آن شهد و روغن بکنند
 که نافع باشد **باب چهارم در معالجه تبها که اسپ را**
معارض شود اگر از باد باشد علامت او آنست که تمام
 اندام او خشک شود و گرم گردد و اندرون دمانش خشک شود

بریزند که نافع باشد **نوع دیگر** بلبله و بلبله و آمله و برک نیب
 از هر یک ربع سیر بکوبند و بچوشانند آب و پالانند و این آب
 داخل آبی که اسپ را میدهند بدهند دیگر برک نیب و
 برک ابنلی با هم بچوشانند و در لته کنند و بر کلوی اسپ
 بپزند که نافع بود دیگر پوست نیب با برکش آب بچوشانند
 و اندرون دهن اسپ بدان آب مکرر بشویند که نفع کند
 دیگر یک سیر پوست نیب با هشت سیر آب بچوشانند
 چند آنکه بوزن چهار سیر آید بعد از آن آب را و یک سیر
 نیم مونک در آن آب بنزند و اسپ را بدهند دیگر با نشه و
 کلو و بچ و بهون رینکنی و کهری رینکنی و فلفل دراز و پمپول
 و زنجبیل از هر یک سه درم کوفته و بخته با پیشاب کا و خلط
 کنند و در نه درم برک نیب کرده بدهند که هر دردی که
 در دمان اسپ و کاش باشد دفع شود دیگر در زیر پنی اسپ

در هند اپلوت کومیند ادویه مذکور از هر یک سه درم بگویند
 و سه قسمت کنند هر روز یک قسمت از آن با هشت سیر
 آب بخوشانند چنانکه بوزن یک سیر آب بماند فرو آرند
 و سر کنند و با یک سیر شهد پامیزند و در حلق اسپ
 بریزند که نافع باشد نو عذیکر تپول و پوست نیب از
 هر یک نیم سیر بگویند و با ده سیر آب بخوشانند چنانکه بوزن
 پنج سیر آید پالانید و دو سیر مونک در آن آب پخته کنند فلفل
 و زنجبیل از هر یک شش درم کوفته و پخته با رب سیر شهد
 داخل مونک پخته کنند و بعد از دادن جلاب اسپ
 بدهند که زحمت دفع شود و تپ اسپ فرو آید و علامت
 پتی که از صفرا و گرمی پیدا شود آنست که تشنگی اسپ
 زیاده شود از قاعده و اکثر چشمهایش سرخ یا زرد گردد
 و اندامش گرم شود و دم بسیار زند و چون دست در سوراخ

و عطش و تشنگی او زیادت شود و خوشندگی از موی اعضای
او برود و پرزه دار شود و چشمهایش آماش کنند و سرفروانند
علاج او آنست که تمام اعضایش بروغن زرد چرب کنند و مالش
دهند و علف نهند تا تن پ فرو داید یک سیر و سمول با
شانزده سیر آب بجوشانند چند آنکه بوزن دو سیر آید سرد
کنند و اسپ را با این آب حفته دهند و این جلاب اگر در
حلق اسپ بریزند هم مفید بود اما علامت پتی که از زکام
و بلغم پیدا کنند آنست که تمام اندام اسپ سنگین شود و چنان
براه رود که پنداری در کل می رود و متصل خمیازه کشد و سر
در پیش اندازد و بخواب رود و پوسته آب و لعاب
از چشم و دمان او روان شود و علاج او مشکک زیر زمین غم
که بزبان هندی موته کونید و کلو و فلفل دراز و دیو دار و شیطان
و پهار و دانت و اسکند و پوست لینب و قسط شیرین که

در تپ این علت های مذکور بر اعضای او ظاهر شود بد آنکه باد
و بلغم یکجا شده و تپ از هر سه علت پیدا شده آن زحمت دوا
نپذیرد و این زحمت را بزبان هندی تزدو که گویند و اگر کسی

دوا کند جلاب و سمول مناسب بود و بعد اعلم **باب پنجم**
در معرفت آنکه اسپ از چه سبب باد پیدا کند و بیان معالجه
اجناس باد های افراس و این باب ششم بر یازده فصل است

فصل اول در معرفت سبب باد پیدا شدن اهل تجربه چنین
آورده اند که اسپ را چون مدتی روغن ندهند و بعلف خشک
بدارند باد پیدا کند یا در جایی تنگ و ریسمان کوتاه بسته باشند
که نتواند بفراغت خیسید و غلطید یا او را علف بوقت نرسد و اگر

ماند یا از لاغری و بی قوتی یا از شکستن میشاب کند و سرکین
اندازد و در اثنای آن اسپ را برانند و نکند از آنکه میشاب و سرکین
تمام کنند یا از زجر و مشقت بسیار که بر اسپ کنند مثل دوانیدن

و سرکین که چون اهر که پیش

پنی او نهند دم او گرم باشد چو آتش و سرش نیز گرم باشد و سرد
 پیش اندازد علاج او بر اعضای اسپ آب سرد بپاشند
 و اندامش بر و غن استورند همین نمایند یعنی چرب کنند
 سه پا و آرد جو برشته و ربع سیر شهد و ربع سیر نبات با هم
 آمیخت تا یک هفته هر روز اسپ را باید داد آسوی که از موی
 راست کنند بوزن یک سیر در حلق بریزند که شفا یابد نو عید
 ربع سیر و نه درم مویز و انار دانه و فلفل در از هر یک شش درم
 و ربع سیر نبات با او و یه مذکور بکوبند و بار ربع سیر و نه درم
 شهد خلط کنند تا یک هفته هر صبح اسپ را بدهند که
 صحت یابد و درین مرض یک هفته بجای دلید پنج سیر جو
 پنجه و نیم سیر شهد با هم پامیزند و اسپ را بدهند دیگر دو نیم
 سیر شیر و نیم سیر و غن و ربع سیر شهد و نه درم نبات بهم
 خلط کنند و اسپ را حقنه دهند که نافع باشد اسپ که

برهم نهند چنانکه از هم نتوان بر گرفت و پشاپ او به بندد
 و اکثر آن اسپ نرید این علت را بزبان هندوی ات
 کرتک گویند علاج اول تمام اعضایش بر روغن چرب کنند
 و مالش دهند و بعد از آن تمام اعضایش با تش بتاوند و
 آب را گرم کنند و چون سرد شود یک سیر روغن کجند
 و ربع سیر جوکار داخل آب کنند و اسپ را به دهند و از
 ادویه پنج و هینک و جوکار و فلفل دراز و زنجبیل و شیتس
 هر یک چهار درم کوفته و پخته با یک سیر شراب قندی
 در وقت صبح اسپ را به دهند که باغ آید نو عذیر تداوی کنند
 روغن کجند ربع سیر و نه درم روغن کا و و ربع سیر چربی کوسپند
 یکی کنند و بچشانند و هر روز ربع سیر در پیش کنند و همین چربی
 مذکور در هر روز یک سیر اسپ را داودن و حقه کردن او را مفید
 بود و اعضای اسپ بدین چربی ندهین نمودن نفع کند و دای

بسیار و بار سنگین برو نهادن و تیمارش بواجبی نمودن
 اسپ در کوفت بماند و عاقر شود و باد بر وجودش غلبه کند یا
 از ادویه و اغذیه چیزهای تلخ و زحمات بسیار خوراند اسپ
 باد پیدا کند بدانکه موجب باد پیدا کردن اسپ این چیزها بود
 که مذکور شد بدانکه باد چند نوع باشد و در انواع این زحمت
 اسپ تدبیرین کردن و تخمین نمودن و رک کشادن مناسب
 بود و ادویه مناسب هر نوع باد که اسپ پیدا کند بجای خود
 گفته خواهد شد باید که هر چاشنی که دهند بعد از گردانیدن
 اسپ بدهند **فصل دوم** در معالجه باد قیصراسپی که این باد
 پیدا کند علامتش آنست که تمام اعضای او بخته همچو تخمه خشک
 شود و متصل چشم در صدقه بگرداند چنانکه سیاهی چشمش ناپدید
 شود و میل بر علف خوردن نکند و اگر خواهد که علف خوردن تواند
 جاویدن و پیشابش سرخ شود اگر درین زحمت اسپ دندانهها

با یک سیر قند دهند که نافع باشد نوع دیگر شنبلیله که آنرا بزبان
 هندی میتی گویند و سیاه دانه یعنی کلنجی از هر یک نه درم
 کوفته و پخته با رب سیر و عنکبوت و یک سیر قند خلط کنند
 هر روز اسپ را بدهند تا صحت یابد و رک از زیر کردن اسپ
 بکشایند و اگر باین دوا زحمت دفع نشود دماغ کنند نوع دیگر
 انگوزه و بجز و اجمود و کز و آمل بتیس و دانه انار و نمک
 و فلفل دراز و بانسه هر کدام سه درم کوفته و پخته با شراب
 و یا قند بدهند فایده خواهد شد و الله اعلم بالصواب
فصل چهارم در معالجه بادی که هندان آنرا کپوتک گویند
 علامت آنست که اسپ بیقرار و بی آرام گردد و هر دم
 بیفتد و بر خیزد و از طرف بطرف بگردد و هوش از او
 آسپی که این مرض پیدا کند اکثر آنست که نزدیک علاج او گشته
 و سمول باد و از ده سیر آب بچشانند چند آنکه بوزن چهار سیر

دیگر شش درم نمک سبک و نه درم فلفل دراز و ربع سیر و
با یک سیر خون کوفته پیامیزند و اسپ را بدهند منفعست و
برک و بناهای چشمش یا از اطراف سینۀ او یا از دو پای پس او
بکشایند و اگر برین معالجه مذکور دو اندیزد واغ کنند **پیت**
واغ باشد علاج علت وی گفته اند **خبرالدوار الکلی**

فصل سیوم در معالجه بادی که سر و گردن اسپ خشک
کنند و همدوان این زاباد لکڑ کوفته علامت او آشت که سر
و گردنش خشک همچو تخته گردد چنانکه گردن هیچ طرف نتواند
گردانید علاج او گردنش بر و عنق کجند همین کنند و به برک پند
که بزبان هندی ارند کوفند و سر کین کا و یعنی پاچک کرم
که ده تخمین بنمایند و از او بیه زنجیل و اشیر و زرد جو به و دارو
و کرو و فلفل دراز و پنج تینقوا هر یک سه درم کوفته و پخته با یک
شراب قندی پیامیزند و اسپ را بدهند و اگر شراب نباشد

نیم سیر شیر کا و کنند و اسپ را بدهند که نافع باشد نوع دیگر یک سیر
 و سمول باده سیر آب بچو شاند چند آنکه بوزن یک سیر آید سرد کنند
 و روغن ستور و روغن کجند و چربی کا و یا کوسپند از هر یک
 ربع سیر گرم کنند و در آن آب پامیزند و اسپ را بدان ^{حقنه}
 دهند هر روز تا شفا یابد و اگر باین ادویه نماند بکر و دوا کنند
فصل ششم در معالجه بادی که نصف پسین اسپ بگیرد
 علامت او آنست که نصف پیش اسپ بسلامت باشد
 و یک نصف از کمر اسپ و کفش و پایهای او خشک شود
 چنانکه نتواند جنبید و پشوش شود و دم از جای برآرد و خمیازه
 بسیار کشد علاج او نیم سیر املو پوت باد و سیر روغن کجند پامیزد و بچو شاند
 و نصف از بدن او که باد گرفته باشد تدهین نمایند که مفید بود
 یک سیر شیر و ربع سیر فلفل در از هر صبح اسپ را بدهند تا
 شفا یابد **فصل هفتم** در معالجه اسپ که او را دیوباد گویند علا

سرد کنند و روغن کا و روغن کنجد و چربی کوسپند از هر یک
یک سیر داخل آن آب کنند و باز بجوشانند چند آنکه بوزن
سه سیر آید هر روز بوقت صبح بوزن نیم انا را از آن در
اسپ بریزند که زحمت دفع شود و همین ادویه را هر روز
نیم سیر بخوردن اسپ بدهند و مقداری ازین ادویه را در حقنه
کنند و بر اعضای او مالند و اگر دوا پذیر نباشد دوا کنند
فصل پنجم در معالجه بادی که پشت اسپ بگیرد و
خشک کند علامت او آنست که اسپ پشت بزرگ
چنانکه پنداری شکم بر زمین خواهد مالید علاج او آنست
که پشتش بر روغن کنجد تدبیر کنند و تسخین نمایند و آب
کرمر کرده اسپ را بدهند ربع سیر جو کمار و یک سیر روغن
کنجد در آن کنند که نافع باشد نو عدیکر یک سیر شمد و پنج
درخت تیتونو درم کوفته و پخته با یک سیر کنجد دانه کوفته داخل

این باد آنت که پشاپ و سرکین اسپ به بند و شکش
 برد آید همچو مشکلی پرباد شود و دم بسیار زند و نتواند ایستاد
 و چون خواهد که بایستد نتواند و از پای بیفتد و پشوش شود
 چنانکه اگر چاکبک بزندش خبر نداشته باشد و زبانش سیاه
 و دمانش خشک گردد و اسپ که این زحمت پیدا کند اکثر آنت
 که نزدیک بهتر آنت که علاج او نکنند و اگر کسی بکند این ادویه
 مناسب بود سرشفت و فلفل دراز و زنجبیل و دو دانه حرا
 از هر یک سه درم با پشاپ کا و سحق کنند و از آن فستله
 سازند و در قضیب و مقعد اسپ کنند دیگر نمک سنگ
 و فلفل دراز و موم و سوسن از هر یک پنج درم کوفته و خفته
 بایک سیر سرکه هندی آرد آهن کوبند و نیم سیر روغن کعبه
 پامیزند و اسپ را حقنه دهند **نوع دیگر** دوا برک اگره
 و پنج ختر اجمال و جو کمار و هینک و آمله و سنبل الطیب

او آنست که اسپ دیوانه شود و متصل دستها بر زمین زند
 و چشمهایش سرخ گردد و گشاده ماند و از هر آوازه بشنود و بترسد
 و بر هر طرف نیز نگرند و از جای بر جهد و بلرزد و بیفتد و بهوش نشود
 و قرار از او برود و قضیبش بیرون ماند نتواند بغلاف کشید چه
 این زحمت را علاج نگفته اند اما این ادویه مناسب باشد
 سر شرف و هینک و بچ و بانسه و کرو و سیر و کچور و کوکل از
 هر یک چهار درم کوفته و نخته با نیم سیر روغن زرد پیامیزند و
 اسپ را بدهند که نافع باشد دیگر روغن و شهد از هر یک نیم
 درمینی اسپ بریزند و در زیر پیش دو کنند چوب آگ که
 بر کهای پهن دارد و در کجرات و همه جا بسیار است و اعضای
 اسپ را بر روغن زرد چرب کنند و مالش دهند که شفا یابد
فصل هشتم در معالجه آسپی که قضیب و خصیه او تا
 حد مقعرش با و گیرد و دهند و ان این باد را پان گویند علامت

دریابد و هشیار شود علاج او کج و سحر که بزبان هندی موی
 را گویند و با و برنگ و کرو و هینک و زنجیل و هر دو و فلفل
 یعنی کرد و در از از هر یک چهار درم کوفته و پنجه هر روز با
 سیر شراب قندی اسپ را بدهند تا زمانی که علت دفع شود
 و الله اعلم بالصواب **فصل دهم** در معالجه بادی که بزبان
 هندی وی اردت گویند علامت او آنست که دمان آید
 کج شود و متصل لعاب از دمانش آید و از علف خوردن
 باز ماند علاج او سر و گردنش بر و غن کجند هین نمایند و
 بر برگ ارند و سر کین کا و تخم کین کنند و مقدار ربع سیر و غن
 کجند در شامش بریزند یک سیر ماش پنجه با نیم سیر و غن
 پیامیزند و هر روز اسپ را بدهند تا علت دفع گردد و الله اعلم
فصل یازدهم در معالجه بادی که بزبان هندی ویانک گویند
 و این نیز نوعی از قویج است علامت او آنست که شکم آید

و فلفل دراز و زنجبیل از هر یک چهار درم کوفته و پنجه باد بکوبد
 شراب قندی اسپ را بدهند و اگر در آن حالت شراب نباشد
 باد و سیر آهن نفع باشد و اگر درین زحمت پیشاب اسپسته
 باشد و شکمش درد کند یک سیر روغن کنجد باد و سیر شیر و
 فلفل دراز خلط کنند و اسپ را بدهند که زحمت دفع شود
 بر اطراف سینه اسپ و بر هر دورانش رک بکشند و اگر فایده
 ندهد بر نزد یک ناف او و بر تنهی گاه او چهار بندش داغ کنند
 که زحمت دفع شود و شفا یابد اشافی هو الله **فصل پنجم**
 در معالجه بادی که بزبان هندی دانتودر گویند و این نیز از
 قولنج است علامت او آنست که بول و سرکین اسپ بر شوار
 آید بلکه به بند و شکمش بر آید و آواز قراقر کند و پشوش شود
 و لاغر گردد و او را اول داغ دهند اگر اثر گرمی داغ در نیابد و بسیار
 نشود دو اکرون میفید بنود و آن اسپ نزدیک و اگر اثر گرمی داغ

زنجبیل و فلفل دراز هر یکی پنج درم و عسل نه درم و روغن زرد
ربیع سیر کرده بخوراند و از باد پرهنیز کنند و علف دوب بد

باب ششم در دانستن آنکه اسپ از چه زکام پیدا کند

و معالجه آن حکمای هند چنین آورده اند که اسپ را که

شیرنی و جربی بسیار دهند یا از ادویه و اغذیه چربای سرد

خوراند یا مدتی در یک جانبند و سوار نشوند و مکرر اندیا از

بدنه منعی که چربای ثقیل دهند و هضم نتواند و یا از هوای سرد

که او را جل نپوشانند و تیمارش بواجبی ننمایند زکام پیدا

و بلغم بر مزاج او استیلا یابد و ازیت برساند و اسپ معول

شود علامت آنکه بلغم بر مزاج او غلبه کرده است که میل بر علف

خوردن نکند و عطش بسیار ز بند و آب از پیش آید و کلو و

پایمانی او بقدر آماس کند و سرکین با گرم بیندازد و موی

تنش استاده شود علاج آن زنجبیل و فلفل دراز از هر یک

برآید و آواز قراقرز کند و تمام اعضای اسپ خشک شود و چون
 بخسپد تواند که بر خیر و وسپوشش شود و بلرزد و اگر درین
 رحمت پنبش تر کرد و فواق کند علاج نپذیرد و اگر آب از پیش
 نیاید علاج نکند و اگر بکند علاج نیست زنجبیل بآب سحی کنند و چشم
 اسپ کنند و یک زنجبیل و فلفل دراز و کرد و اوجوان و پوست
 شیطرح از هر یک سه درم و برک درخت کنارشش درم
 نمک سنگ و نمک سوخل و نمک سیاه و نمک کاج و نمکی
 که بدان طعام نهند از هر یک دو درم او دویه مذکور کوفته و بخته
 با شراب قندی پیامیرند و هر روز اسپ را بدهند و بر بالای
 آن یک سیر شراب در حلق او بریزند و اگر شراب نباشد و سیر
 آچین بکار برند که مفید بود و اعدا علم بالصواب معالجه انواع
 علل و امراض که اسپ از باد پیدا کند مفصل در باب پنجم نوشته
 تا واضح گردد و اگر دانه بدهند مقدار دو سیر مونک را بخته در و

بجای خود گفته آید علامت اسپي که صفر او گرمی بر مزاج او غالب
 شده باشد آنست که چشمهایش زرد شود یا سرخ و دم بسیار زرد
 و متصل عرق کند و تشنگی پیش از قاعده معهود باشد و پیش
 شود چنانکه اگر چاکبک زنده خبر نداشته باشد علاج او اول
 او را در آب سرد برانند و ساعتی بدارند و آشفته دهند و
 رک بکشایند و از ادویه و اغذیه چندی سرد دهند تا نافع باشد
باب هشتم در موابله اسپي که پیشاب خون کند بدانکه
 این علت را هندیان رکت پر میگویند و از باد و صفر است
 و اگر اسپ درین علت از خوردن باز ماند علاج او دشوار
 باشد علامت او سرد اندام اسپ گرم شود و دم بسیار زرد
 و سر و گوش فروانند و در وقت پیشاب کردن بناله علاج
 او قاعده که در هندیان لاجی گویند و سینهل با پوست و خارش
 و منجسته از هر یک شش درم و مویز ربع سیر و ادویه بنمک و بکوبند

دو درم و نیم کوفته و پخته آب بهون ریکنی چهار درم و آب
 برک سبهای نه درم و پش آب کا و نه درم مجموع با هم پیامیزند
 و هر روز موازنه چهار درم در پی اسپ بریزند که مفید بود
 و از ادویه و اغذیه چیزهای بارد نباید داد که مناسب نباشد
 نخ دندان کرده بدهند و آب کرم بدهند که مفید بود و هر چاشنی
 که دهند باید که بعد از کرد انیدن اسپ بدهند تا منفعت دهد
 و الله اعلم **باب هفتم در معرفت آنکه صفرا و کرمی از چه سبب**
بر طبیعت اسپ غلبه کند و معالجه آن چنین آورده اند که
 چون اسپ را از ادویه و اغذیه چیزهای کرم دین و تنخ و شوز بسیار
 دهند یا در تابستان بجائی بندند که تپش آفتاب در او اثر
 کند یا در کرمان و راه دور برند یا بسیار دو اند یا در تابستان
 و بوقت آب ندهند صفرا و کرمی بر طبیعت او مسلط شود و اذا
 کرد و دوماضهای بدید کند و معالجه هر علتی که مناسب آن باشد

و از خوردن باز ماند و این زحمت علاج ندارد اما اگر خون از زرا
 دهن و مقعد اسپ نیاید و همین مِشاب او خون باشد
 و خون از پیش آید علاج او اول تمام اعضایش بروغن شبنم
 نمایند و متصل آب سرد بر انداش بپاشند و چیزهای
 خنک که قبل ازین مذکور شد بر تن او طلا کنند دیگر
 ربع سیر میوز و ربع سیر و نه درم نبات و بانسه و شیرینی
 خس که بدان خنخانه سازند از هر یک نه درم مجموع یکی بگویند
 و هر روز بانیم سیر شده پامیرند و در وقت صبح اسپا
 بدهند تا زحمت دفع شود **فوقه دیگر** پت پا پرا و فلفل دراز
 از هر یک شش درم و ادویه مذکور یکی کوفته بانیم سیر شده
 پامیرند و هر روز اسپا بدهند که مفید بود **باب دهم**
در معالجه اسپسی که ضیق النفس پیدا کند این زحمت بیشتر از
 صغرا و گرمی شود یا از زجر و مشقت بسیار که اسپا بدهند

و باربع سیر روغن کنجد پامیزند و در علف دوب چهند و
 هر روز اسپ را بدهند تا علت دفع شود **نوع دیگر** شکر ربع
 سیرونه درم برنج و شیراز هر یک تخم خیار و بادرنک که
 درهند آنرا کبیر کوبند شش درم مجموع باهم پامیزند و
 هر روز اسپ را بدهند تا مرض دفع شود **نوع دیگر** دو شیر
 و نیم سیرونه درم روغن زرد و ربع سیر شندونه درم
 باهم پامیزند و اسپ را باین حقنه کنند که نافع باشد
 و چیزهای سرد مثل صندل با آب برک کن بر اعضا
 او طلا کنند و درین زحمت شیرینی و چربی و چیزهای
 اسپ را بدهند که منفعت دهد و زحمت دفع شود
باب نهم در معالجه اسپ که خون از دمان و بینی و مقعد او
آید و خون مژگان کند این زحمت از غلبه صفرا و گرمی باشد
 اندام اسپ گرم شود همچو آتش چنانکه اگر دست نبی بسوزد

واسپ را بدهند و درین علت دلیده اسپ باید که جو باشد
 که مفید بود **باب یازدهم در معالجه اسپ که بول او بسته باشد**
 علامت او آنست که پایها گرد آورده و قضیب متصل بر او
 کشد و باز بغلاف برد و اسپ پتقار شود و این زحمت
 از باد باشد علاج او اطراف قضیبش بر و عن کا و تدمین نمایند
 و بسرکین کا و دوبرک ارند کرم کنند و تخم چرتا و الاچی
 و خار خشک یعنی گوگرد و پنجه دانه و تخم مجدی به که بهندی است
 کوبند از هر یک شش درم کوفته و پنجه با شراب قندی
 پامیزند و اسپ را بدهند و بر بالای آن یک سیر شراب
 قندی اسپ را بدهند و اگر شراب نباشد دو سیر جعز
 ترش دهند که مفید بود و بول کمبشاید **نوع دیگر یک سیر**
برنج با چهار سیر دوغ ترش به پزند و اسپ را بدهند
 که نافع بود و مپشاب از گرمی نیز نبند و علامت او آنست

و بمنزل دور برند و تیار نمایند علامت او آنست که دم
 بسیار زند و بدشواری نفس او برآید و پتقار شود و هوش از او
 برود و چشمهایش سرخ شود و اندامش گرم گردد و عروق بسیار
 کند و چون نفس کشد تنگی کاهش خالی شود چون دم فرو
 برد باز برگردد و درین علت اگر آب پنبش آید و نفس زند
 و بر آوردن دشوار تر شود بدشواری دوا پذیرد و علاج اولیه
 و اوله از هر یک شش درم کوفته و پنجه باریج سیر برنج و رب
 شکر پامیزند و اسپ را بدهند که نافع بود دیگر مویز و شکر
 از هر یک ربع سیر و شند ربع سیر و نه درم و فلفل دراز و بانسه
 سبز و انار دانه از هر یک نه درم مجموع با هم پامیزند و اسپ را
 بدهند که نافع باشد **نوع دیگر** دوا می مختصر یک سیر خرما و نه درم
 برک بانسه سبز کجا کنند و اسپ را بدهند که مفید بود **نوع دیگر**
 پیت پا و بانسه سبز از هر یک نه درم با نیم سیر شند پامیزند

نیب

و نمک سنگ و زرد چوبه و پتول و پوست از او و یک مذکور هر یک
نه درم کوفته و پنجه مجموع هفت قسمت کنند و هر روز یک قسمت
از آن با شتاب کا و خمیر بندند و اسپ را بدهند که گرمائی که
در شکم اسپ باشند بمیرند و با سرکین پر و ن آیند پتول و پوست
نیب و بلبله و بلبله و آمله از هر یک ربع سیر بگویند و با ده سیر
آب بگویند چند آنکه بوزن پنج سیر آید و دو سیر مونک در آن
آب بنهند و ربع سیر روغن کنجد در مونک پنجه پیامیزند و در
وقت پسین اسپ را بدهند که علتش دفع شود و بصلاح آید
باب سیر دهم در معالجه اسپ که از مشقت و آجری
که بر او کنند رنجور کرد و بد آنکه اسپ را خون بسیار دوانند
و اسلحه سنگین بر و نهند و راه دور بر ندانند شود و بی قو
و عاجز گردد و معلول شود علامت او آنست که دم بسیار
زند و از خوردن باز ماند و سر نیز افکند و بولش سرخ گردد

قطره قطره از قیضیش بچکد و آن بول سرخ یا زرد باشد معالجه
 اجمود و کل کیسود و گوگرد و از هر یک شش درم و نبات
 ربع سیر کوفته و ربع سیرویه درم شش مخلوط سازند و آب
 بدهند که مفید بود و اگر از زیادتی بلغم و زکام بسته باشد
 علامت او آنست که آن بول سفید رنگ بود و قطره قطره
 بچکد غلیظ بود همان علاج مذکور از جهته پیشانی که از باد بسته
 بکار برند که مفید بود و آب کلمت بدهند **باب دوازدهم**
در معالجه اسی که در شکم او کرم باشد چون اسی
 شیرینی و چربی بسیار دهند کرم در شکمش افتد و از باد
 در شکم نیز کرم پیدا شود علامت او آنست که اسی میل
 علف خوردن نکند روز بروز لاغر شود و زیر شکمش آماس کند
 و تیزی و تنگی از او برود و کنش نرم شود علاج آن برنگ
 کابی و اجمود از هر یک ربع سیر و شیطرج و فلفل دراز و زنجبیل

بعد از آن شش درم زنجبیل و نه درم نمک سنگ و فلفل دراز
 و گرد از هر یک شش درم کوفته و نخته داخل مویک پخته کنند
 و ربع سیر شده و روغن کبجد و روغن ستور از هر یک نه درم با
 مویک پیامیزند و اسپ را بدهند که نافع باشد و الله اعلم بالصواب
باب پانزدهم در معالجه اسپ که باد و صفرا در طبیعت
او غلبه کند و ملول گردد و زبان هندی این علت را بر است
 گویند علامت او آنست که تمام اعضای اسپ خشک شود
 چنانکه هیچ طرف نتواند کردید و پیشاب خونی کند و سر فرو اندازد
 و چشمها ببندد و متصل بخواب رود و اندامش گرم شود و نصف
 عقب او کج گردد و پاهایش سست شود و فرو کند و در مقار
 گردد و از خوردن باز ماند این زحمت صلاح نپذیرد اگر چنانکه
 درین زحمت نلزد و از خوردن باز نماند و او پذیرا باشد علاج
 آن تخم ارند و درم و نیم و کلو و تخم خیار و بادرنک از هر یک

علاج او تمام اندامش بروغن تذهین نمایند و رک از کام
واطراف پهلوش بکشایند و از ادویه و اغذیه چیزهای خنک
خورانند و در میان آب بسیار بریزند و ساعتی دارند و شنا
دهند و مدتی برو سوار نشوند و آسوده دارند و جای بستن
او باید که نرم باشد که علت دفع شود و بصلاح آید **باب چهارم**
در معالجه اسپیکه دندانهای برهم نهد چنانکه نتواند گشتن
و متصل او آب از دمانش آید علاج او سروروی اسپ
بروغن کچند تذهین نمایند و بسرکین کا و برک پیدا نخر کریم
کرده قحین کنند که نافع باشد دیگر ربع سیر و روغن کچند
تلخ در پنی اسپ بریزند که نافع باشد **نوع دیگر** بهون رینی
و کرمی رینی و بلبله و بلبله و آمله و پتول و پوست نیب
و کلواز هر یک نه درم بگویند و با هشت سیر آب بپوشانند
چند که بوزن چهار سیر آید و یک سیر مونک در آن آب بریزند

بر آن نمی آماس ندکور سرد و نرم باشد و آنچه از زکام و خلط فاسد
 باشد سرد بود و آماس که از گرمی و صغیر بود گرم باشد و زود آماس
 پخته شود و آماسی که این علامتها همه داشته باشد بد آنکه
 هر سه علت با هم جمع شده و تن اسپ از آن آماس کرده و
 آماسی که از زخم و ریش باشد علامت آماسی بود که از گرمی پیدا
 شده باشد علاج این آماسها اول آنست که طین النمل که در سندن
 را پرده گویند و این در پای درخت به پهلوی و غیره می باشد و این
 کلیت که دیوک و مورچها و حیوان دیگر جمع کرده باشند و
 نمک و سانه و زیره یکی کنند و آب با هم خمیر کنند و بر جای که
 آماس کرده باشد مالند که آماس ندکور را فرو نشاند و بیا به نزد
 دیگر آماس اگر جایی باشد که رک توان کشد بکشایند و الا بر آماس
 حجامت کنند و خون بکشند بعد از آن زنجیل و فلفلین از
 هر یک چهار درم سانه و اپوت از هر یک شش درم کوفته و

شش درم و نبات ربع سیر مجموع یکی کرده بگویند باربع سیر و نیم
 شند پیامیزند و اسپ را دهند و اگر خواهند حقنه کنند هم
 همین دارو بکار برند و اگر بر اندامش ببالند همین دارو پسند است
 و اگر دجور ابریان کرده باشی و روغن و نبات بدهند که نافع باشد
 و اگر ازین ادویه دو ایندیرد داغ کنند **باب شانزدهم در مع**
اجناس آماس و معالجه آن چنین آورده اند که اسپ
 از شش علت آماس پیدا کند اول از باد و دوم از بلغم و سردی
 سیوم از صفرا و گرمی چهارم آنت که باد و بلغم و صفرا یکی شود
 و اعضای اسپ ازان آماس کند و این آماس نیز از آنهاست
 که زجر و زور بر اسپ کنند و اسپ را در مشقت اندازند پنجم
 آنکه خون او سوخته گردد و آماس پیدا کند ششم از ریشی که اسپ
 پیدا کند یا زخمی که خورده باشد در علاج آن تغلک کنند بدن اسپ
 آماس کند علامت آماسی که از باد باشد آنت که چون دست

لاغر شود و از خوردن باز ماند علاج او بعد از خون کشیدن ساج
 و روغن کجد و شیر برک اگر به با هم پیامینند و بر آتش مذکوره بپزند
 که نافع باشد اگر فرو نشیند آغ دروغ کنند و این چاشنی دهند
 ساجی و ساتر بار و روغن سر شفت با هم آمیخته اسپ را بدهند که
 شفا یابد الشافی هو الله **باب هفدهم در معرفت انواع**
سرفه و فو اس و معالجه آن سرفه که از باد باشد علامت
 او آنست که آبی از بینی اسپ آید مانند کف دریا علاج او در
 دو سیر بایک من و ده سیر آب بکوشانند چند آنکه بوزن دو اذ
 سیر آید یک سیر زنجبیل کوفته و پنجه با چهار سیر روغن و چهار سیر
 کوسمبند در آن آب پیامینند و بار دیگر بکوشانند چند آنکه بوزن
 چهار سیر آید و هر روز نیم سیر از آن آب در وقت صبح اسپ را
 بخوراند که نافع باشد **نوع دیگر** زنجبیل نرم کوفته و پنجه هر
 بانیم سیر شیر کوسمبند و نیم سیر شهد پیامینند و اسپ را بدهند

بانیم سیر روغن زرد سپا میزند و اسپ را بدهند که نافع باشد دیگر
در معالجه آماسی که در میان ناف و شکم اسپ پیدا شود و این
آماس را اگر زدن و خون کشیدن مناسب تر است از معالجه
کردن اما دویه اینست که بعد از خون اسکنند و ساهورن را با پیشانی
کاو بسایند و بر آن آماس ضما کنند یعنی طلا کنند اگر این آماس از
باد و بلغم بود ساجی که چهار درم بانیم سیر روغن اسپ را بدهند
برک کبوتری و برک ورن و چولائی با هم گرم کنند و بروغن
چرب سازند و بته بر آن آماس به بندند که آماس فروشیند اما
آماسی که تمام سر و روی اسپ بگیرد علاج اول رک از کام
بکشایند و از اطراف کلوش نیز و اگر آماس فروشیند بر تمام
سر و رویش حجامت کنند و خون بکشند که نافع باشد و اگر
آماس مذکور بر تمام سر و گردن اسپ تا بغلها و بر پشت بگیرد
این نیز از آما سهار دیگر باشد تمام اندامش بدر و آید اسپ روز بروز

بوزن پنج سیر آید سر دکنند و دو سیر مونک در آن آب
 بنزند و هر روز وقت عصر دانه با سپ بدهند که شفا یابد و گاه
 باشد که باد و بلغم و صفرا یکی جمع شوند در طبیعت سپ و سپ
 سرفه پیدا کند و علامت این سرفه آن باشد که خلطی که از بینی
 آید نشانه های مذکور همه در آن باشد آن زحمت دوا پذیر
 نبود و آخر سپ بمیرد و هواند الباقی و کل شیی مالک
باب هفتم در معالجه آسپی که علت فواق پیدا کند
و بزبان هندی هوک گویند چون در سینه اسپ پیدا کند
 این علت پیدا شود و آن باد زور کند و از سینه بخلقتش آید
 اگر درین زحمت وجع پیدا کند البته نزدیک و این علت را بهضمی
 پیدا شود و این دوا پذیر باشد علاج او پنج درخت دارند
 و پنج درخت بیل و پنج درخت ار لوده از هر یک ادویه نیم
 مجموع یکجا بگویند با نیم سیر روغن و یک و نیم پادشاه مخلوط است

که نافع باشد و زحمت دفع شود اما سرفه که از صفرا و گرمی پیدا کند
 علامت او آنست که آبی پندش آید سبز فام باشد اگر در
 اول حال علاج آن نکنند آخر بجائی رسد که چون سرفه کند
 بجای خلط خون از پنی افتد و اسپ لاغر شود و مطلق از خوردن
 بماند و این نوع سرفه بدشواری علاج پذیرد علاج آن هر روز
 بانه و زنجبیل از هر یک نه درم کوفته و پنجه باربع سیر و غن
 پامیزند و اسپ را بدهند و درین زحمت دانه او باید که نکند
 باشد دیگر سرفه که از زکام و بلغم باشد علامت او آنست که از
 پنی اسپ آب متواتر آید و سفید باشد علاج آن هلیله و بلبله
 و آمله و پوست شیطان که بهندی حتر اجمال گویند از هر یک
 پنج درم کوفته و پنجه بانه و نیم سیر شد هر روز با
 بدهند **نوع دیگر** بهون ریگنی و هلیله و بلبله و آمله و پتول و پوست
 مینب و کلو از هر یک نه درم بگویند و با ده سیر آب بچوشانند چند

از آسپسی که بواسطه افتادن از جای بلند با سپ رسیده باشد
 یا از پوشانیدن سلاح سنگین و یا از سبب ایلغار که از راه دور
 کرده باشند یا بدیواری یا بجائی که خورده باشد و در
 اعضای او خون فاسد جمع شود و اسپ از آن ضعف
 و ناتوان گردد و دوق پیدا کند و این مرض را بزبان هندی
 کهمین و لو هیار نیز گویند علامت این علت آنست که
 روز بروز اسپ لاغر شود و شکمش بزرگ گردد و دردی
 از موی تن او برود و آوازش بست شود و نشاط و تیزی
 از او برود و بولش زرد یا سرخ شود و نفس آهسته زند
 و اندامش گرم شود و اشتهای او کم گردد و دایم سرفه کند
 و بنظر چنان نماید که سالما رنج کشیده است اسپسی که این علت
 پیدا کند اکثر نرید و الا که درین زحمت از خوردن مانند اسپ
 جوان قوی باشد و مرضی دیرینه نباشد صلاح پذیر بود

و بالای این او و یک سیر شتاب کو سپند در حلقش بریزند که
 مفید بود از او و یه ندکور هر یک دو سیر و نیم بگویند و در پست
 آب بچوشانند و هر جا که سیر واقع شود هفتاد و دو درم است
 کنند و چندان بچوشانند که بوزن دوازده سیر ماند بعد از آن
 آن آب را صاف کنند و چهار سیر روغن و یک سیر زنجبیل کوفته
 و پنجه در آن آب انداخته باز بچوشانند چندانکه روغن بماند
 هر روز نیم سیر از آن در حلقش بریزند که علت دفع شود
نوع دیگر دیو دارد و درم بهون رنگینی که از کتانی نیز گویند و
 زنجبیل از هر یک نه درم کوفته و پنجه با یک پا و روغن کبجد
 کنند و اسپ را بدهند که نافع باشد **نوع دیگر** پنج پرتاوس
 بسوزانند و مقدار نه درم خاکستر آن با یک و نیم پا و شهد آمیخته
 اسپ را بدهند که علت دفع شود **باب نوزدهم در معالجه**
اسپی که علت دق پیدا کند و در هندی که این علت

پیدا کنند علامت او آنست که تمام عضای او آماس کند و گرم و
خشک گردد و سرش سنگین شود و گردن فرو گذارد و نتواند
کردید و بول خون کند و نتواند که یکبار پا بر زمین نهد و موی
اعضای او از رخشندگی باز ماند و پرزه دار شود و علاج او تمام
اعضایش بر روغن تذهین بکتنند و یک سیر روغن در حلق
او بریزند و بر اطراف سینه و بر بالای زانوهای او و اطراف
پهلوش یکبار رک بکشایند از اوویه و اغذیه زنجبیل و فلفل ^{دراز}
از هر یک شش درم کوفته و پنجه بانه درم برک بانه داخل نیم
سیر شند با نیم سیر شراب کرده اسپ را بدهند **نوع دیگر** بلبله و بلبله
و آمله و برک نیب از هر یک یکپا و کوفته باده سیر آب بچوشانند
چند آنکه بوزن پنج سیر بماند صاف کنند و آن قدر مونک که
در آن آب توان نخت بپزند و اسپ را بدهند که مفید باشد
و دیگر دو نیم سیر شیر و یک و نیم پا و روغن و نیم سیر شند با هم

علاج او پنج ارند و پتر اچمال و بلبله و بلبله و آمله از هر یک پنج درم
کوفته و پخته بشراب آمیخته هر صبح بدهند و بر بالای آن یک
شراب قندی در حلقش بریزند تا علت دفع شود **و بعد**
پنت پاپرا و فلفل دراز از هر یک شش درم کوفته و پخته
در نه درم برک بانه پچیده هر صبح با سپ بدهند و در وقت
شام فلفل دراز و تنبا شیر و لاکه از هر یک شش درم در دو نیم
سیر شیر کوسپند گرم کرده در حلق اسپ بریزند که مفید بود
دیگر یک سیر لاکه در چهار سیر روغن کجد بچوشانند و سر کرده اندام
اسپ بدان روغن تدبیین نمایند و رک از اطراف پهلو
او بکشایند دیگر گوشت کوسپند یا گوشت آهویا گوشت
خوک مقدار دو سیر طنج نموده اسپ را بدهند و از علف دو
دهند تا علت دفع شود و شفایا بدالشافی هو الله **باب سیم**
در معالجه اسپ که خون در تمام اعضای او فاسد شود و در مرض

پیدا کند علاج او آنست که در تالاب یا جایی که آب بسیار باشد
 بشویند و ساعتی در آب بدارند و باز پیرون آرند و کل ولای
 تالاب را بر تمام اعضای او طلا کنند و ساعتی بدارند تا
 شود و باز اسپ را در آب برند و پاک بشویند و پیرون آرند که
 شکر و نیم سیر شد و نیم سیر روغن و پنج سیر شیر در علقش
 بریزند که مفید بود و از مرغ یا طاووس شور بانی سازند و اسپ را
 بدهند که دفع گرمی شود و علف کیل نیز یعنی دوب دهند و
 او را در جای سرد ببنند که علت دفع شود دهند و آن
 این مرض را لوان گویند و امداعلم بالصواب **باب پیت و**
دویم در معالجه اسپ که از آب خوردن بی وقت مریض
 بدانکه اسپ را که برده باشند یا بدوانند و یا زیر بار کرا
 عاجز کرده باشند خوش بگوش آید اگر آب دهند آن خون گرا
 در رک و پی او سرد شود و ببنند و بدان سبب اعضای او

اینجته اسپ را حقته کنند که مفید بود **باب پست و یکم در**
معالجه اسپ که از نمک بسیار خوردن معاؤل گردد و بدانکه
 بعضی مردم چون اسپ را دو اند یا از راه دور آرند و نمک
 دهند و این خطاست از آنکه طبیعت اسپ گرم است و چون
 دو اند یا راه دور برند گرمی او زیاده شود و نمک هم گرم اگر
 در آن حالت نمک دهند سینه و درونه اسپ بسوزد بلکه
 تنپ آرد اسپ را نمک بسیار نباید داد استادان این علم
 گفته اند اسپ کلازا در هفت هفته سه پا و واسپ میانه را نیم سیر
 واسپ خور و را یک پا و نمک دهند باید که ازین وزن کم
 و زیاد نباشد و آنچه درین کتاب سیر مذکور میشود آن سیر خام
 و آن هفتاد و دو درم است علامت مفرت او آنست که گرمی
 و صفرا بر طبیعت اسپ غلبه کند و تشنه شود چنانچه هر چند آب
 خورد تشنگی نرود و بر اعضای او دانه گرمی برآید و آن اسپ سرفه

بر خیزد و میل بر علف نکند و پاهایش بقدر آماش کند علاج او
 یک سیر و ممول با بهشت سیر آب بخوشانند چندانکه یک سیر
 سرد کنند و یک سیر آهن و نه درم نمک سنگ بان
 پامیزند و اسپ را باین جلاب حقنه دهند **و عدیکر هینک**
 و پست از هر یک چهار درم و فلفل دراز و ج از هر یک شش درم
 و نمک سنگ نه درم کوفته و پخته با یک سیر شراب قندی
 هر روز اسپ را بدهند که زحمت دفع شود **باب پست**
چهارم در معالجه اسپ که از سبانه درن غله خام و پخته مخلوط
کرده و سرکین نرم شود بدانکه اسپ که او را ماش و مونه بسیار
دهند شکمش پر باد شود بلکه آماش کند علاج آن بخ و جمود
 و فلفل کرده و هینک از هر یک چهار درم و نمک سنگ نه درم
 کوفته و پخته با هم پامیزند و آب مخلوط ساخته با اسپ بدهند
 که زحمت دفع شود بدانکه استادان این فن گفته اند که اگر دروانه

و بتخصیص شکمش آماش گیرد علامت او آنست که سر کین پیش
به بند دو متصل آب از چشمش آید و سست شود و بخسپد علاج او
قسط شیرین که بهندی ایلوت گویند با قدری روغن کنجد پیامیزند
و گرم کنند چون سرد شود بر اعضایش مالند و بعد از آن سر کین
کا و برک ارنه تخمین نمایند دیگر نمک سنگ و نمک کاج و نمک
سیاه و سوخل از هر یک سه درم مجموع یکجا بگویند و بادوغ ترش
آمیخته هر روز وقت بامداد با سپید دهند و بر بالای آن دو سیر
دوغ ترش و یک سیر اسونبی که از شهد ساخته باشند درش
بریزند که مفید بود و الله اعلم **باب پست و سیوم در معالجه**
اسپی که از روغن بسیار خورانیدن علت پیدا کند
بدانکه چون با سپید روغن و چربی بسیار دهند باد پیدا کند و
هر چه خورد هضم نتواند کرد علامت او آنست که سر کین او
نرم و بدبوی باشد و شکمش بر آید و هر ساعت بخسپد و با

۷۹
اسپ از خورن باز ماند و شکمش بچد علاج او انار دانه و زنجبیل
و فلفل دراز و نمک سنگ و بال پل یعنی پل خورد که هنوز
سخت نشده باشد و پل چربیت که در کجرات اچار بسیارند
جمعه رفع این زحمت با دم هم می دهند و پتس از هر یک چهار
درم کوفته و پنجه هر روز با یک سیر شراب قندی در وقت
آفتاب برآمدن بدهند که نافع باشد **نوع دیگر** علاج امتیاز
انار دانه خام نه درم و کوفته هژده درم و کاپهل و اندر جو و موی
و رسولی از هر یک نه درم این همه ادویه را کوفته مقدار نیم سیر
ازین ادویه با یکپا و شهد با سپ بدهند که شفا یابد **نوع دیگر**
کرچ و کوفته از هر یک یکپا و شیر برنج ساتی بنزند و یک سیر
چغرات و یکپا و روغن داخل آن کنند و اسپ را بدهند
دسه روز دلیده ندهند و اگر بهتر نشود هفت روز ندهند
بعد از آن شوربای از برنج و گوشت بدهند و اول روز اندک

اسپ غله کوره داخل شده باشد و آنرا اگر اسپ بخورد باد
 و بلغم و صفرا بر طبیعت اسپ غلبه کند علامت او از باد باشد و خوی
 کند و اندامش گرم شود و بلرز و پشه و دیوانه شود و هر ساعته
 بیفتد و بر خیزد علاج آن کل تالاب آورده گرم کنند و بر تمام
 اعضای اسپ بمالند و یک سیر و سمول چنانکه مذکور شد جلاب
 سازند و نه درم نمک سنگ و شش درم خردل و نیم سیر و غن
 کجند در آن جلاب پیامیزند و اسپ را حقنه دهند به شود **نوع دیگر**
 اسپ را که دانه پخته بپار دهند آشتهای او کم شود و هر چه
 بخورد هضم نشود و پاهای او بقراماس کند و سینه اش سنگین شود
 و باد شکمش افتد علاج او بر اطراف سینه اش بایز پهلوی
 او رک بکشند و معالجه که پیش ازین مذکور شد بکار برند که
 مفید بود دیگر که باشد که از بد هضمی شکم اسپ براند و سر
 همچو آب کرد و این زحمات را بزبان هندی ایتسار گویند درین

و پوار از هر یک شش درم ببول کا و سحی کنند و بر ریش
 او بماند که بصلح آید دیگر کیفیت هر روز سه پا و روغن استور و
 ربع سیر لیب و شش درم کوکله و با هم پامیزند و در حلق آید
 ریزند که علت بر طرف شود **نوع دیگر** بهیر اکیش و کاته و پوست
 شیطج و برک نیل خشک بسایند و بر آن ریش به بندند که
 خشک شود و موی برار دوا به شود **نوع دیگر** مور تهو تهو و پتکرا
 و بهیر اکیش از هر یک دو درم بساوند و آبک چوب تاز
 باب لیمون کنند و قدری ادویه مذکور در آن آبک اندازند
 و ریش اسپ نیز باب لیمو بساوند و آبک حل شده را بر جراحت
 نهاده به بندند و آن وقت که بسته باشند باز بهمان وقت
 بکشایند که چهار روز یا پنج روز که بندند زحمت رفع شود
 و الله اعلم بالصواب **باب میست و ششم در معالجه**
اسپی که گرید کند بد آنکه این علت از حرارت و خون

دانه دهند و هر روز بتدریج زیاده کنند تا بحال خود آید و زحمت
رفع شود **باب پست و پنجم در معالجه اسپی که علت شقاق**
پیدا کند و شقاق را بزبان هندی زنج گویند و این علت
از خون فاسد و زیادتی بلغم پیدا شود یا آنکه اسپ که خورد
بر چوبی یا پایش بر سنگی دریش شود و یا بر سیمانی ساید کرده
چون در تن او ای آن تعلل کنند ریش بد شواری علاج پذیرد و
این زحمت بیشتر بر دست و پای اسپ پیدا شود علاج آن
اول آن پای که ریش پیدا کند در آب سرد بدارند ساعتی بخیل
و شیطرح و فلفل گردانند و اپلوت از هر یک نه درم بخل
کاو سحی کنند و هر قدری که دانند بر آن ریش باندند تا زحمت
رفع شود **نوع دیگر** بلبله و بنج اگره و زنجبیل و بانجی و ننگ سنگ
و ساته و بنج سر کهواز هر یک پنج درم به پیشاب گرم کنند و
بر جایی که ریش باشد طلا کنند که مفید بود **نوع دیگر** سر شیف و موه

و پاهای او ظاهر شود از باد بود و آن آبله اگر خورد بود مقدار دوازده
 آبله است و بزرگش بقدر کردگان باشد علاج آن اول بیشتر
 آبله را بشکافند و چرک و کندگی که باشد پیرون آورند و بجای
 آن شیرۀ زقوم بپزند و یا شیرۀ آگ بعد از آن نیم سیر و
 بچو شانند و نه درم مور توتیا سحق کرده بر وزن آمیخته بر آبلها
 طلا کنند و دیگر شیطرج و زنجبیل و هلیله و بلبله و آمله
 و بانه خشک ترا ایمان کلوارتی و الاچی و بهار سرویت ^{بارا}
 و بهون رنیکنی و پوست لنب و دماوری و کرمانه ادویه
 ند کوراز هر یک ربع سیر مجموع یکجا بگویند و هفت قسمت
 کنند و هر روز یک قسم از آن با هشت سیر آب بچو شانند
 چند آنکه بوزن یک سیر آید صاف نمایند چون سرد شود و
 صبح در حلق اسپ بریزند که نافع باشد **و بعدیکر** روغن
 بهرامی هر روز یک و نیم پاودر حلق اسپ بریزند که مفید ^{است}

فاسد بر طبیعت اسپ غالب شود و از پوست اسپ ظاهر شود
 علاج آن نخت از گردنش رک بکشاید و از هر دو دست نیز بول
 و سرکین کاو با شراب پیامیزند و بر آنجا زور کرده باشد طلا
 کنند بلکه بر تمام اعضایش بمالند که مفید بود **نوع دیگر نمک سنگ**
 و پنج کربخ و تخم خودل سفید و فلفل دراز و شیطرح از هر یک
 ربع سیر کوفته و پنجه با پنج سیر آب نیب و پنج سیر بول کاو پیامیزند
 و بر اعضای اسپ طلا کنند که مفید بود دیگر دو هفته هر روز یک
 روغن باشش درم ساجی در حلق اسپ بریزند که نافع باشد و
 از دلین موده دهند که زحمت رفع شود **باب پست و شتم**
در معالجه اسپ که بر تن او آبلها بر آید از زبان هندی
پیل گویند و این زحمت از بسیاری روغن و دانه پنجه دادن
 پیدا شود و اگر این آبلها بر نصف پیش اسپ بر آید از بلغم و زخم
 باشد و اگر بر پشتش غلبه کند از صفرا و گرمی بود و اگر بر کفل کاو

و پخته شود و آب ازان روان گردد علامت گرمی آنت
 که چشمش سرخ شود و پشاش زرد و دم بسیار زرد لاغر
 شود علاج آن برک بزیارک که فی یارک پمپی در آب بجوشانند
 و چون آب سرد شود بر اعضای اسپ چرب کنند چاشنی
 بلبله نیم سیر و آله نیم سیر و برنج نیم سیر و شکر یک سیر کوفته و پخته
 با هم پیامیزند و هفت قسمت کنند و هر روز یک قسم از آن
 با نیم سیر روغن پیامیزند و بدهند که ناف باشد **باب هشتیم**
در معالجه اسپی که سینه و براو سنگین شود و آماس کند
 و اسپی که این زحمت داشته باشد و بعضی جوگیره گویند
 و مردم هندی بر خوانند و ماده این زحمت از باد باشد یا از بد
 که بعد از خوردن دانه براو سوار شوند و بدوانند یا بمنزل دور برند
 و چون از وفرو آیند فی الحال لجام از سرش برگیرند و در قایقه
 ندارند و تیمار بواجبی نمایند در کوفت بماند و علف که خورده باشد

و غلت رفع شود چنين آورده اند که اسپ فربه را چون در هوا
که مدام دو اند خونش بخوش آید و فاسد شود و از غلبه خون فاسد گشته
باشد که اين آبله های پيل از زیر کلو تا بر اطراف کردن اسپ
بر آید و اين نوع نخستين است که مذکور شد و اسپ را درين ^{حالت}
بیم هلاک بود و دوا نپذیرد علامت او آنست که متصل خوی
کند و از گرمی مضطرب شود و پهوشش گردد و بلززد و دانه ^{نش}
خشک شود و علاج او چنانکه مذکور شد آن آبله را بشکافند و
در میان آن تهنه باشد مانند تخم خردل اگر دانه را بشکافند و در میان
بسنز فام بود علاج کنند که فایده ندهد و آن اسپ نزدیک اگر بر
دیگر بود آن تخم و چرکی که در آن آبله باشد پیرون آرد و بجای
آن قلع سفید کمرده پزند و بر آن آبله داغ کنند دیگر با دیر قلع سفید
را با آب معجون ساخته با اسپ بدهند **نوع دیگر** آنست که از
گرمی که در اندرون اسپ باشد دانه خورده بر اعضایش بر آید

و یک سیر شراب در حلقش بریزند سیر که بوزن ادویه مذکور
 میشود هفتاد و دو درم اعتبار کنند و یک پاوه که نوبشته
 میشود چهارم حصه سیر است و آن پتوده درم است و
 اگر شراب نباشد نیم سیر شهد در حلقش بریزند که مفید باشد
 و اگر این علت کهنه شده باشد و باین ادویه مذکور نزد
 بر اطراف سینه اش نزدیک شانه داغ کنند که زحمت
 رفع شود و در معالجه این زحمت سرعت باید کرد که اگر
 توقف کنند علاج کردن او دشوار شود بعد از آن اسپ
 بحال خود نیاید **فصل** اگر سر شانه اسپ درد کند یا از باد
 خشک شود بدان سبب لنگ شود علاجی که از برای اسپ
 جوگیره مذکور شده است بکار برند که مفید بود و اگر فایده
 ندهد شانه اش همچنان خشک ماند و بلبند شانه اش بشکافند
 و بدین پرباد کنند چنانکه پوست از روی استخوان

هضم نتواند کرد و علامت او آنست که سینه اش سنگین شود
 و تنگ گردد و بک از راه رفتن باز ماند علیج اول از سر در کردن
 و سینه و دودش بر و غن کج چرب کند و مالش بسیار
 دهند و اگر از بد هضمی سینه اش سنگین شود باشد علامت
 او آنست که سرفه بسیار کند سینه اش بر و غن است و ^{هین} سورت
 نمایند و بمرکین کا و و برک پیدا پنجر گرم کرده تخین کنند و بر
 اطراف سینه اش رک بکشایند و سه روز آن اسپ را دانه
 ندهند و اگر بصلح نیاید یک هفته بهر روز ربع سیر و غن کج
 و نه درم سیر که بزبان هندی لسن گویند با یک سیر قند مخلوط کنند
 و اسپ را بدهند که مفید باشد **نوع دیگر** هینک و ج و
 کرد و اجود و بانسه و آله و پش و ابار دانه و نمک سنگ و چل
 از هر یک ربع سیر و هلیه یک و نیم پا و کوفته و خفته هفت قسمت
 کنند و هر روز یک قسمت از آن با شراب قندی اسپ را بدهند

درم کوفته و پخته با رب سیر و عن پیامیزند و هر روز بر خصیه اش
ضمار کنند که مفید بود دیگر آبی که ماهی در و جوشانید باشند
مواز نه یک سیر هر روز اسپ را بدهند که علت رفع شود
اما خصیه اسپ اگر از زیادتی بغم آماس کند علامت او آنست
که آن آماس سخت باشد بول بدشواری کند علاج او زنجبیل
و فلفل دراز و کرد و ساتر و جوکار از هر یک شش درم
کوفته و پخته با یک سیر شراب پیامیزند و هر بامداد در حلق
اسپ بریزند که مفید بود و اگر شراب نباشد آسوی که از شمد
راست کرده باشند مناسب باشد دیگر پنج روز صبح
بیک سیر و عن کج تلخ اسپ را خفته کنند که زحمت رفع گردد
و خصیه اسپ را بتابند بر کین کا و و برک پیدا نخر تخمین نمایند
دیگر فلفل دراز و پیل مول و چوک و شیطرج و زنجبیل و جوکار
از هر یک پنج درم کوفته و پخته در دو سیر مویک پخته مخلوط کنند

بر خیزد و پیری کرم کرده تسخین نمایند که صلاح یابد و اگر کفل است
 و رانهایش از باد خشک شود همین علاج مذکور از تدهین
 و تسخین و ادویه شکافتن عمل نمایند که مفید بود **باب بیستم و نهم**
در معالجه علتی که در قضیب اسپ ظاهر گردد و این علت
 بیشتر از گرمی پیدا شود و در قضیبش آماس کند و دانه های گرمی بر آید
 و خارش پیدا کند اگر در معالجه او تاخیر کنند که باشد که کرم
 در وافتد علاج او رک از طرف اندرون رانهای او بکشایند این
 رک را بزبان هندی پت رک گویند دیگر آب سرد بر قضیبش بپاشند
 و بروغن چرب کنند درم برک نیب با یک سیر خرما خلط کنند که گفته
 هر روز اسپ را بدهند که علت رفع شود و بهتر شود **باب سی و ام**
در معالجه انواع آماس خصیه اسپ این آماس چند نوع
 می باشد اما اگر از باد باشد علامت او آنست که چون دست
 بروی نهند سرد و نرم بود علاج او ایلوت و ساترا از هر یک چهار

از باد و بلغم و صفرا آماس کند اندرون خصیه اش پخته شود
 و علامتهای مذکور همه بر وظا هر شود و این نوع آماس صعبتر
 از آن آماسها که ذکر شد هست همان عللاجی که همه آنها گفته
 عمل نمایند که مفید بود اگر بهتر نشود خصیه اش بشکافند و چرک
 و کمندگی که از پختگی پیدا شده باشد بیرون آرند شفا یابد و
 اعلم **باب سی و یکم در معالجه آسپی که یک خصیه بکشد**
و باز غر و کدارد بداند که خون و بلغم با هم جمع شوند و در طبیعت آ
 این علت پیدا کنند و یک پای او از طرفی که خصیه باشد لنگ
 شود و وای آن از راههای نزدیک خصیه رک بکشایند و خصیه
 بروغن چرب کنند و سرکین و پشابه کاه و بانگ در دیگی
 کنند و بچوشانند و از آتش دور گیرند و ساعتی بزی خصیه اش بدارند
 تا بخار آن بخصیه اش برسد که نافع است غله کلت و پوست
 درخت کنار از هر یک ربع سیر با نیم سیر و سمول بگویند و در دوازده

و در وقت صبح با سپ بدهند که مفید است و روزی دو بار
 اسپ را بگردانند و نخود را با آب تر کرده بدهند که برنی یا علف
 خشک درین علت با سپ باید داد که مفید است و الله اعلم
نوع دیگر اگر خصیۀ اسپ از گرمی آماس کند علامت او آنست
 که سرخ شود و ذانهای گرمی بران برآید علاج او آنکه خصیۀ اش را
 بروغن چرب کنند و پوست درخت که فی یا درخت پیلی با
 سخی کنند و بر خصیۀ اش ضا د نمایند دیگر موی نه درم و سانه
 یک پا و جل کوبنی و سون ربع سیر مجموع بگویند و با هشت
 آب بچشانند چند آنکه بوزن یک سیر بماند صاف کنند و ربع
 نبات دران آب شربت سازند و یک هفته هر صباح در حلق آ
 بریزند که علت رفع شود دیگر نه درم نبات و ربع سیر شند و نیم
 و نه درم روغن زرد در دو سیر شیر آمیخته اسپ را حقه کنند روز
 باین نوع عمل نمایند که مفید است و علت رفع گردد اما اگر خصیۀ آ

بریا درخت

رفتن باند و پای بر زمین نتواند نهاد علامت شدت حجت
 آتش که چون دست بر سم اسپ نهی سرد باشد مطلق چار
 در وی نبود علاج او اول سم اسپ را پاک بشویند و در اندرون
 سم نگاه کنند که سنگی و چرکینی که باشد بیرون آرند بعد از آن
 میراکیس و بلاد رو تخم کورچن از هر یک ربع سیر کوفته و بخته با
 کاه پهل و پهل با شند در سم اسپ طلا کنند و بیارچه آزا به بندند
 سه روز بدین نوع عمل نمایند که مفید بود **نوع دیگر** شند و قند
 از هر یک یکپا و بهم پامیزند و سم اسپ باز کوفته کنند و او
 مذکور بران سم نهند و با تش کر م کنند چنانکه بگذارند و سم اسپ
 بچسبند چون سرد شود از چرم نعل راست کنند و بران چرم قدری
 آله کوفته بریزند و بران سم نهند و نعل آهنین بطریق معهود به بندند
 که نافع باشد و سم او بحال خود آید **فصل دوم** در معالجه
 خورده گاه اسپ از باد آس کیر و علامت شدت درد آن باشد

و نیم سیر آب بچو شانه چند انکه یک و نیم سیر بماند سر کنند و یک پا
 روغن کجدر آن آب انداخته اسپ را حقه کنند ز حمت رفع
 شود دیگر المپوت یک و نیم پا و پتس و فلفل دراز از هر یک
 یک پا و دو جو کمار و هینک از هر یک نه درم کوفته و پنجه هفت
 قسمت کنند و یک و نیم پا و روغن کجدر مخلوط ساخته با سپ بند
 که هر دو خصیه او بحال خود آید و علف دوب دهند و آب چاه که
 نافع باشد در علاج این زحمت سرعت باید کرد که اگر تاخیر شود
 بول و سرکین اسپ به بند دو کمرش خشک گردد و از خوردن باز
 ماند و آخر اسپ نماید **باب سی و دوم در معالجه اسپ که گم**
ساییده باشد و علاج خوردگاه و ساق با و زانوهای او
 داین باب شتمل بر دو فصل است **فصل اول** بدانکه اسپ
 بی نعل را چون بر زمین سنگستان یا بر زمین سخت برانند سم
 او ساییده شود و اگر زود خبر دار نشوند چنان شود که مطلق از راه

بلته به بندند تا ز حمت دفع شود بصلح آید **باب سی و سوم**
در معالجه نفاخش دم اسپ و این از خون فاسد باشد
 و انهای کرمی بر استخوان دم او بر آید و چون در معالجه تا خیر نمایند
 موی او بریزد و گاه باشد که در استخوان دم او کرم افتد و
 در او زیاده شود علاج آن از رک استخوان دم او خون بکشند
 و دمش بر و غن چرب کنند و یک هفته هر صبح یک سیر خرما با
 یک پا و برک نینب اسپ را بدهند که علت دفع گردد
باب سی و چهارم در معالجه علت مجهول که اسپ پیدا کند
 و این زحمت بیشتر در هوای گرمی اسپ پیدا کند و این را با ^{صطلاح}
 هندی و ان شالی پر گویند و هندی و ان این علت را کمار گویند
 و انواع این زحمت بسیار است یک نوع آنست که اسپ کما
 نفس بشتاب بکشد از پی هم و گاهی هم آهسته و بی علتی
 مدام اندام او کرم بود و اگر چه در سایه بسته باشند و رک بغلها

که پایها درست بر زمین نهند و بلند و بکمر برآه رود علاج
او باید که خوردگاهش بروغن راستا چرب کنند و باش کرم کنند
و به برک آن کل یا برک ارنه کرم کرده بر خوردگاهش که آماس
کرده باشد ببلته به بندند سه روز بدین سپیل عمل نمایند که نافع است
نوع دیگر سنگ یکپا و و فذری صبر تر یعنی کنوار با هم خلط
سازند و بر خوردگاهش ببندند و اگر فایده ندهد رک خوردگاهش
بکشند که به علاج آید و اگر قلم پایهای اسپ و زانوش از باد چاه
همان علاج که از آماس خوردگاهش کفته شد بکشند که مفید بود
و اگر استخوان بندگاه اسپ زیر زانوش از قاع معهود زیاد
کرد و همچو سنگ سخت شود و بان سبب بلند علاج او سنگ
و ساجی و نمک طعام و هیراکسیس و تومری یعنی کدوی گردوز
و فلفلین از هر یک یک درم کوفته و پخته مجموع آب برک سرکه
خلوط سازند و بران استخوان که زیاد از قاعده برآمده باشد هر روز

چون باز کونه کنند اندرون پیکش سفید باشد و نقطهای
 سیاه در آن سفیدی باشد و اندامش خشک گردد و زمین
 بسیار بویید و دهن بر نهد و از پنی دهن خلط اندازد مانند ریم
 و کردن خود را بسیار بگرداند و پهلوی خویش بپوید این علت
 درد اندرون پهلوی او بود و گاه باشد که گردن گنگند
 و سر بر زمین نهد و خمیازه بکشد و براه نتواند رفت و در وقت
 صبح دم بسیار زند و زمین را آهسته آهسته بپای بکشد
 اگر چه علف بسیار خورد و روز بروز لاغر شود و کس بسیار
 بر اندامش نشیند قطره بول از قضیبش بچکد و چون موی
 دم او بکشد زود از جای بر آید و در شکمش آواز قراقر کند
و دیگر آنست که از دمانش بسیار لعاب آید و شکمش براند
 و سر کین او مانند آب باشد و آسپی که این علامتها پیدا کند اگر
 در اول حال علاج نکنند البته تزیید و میطار خوب باید چون

بجهد و اعضایش خشک شود و پای او بقدر آماس کند و هتی
کاهش از باد بر آید چون پلکه چشمش باز گویند زرد بود
نوع دیگر آنست که قضیبش آماس کند و از غلاف بیرون ماند
اندر دن نتواند کشید و میل بر علف خوردن کند و بسته
براه رود چنانکه پذیری در یک یا در کل می رود و همیشه بجنباند
و پشوش شود و خوابش ناید و دم او گرم باشد و نفس دراز کشد
و متصل خمیازه آیدش **نوع دیگر** دهنش گرم شود چنانکه اگر
دست درمان کنی بسوزد و زبان و کانش زرد شود و خشک
کرد از حرارت و اگر در ماهتاب بدرندند ایستد و پندارد که
آفتاب است از گرمی که در مزاج دارد و بسایه آید و پشوش ازو
برود و در شب بیشتر نفس از زور زند و اندامش گرم باشد
هر چند آب خورد تشنگی نرود و روی او اندک آماس کند و پلو
پلکهای چشم او سخت شود چنانکه بدشواری باز گویند توان کرد

آب سرد بپاشند اگر موی تن او ایستاده نشود علامت
صحت بود بر آن محل که مارگزیده است ججامت کند یعنی
دخون بکشند و اگر جای رک کشادن باشد بکشند و روغن
و نمک سنک پانی بر آن طلا کنند و آب چولائی با فلفل کرد
و روغن در حلقش بریزند و برک نیب باروغن او را دادن مفید

بود **باب سی و ششم در دانستن محلهائی که اسپ را در آنجا**
نباید داشت اگر بدارند دیوانه شود و اهل تجربه چنین آورده اند
که اسپ را در چند محل نباید بست اول خانه خالی که کسی در آنجا
سکونت نکرده باشد و در ویرانه ها و کورستان و جائی که آدم
کشته افتاده باشند و دیگر در جائی که هندیان میسوزند
و در تجمانه ها و بر چهار سوزیرا که میگویند که درین مکانها دیو و
حاضر میشوند چون نظر اسپ بر اینها افتد دیوانه شود و پشوش گردد
و خود را بر زمین افکند و چشمهایش از صدقه پرون آید و کس نداند

تشخیص این مرض کند آن اسپ را در میان اسپان نه بندد که
 این علت در اسپان دیگر سیرایت کند علاج او نمک سنگ و نجیل
 و فلفلین و بلبله و آمله و قاقله با پوست و دارچینی و تمال
 پتر و سینک از هر یک نه درم کاگولی و مید و هما مید و چوک
 و رکیک و ساجی کهار و جو کهار بوزن برابر مجموع بگویند و یکپا
 خوب سیم و یکپا و دیو دار بگویند و با چهار سیر آب بچوشانند چنانکه
 بوزن نیم آید و بگوید مذکور باین آب آمیخته اسپ را بدهند که مفید بود
نوع دیگر یک پا و برک نیب بایک سیر خرما اسپ را بدهند و بوزن
 نیم سیر آب برک نیب یک هفته هر روز در حلقش بریزند که مفید
 بود و علت رفع کرد و **باب سی و پنجم در معالجه اسی که**
اولا مارگزین باشد علامت آنست که زبانش
 خشک شود و دمان به بندد چنانکه نتواند کشد و اگر زبانش
 سبز شود علاج نپذیرد و اگر سبز نشده باشد علاج اول آنست

و مال گنگنی و کراچال و ترایمان و جوان و دیو دار و آنول و
 سرسون و پتول و اجمود و زیره سیاه و سفید و میت پاپرا
 ادویه مذکور از هر یک نه درم کوفته و نخته نگاه دارند اسپ
 کلان را هر روز پست و هفت درم و اسپ میانه را
 هشرده درم بدهند که اگر سرکین اسپ نرم شده باشد به بند
 و پش شکمش رفع شود و فربه و توانا گردد و اگر همین ادویه را
 در بول کا و اینخته اسپ را بدهند دفع زکام و بلغم کند و سرفه
 و گرمی که در شکم اسپ باشد بمیرد و رفع گردد و اگر این ادویه با
 روغن زرد آینه نخته اسپ را بدهند دفع باد و صغرا کند و اگر در
 زیر حلقش بغمه برآمده باشد بخوردن این ادویه رفع گردد که مناسبت
 بود **نوع دیگر** کج و ککو و کرو و بانسه و هر دو گنایی یعنی ایستاده
 و افتاده از هر یک نه درم کوفته و نخته با بول کا و مخلوط
 سازند و یک هفته هر روز بانه درم برک نیب بدهند که

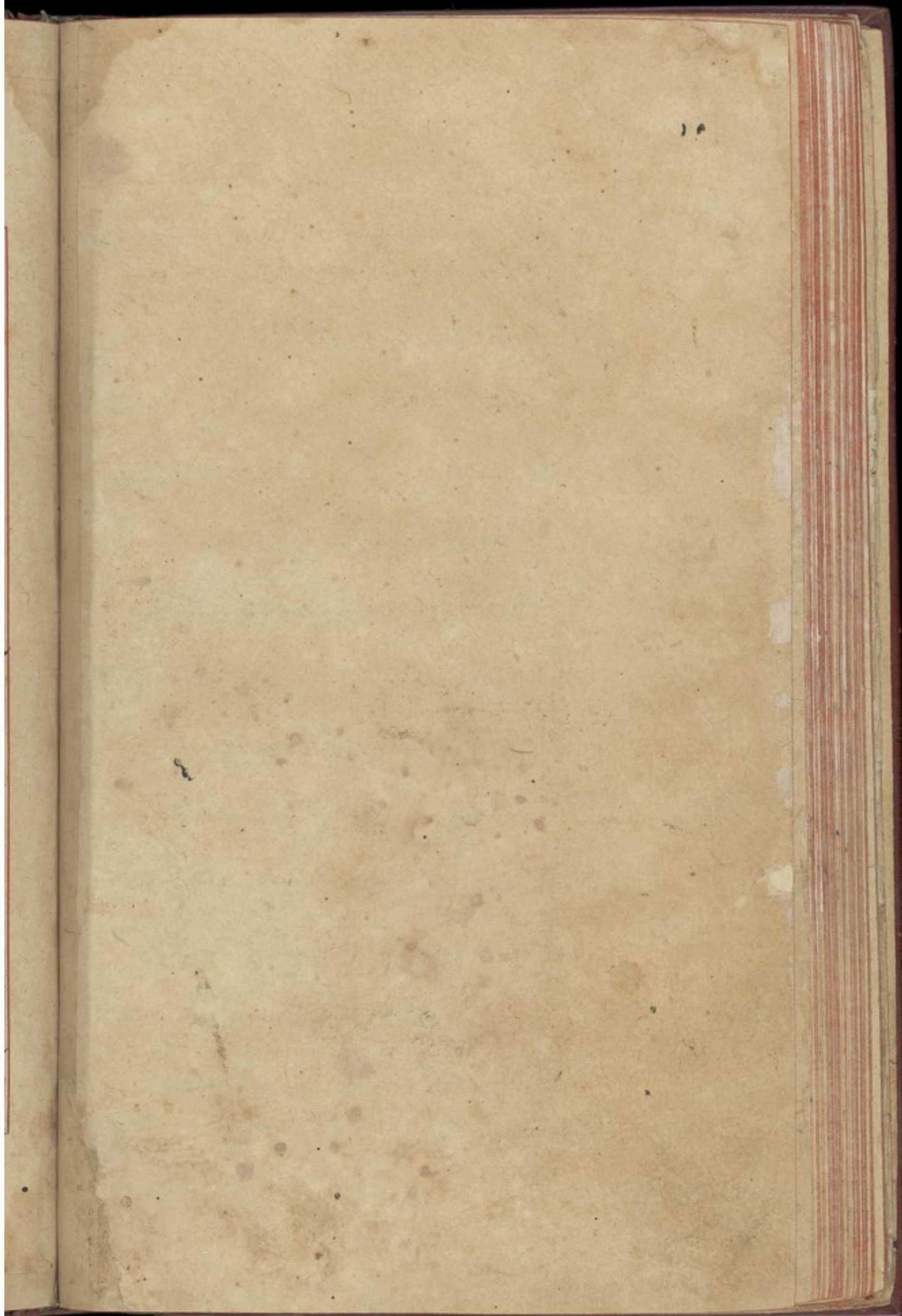
که چه زحمت دارد و از علاج او عاجز شوند اسی که این علتها
 پیدا کند و او را عارضه نباشد بدانکه دیو دیده دیوانه شده است
 آن اسپ را از میان اسپان جدا باید بست که چون دیگر اسپان
 او را بدین نوع به میسند دیوانگی او را آنها اثر کند و اینها نیز دیوانه
 شوند گویند علاج او آنست که قرآن و دعا بخوانند تا دیوانه
 او بگیرد و دیوانگی او رفع شود و بصلاح آید **باب سی و هفتم**
در معالجه متفرقه که در دفع علل و امراض اسپ بود و معرفت
ادویه و اغذیه که اگر اسپ را دهند سر به شود و قوتش میفزاید
 و این باب مشتمل بر هشت فصل است **فصل اول** در پستان
 ادویه که بطریق چاشنی اسپ را دهند زنجبیل و فلفلین و
 پوست شیطان و بلبله و بلبله و آنکه و برنگ و قسط شیرین
 و کشنیز و بچ و میلمول و پوست درخت سرکه و زردچوبه
 و دها به و پتس و مونه و بانه خشک و بهار کنی و کر و دانت

11

دفع بلغم و زکام بود و سرفه که بهیچ ادویه به نمی شن باشد
 ازین ادویه مذکور دفع کرد و هر روز مقدار یک پاو دهند
 که مفید بود **فصل دوم** در بیان ادویه که از جهت دفع علل
 و امراض در پنی اسپ کنند و آن انواع است که از برای دفع
 باد از چوپها و روغن و تیل مناسب است و از برای دفع زحمات
 گرمی شیر و روغن مفید بود و از برای دفع بلغم و زکام شراب
 قندی با آب برک بابچی و تخم کتانی با بول گاو در پنی کردن
 نفع بود **فصل سوم** در بیان جلابها که از برای دفع علل و امراض
 با سپ دهند راستما و زنجیل و فلفل دراز و با و برنگ
 و بجز و حتر اچال و چیتی مد و مدک و چوک و موه و سیلمول
 و بهار و محبت و ایلوت و زرد جو به و کلودیس و ساتر
 و دها به و بانسه و تخم نیلوفر و کوکل از هر یک یک و نیم درم
 کوفته با هشت سیر آب بجوشانند چند آنکه بوزن یک سیر آید صاف

۹۲
آب

و حقنه دادن در وقت صبح مناسب بود اول اسپ را باید
خورانید بعد از آن حقنه داد و انواع ادویه حقنه بسیار است نو
اینست نمک سنگ سوده از هر یک شش درم کوفته و ^{حقنه}
با یک سیر روغن کنبه و یک سیر آب پامیزند و حقنه دهند
نوع دیگر تخم خردل سفید و کنبه دانه از هر یک پست هفت درم
با سه سیر و سمول خلط کنند و سه قسمت کنند و بگویند و هر روز
یک حصه از ادویه مذکور با هشت سیر آب بچشانند چنانکه
بوزن یک و نیم سیر بماند سر در کرده حقنه کنند **نوع دیگر**
اگر در شکم اسپ کرمی زور کرده باشد نه درم نبات و
هشده درم شهد و نیم و نه درم روغن و دو سیر شیر مجموع با هم
پامیزند و حقنه کنند که مفید بود اسپ که از بسیار رانند
ماند شود یا دانه های کرمی بر اعضای او بر آید باشند
کنند که بصلاح آید **فصل نهم** در آداب مقل دادن



که شاخ کاومیش چون اسپ را دهند اول باید که یک شبانه
 روز در کل نجسپا ند بعد از آن شاخ کاو را بسومان براره سا
 قدری شند بر وزنند و در کوزه نو کنند و سر کوزه را با یک
 بکیرند و در میان آتش نهند چند آنکه براره شاخ در کوزه خفته
 خاکستر کرد و بعد از آن بر آورده باز بنجیل و فلفلین و سعد
 و شیطرج و نمک سنگ و پکر مول و کرو و کلو و ساجی کما
 ادویه مذکور بوزن برابر کوفته و پنجه دو چند خاکستر مذکور با هم
 پامیزند سه هفته اسپ را بدهند هفته اول با مقل هفته
 دوم با شکر هفته سوم باروغن زرد اول روز پنج درم روز
 دوم ده درم روز سوم پاتزده درم باقی روزها پست
 درم تا سه هفته با دویه مذکور چنانکه گفته شد هر روز بهرند که
 هر علتی که اسپ را از باد و بلغم پیدا شده باشد دفع کند و اسپ
 حمل یعنی جوگیره را چون این ادویه دهند آن علت از او برد

اسپ را و مقل را بزبان هندی کوکل گویند چنان آورده اند
که در هوای برشکال ز کام و باد و بغم بر طبیعت اسپ غلبه
کند و بدان سبب که سکنی اسپ کم شود و اسپ معلول
کرد و از برای دور کردن آن هیچ دوا وای به از مقل نیست
و مقلی که اسپ را دهند باید که برنگ زربود و دانه دانه بود
بج درم مقل و هلیله و بلیله و آمله از هر یک شترده درم مجموع
یکجا بگویند و در چهار سیر آب بچاشند چند آنکه بوزن نیم سیر آید
صاف کنند و در حلق اسپ بریزند نه روز بدین سپل عمل نمایند
که مفید بود و اگر برای دفع باد بود یکپا و کوکل کوفته و نخته با نیم
سیر بول کا و در حلق اسپ بریزند که زحمت رفع شود و اگر
از برای دفع کرمی باشد یکپا و مقل با شترده درم شهد و نیم
سیر روغن اسپ را دهند که نافع بود **فصل ششم** در ادای
خوراندن شاخ کا و میش اسپ را اهل این صنعت چنین آورده اند

چهار درم و نیم پفراید تا مدت معهود اگر سیر اسپ را از جهت
 قوت و فربه شدن دهند با شراب و چربی و گوشت مناسبت
 بود که اینها مقوی اند و اگر از برای دفع باد دهند با نیم سیر و
 کاویار و عنکبند مفید بود که دافع انواع باد بود و کرم شکم بمیرد
 و اشتها پفراید و اگر از جهت دفع زکام و بلغم دهند با جلاب
 بلبله و بلبله و آمله نافع بود و اگر سیر با چمن دهند در شکم اسپ
 رفع کند و اگر با بول کاو دهند اسپ که از ضعیفی و لاغری شکم
 او کلان شده باشد علت او رفع کرد و شکم اسپ بحال خود آید
 و اندر علم بالصواب **فصل هشتم** چنین آورده اند که از برای
 فایده و دفع زحمت باد و بلغم و صفر اساجی که اسب را
 دادن مفید بود اسب کلازاده درم و اسب خور درم و نیم
 درم اگر در هوای برشکال دهند با روغن سرسئون مفید بود
 و در هوای دیگر با روغن کاو منفعت دهد و دافع باد و بلغم و صفر

و از جهت رفع آماس پاهای اسپ مفید بود و آماس مر باد را
دفع کند و قوت اسپ بیفزاید و موی تن او نازک و خشنه
گردد و اهل این فن چمن آورده اند که این باشا کاوش
اسپ را همچو آب حیات باشد یعنی اسپ که معلول باشد
چنانکه نزدیک بموت رسیده باشد چون این ادویه باشا
کاوشش او را دهند علت های او برود و فربه شود و اسد اعلم

فصل هفتم در اد آب سیر خوراندن اسپ را در هوای
سرمای مناسب بود و اسپ که در طبیعت او صفرا و گرمی زو
کرده باشد اصلاً نباید داد ولیکن اسپ را که باد و سردی
بر مزاج غالب شده باشد در هوای سرمای سرد دادن جهت
رفع آن علت مناسب است و سیر اسپ بزرگ را سه هفته
بدهند روز اول یک پا و هر روز نه درم بران باید افزود
تا سه هفته و اسپ میانه را چهار هفته روز اول نه درم هر روز

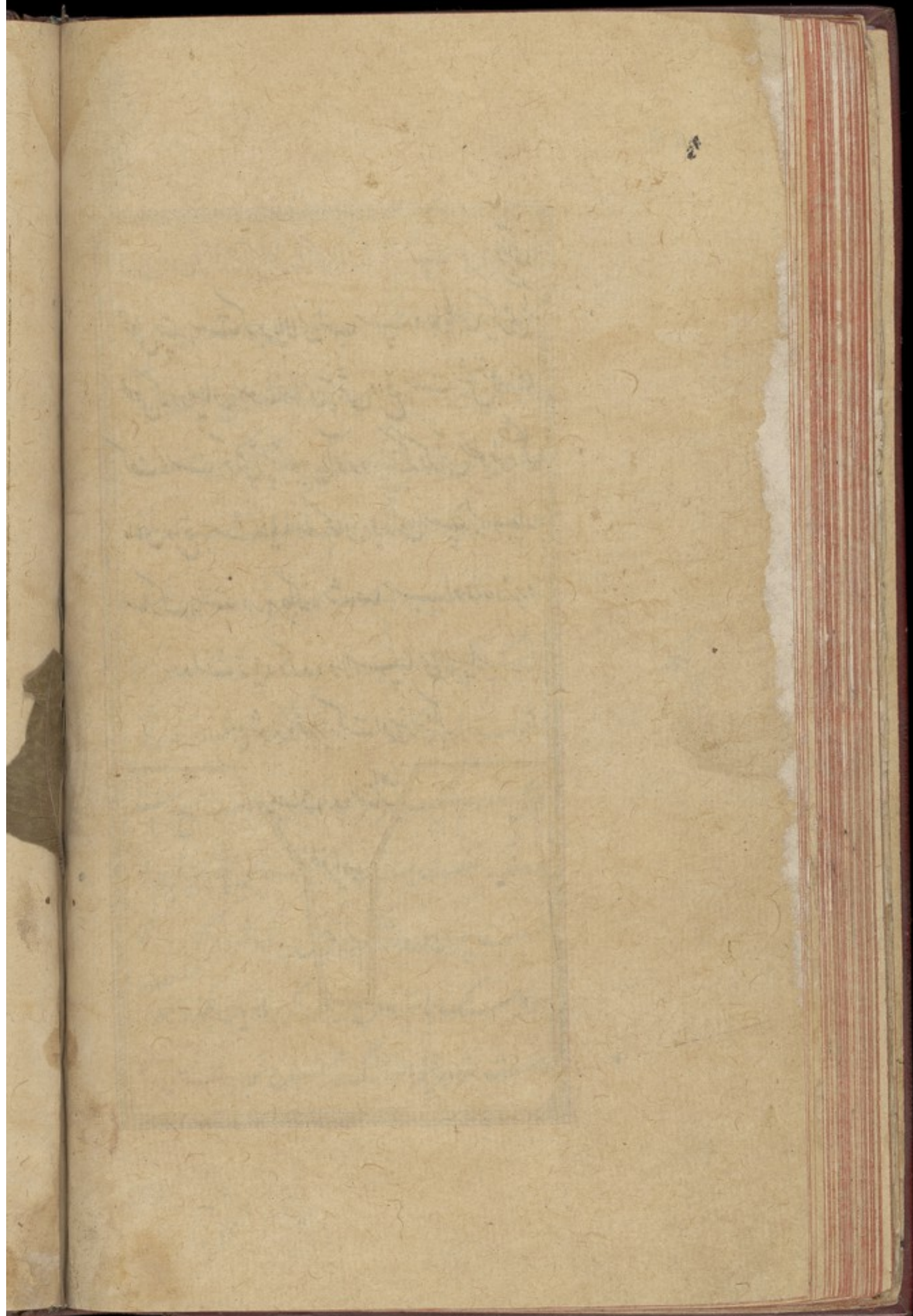
در علامت که اهل تجربه آنرا مبارک دانسته اند و آن
خطی چند است که بر بالای لب اسپ و جامای دیگر می باشد
خطی که در میان سوراخهای پیش واقع است مثل خطهای
کف دست آدمی چنین آورده اند که اگر آن خطوط بشکل
ماهی واقع باشد یا مانند کمان بود آن اسپ بسیار
مبارک است در هر جا که باشد صاحب او را روز بروز
دولت زیاده گردد و اسپهای بسیار
جمع شوند و خیر و برکت او بیفزاید و اگر



بود و چون اسپ کم قوت و کوفت یافته را که خون در تن او
 مرده باشد ساجی که مار دهند خون مرده را زنج سازد
 و بصلاح آید **نوع دیگر** اسپ را در وقت صبح آهن پخته با ^{بلبله}
 و بلبله و آله دهند رفع شکستگی و ماندگی او کند و منفعت
 بسیار دهد و اگر خواهند که اسپ را غر از فرجه کنند سه هفته
 هر روز دو سیب برنج باده سیر شیر بپزند و روغن و شهد
 از هر یک یک سیر بپایانند و اسپ را بدهند که فربه گردد
 و قوت او زیاده گردد **نوع دیگر** مغز تخم گروچه چهار درم و تخم
 باجی نه درم با یک سیر شراب قندی در وقت صبح اسپ را
 بدهند که منفعت بسیار دهد و روشنائی چشم او بپرازد
 ضعف پیری در او اثر نکند و قوتش زیاده شود و اگر روزی
 ده فرسنگ برانند مانند نکردد و اگر بر بادیان بگذرانند
 و ست نشود و پشم او نازک و خشن شود **باب هشتم**

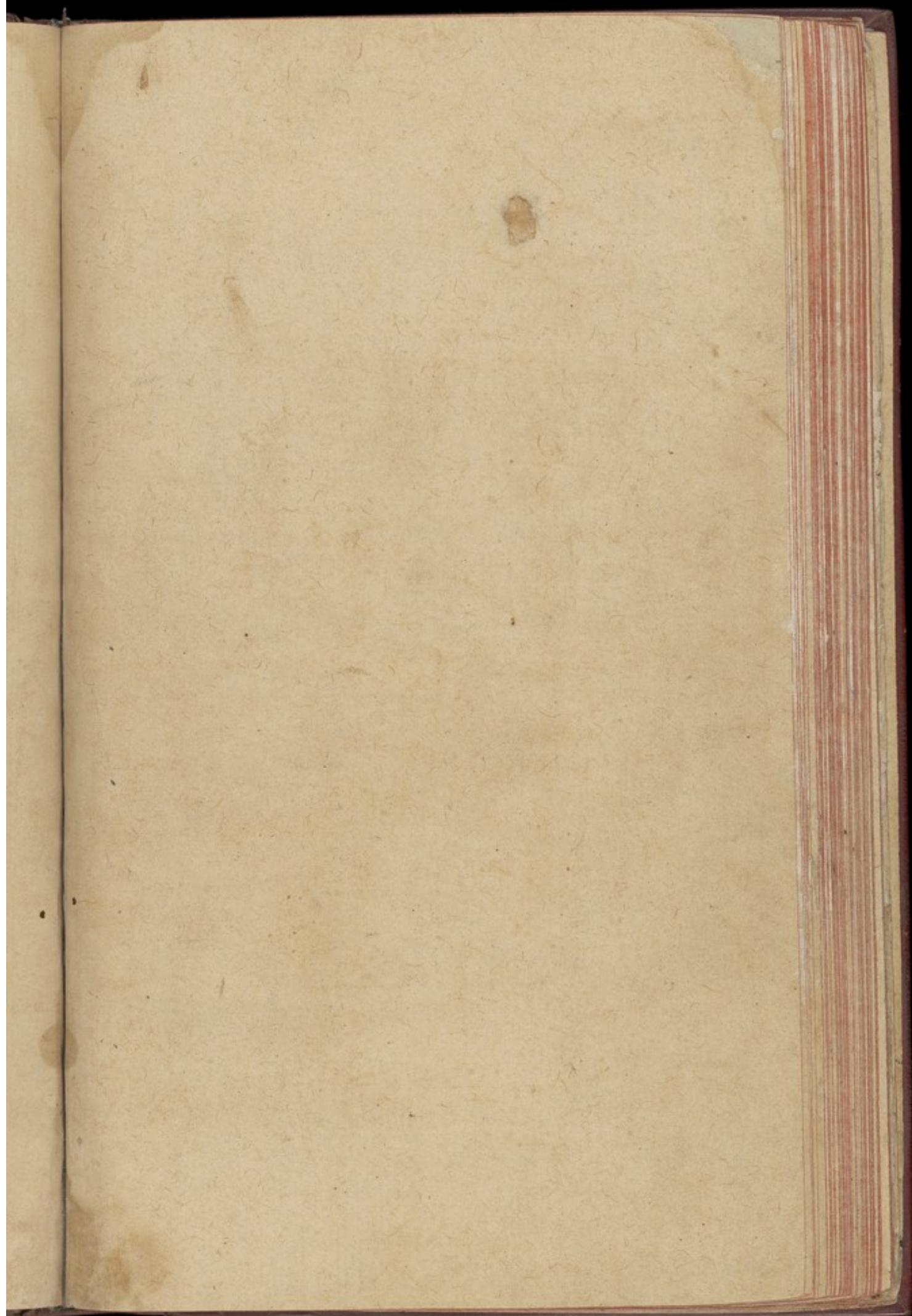
بآن

41



16

F



بره چون اشک کلکون باندازگاه
بنجاک افتاده اس پسند جاوید
ز راه لطفش افکن سایه بر سر
بنو ظلمتش ره بردن آموز
دگر مهلت مدد بجز در نکش
النک چرخ کردانش چراگاه
ز بریت رین زرنه زاقابش
برارش بر برنگ بال دراج
که صدره از بهل نعل باره
پی سیرش چنان کن عتایش
نماند جلوه از مهتابا می
شهی کو منظر الف آمدو
چه منظر کو هر درج سیادت

۸۸
سپادر خاک ز اشک کرم بردار
مهرش کرم رو کن همچو خورشید
ز خنک چرخ دارش بایه برتر
به پشت او هم و آتش شب و روز
رهش نماند شوغذرنکش
ز ماهی جلوه گاهش ساز ناما
فرین کن ز ماه نور گایش
چو رفوف بر پرانش سوی معراج
کشد کوش فلک را کو شاره
که گیرد سایه خورشید رایش
بدور دولت طما سب شایه
مطوقش منزیه چید المون
فروزان اختر برج سعادت

ابن فارس نام نظام

و غم ناخ

بسم الله الرحمن الرحيم

آلش رخس طبعم را بر انکیز	مبیدان سخن سازش سکینه
سریع السیر سازش چون ماه	بدست عمرتش دة مازیا
بجولانگاه نظمش کن چنان کرم	که کرد دسنگ در زیرش نرم
پیکران صبايش همچنان کن	دو اسپه از پی نظمش روان
در آتش نپی کفتار غلش	درافتان کن لبالب درجش
سپیل آساره دارش سحر خیز	سهیلش را بر او رنغمه آید
بتمام شب پی پیدایش کوش	برون کن از دماغش خواب کوش

چنین شاهی تجت شهریار	چنین ماهی بر اوج کامکاری
بمحمد مدد صفی کار و زبانی	بمید است زمینان شهریار
پای ران در کاب او چارم	که اسپ و استر لایق ندارم
مگر از بهر تسکین دل خویش	ز فکر بگرخو و نظمی برم پیش
درین فکرم که چون غمم شودم	فرس نامه بنام سه کنم نظم
که شاید زین وسیله خواندم	ز من برسد نشان تو سنجش
من از رکیب و رنگ اسپ کویم	درین علم آنچه کردم کسب کویم
بدان ماند ز من بر خاک آن در	سخن از استن از اسپ و استر
ز حکمت معرفت کفش بلقمان	بتحفه زیره بردن سوی کرمان
ولی از روی کستاف و جرات	برم این تحفه برار باب و لیت
نه مقصودم ازین جرات افادت	عرض زین گفت و گویم استفا
چو مقصودم ازین یک بیت	و اگر عرض فرس نامه بود فرض

نه سنجی نگار باشد این نظم

چو طالع گردد آن شکسته بدر
بسوی ذره کو پسند از دو
کنده بهر تورش کمشان گاه
فلک بر کرد صطبلش صید خوش
چه تو سن آفتاب کرم ز قمار
پری صورت بمعنی دیو ز ادب
بگردن باشد آهوی میرید
شبه کشور کشایش زور بجای
شود آب از شکویش کوه آهن
ز صیت عدل شاه بن بر و
که شهادر پیابان بی شبان پیش
ز بس کرد عدل کرد ظلم تر
کجا چشم فلک در خواب بین

نماند ذره خورشید را قدر
شود چون آفتاب آن ذره مشهور
همه شب تا بر وز اجز سر ماه
بگرد تو سن او میکند رطوبت
بان تنده و کرمی نرم ز قمار
هم از دیو و پری او را نژاد است
دهن چون کرک تا کوشش ذره
سبک سازد عنان هر که بر اعدا
سیه کرده بر اعدا روز روشن
چنان کند دست دندان شکمر
هر اس کرک نار و در دل خویش
بود پیدار امن و منت نه خفته
کجا کوشش زمان هرگز بشیند

محل غره در تنک کر نماید	فرو داکان سواری را نشاید
تشی کاهش اگر پراشد و تنک	بود در بر دباری سخت چون ^{سنگ}
فراخش جوی پیشانی و مینی	گشادش سپینه هر خدائیکه مینی
دماش چاک باید تا بنا کوش	تواند در تیا قش خفت خرگوش
در از اندر دمان باید زباش	که تر دار دزبان کام و دماش
زهر سوز کس خوبان رعنا	سیه کرد در بر و از نر سیاه
خروشش رعد و جوشش بر کردار	به ابر تیزرو ماند بر فستار
نکو باید فراخ و نازکش پوست	سرش چون دست و پای کوشش
فراخ او را پسندید استایان	در ازش سر دلی از چشم پایان
طلب از اسپ و استر کن درال	گشاده استخوان فک و نفل
قوی باید ستون دست و پایش	بزرگ افتاده باید قابهایش
چو بنیش روی ران بازو	بهایش سیم و زر کن در ترزو
بود چشمش جویر و خسته	بقیمت سر بسر و حسیست در

نفس باید چه رهوار چه پیر
کفل همین دراز است باید
ولی در مادیان کوتاه سر دنی
بود کوتاه و پهنش پشت کرد
بقدر افراشته باید باین دم
نکو باید بلند و رفته اش دوش
تن کردن بعکس یکدیگر به
چنان بالای کردن را نکو گیر
نقش یک از برای کوتاهی
قلم باید بلند و خرده اش پست
خوش آن کوتاه لنک در پیش پر
به دور ایال و کامل نرم باید
اگر افتد به و ناگاه پیر غم

چو کاوش خرده و خورده غم
بران بایه که را نهانش نماید
خلاف اسپ ز بود ز بونی
کز دانه خنک چرخ برده
چو فولاد سیه تابش بودم
لب زیرین راز و کردن کوش
چو لاغر مکتب تازی چه فربه
که افزون در درازی باشد از زیر
فزون زیر از زبر به در داری
که کم گیر دنیا و ش خورده برد
که آهن گاه رفتن خایه از دور
ولی کر موسی دم زیر است شاید
بود بی قدر همچون کم غم

ولی گاه سکون کر پاک ز اداست	بهر کاری پسندین ترا داست
چنان بالا نگاهش باشد در	که کوی چشم افکند است بر
سینه بخش انگار ستاپای کرب	که مرکب زین سینه بخش آمد کرب
یکی باتنگ گاه از بدل خواه	دویم از منکاهش تاتسی گاه
سیوم از ابگاهش جانب دم	همه پس نیمه اش را کیر تاسم
ز بهم متمناز هر قسمی ز اقسام	بهم سوخته سترا پایا باند ام
ولی با جمله اوصاف آنچه باید	بودانی که آن در خامه نماید
اگر با این همه آن سیند دارد	بخونی نام در عالم بر ارد
بقیمت به ز کنج شایگانست	که سر خندان هی زر را یکانست
دو بیت از نظم کرد و لرکنم ذکر	چنین گفتند زین پیش از سر فکر
سه خیرت میبرد ز تنک از دلش	اگر مردی بدست آوریش
سمند کورتاز و یازم دم	سلب کوشی که در خشکی زندم
چنین آسپی که میکوم بشانند	که در معنی و در صورت همانند

چو فمد از فمد تین اوراست بر کوشش
چو باشد راست پائیش دوند
چنان باید سمن در راه پها
تهی و پهن جایی تنگ باید
بود چون کوه زیر ران شگش
اگر کردن زیر افتاده از دوش
سر و خساره ولی دست و پای
سطرش قه یسمل گاه بار یک
اگر باشد بن کردن فتاده
زمین نزدیک می باید نگاهور
تندر کردن نمی باید خسریدن
بخلق راست به کوتاه وقایع
بهر سوتقنت در پویه باید

بصیدش تا زوار پهلوش خروست
کجی در دست و پائیش نال پنداست
که در رفتن زهم دورا فکند ربا
میان کوششهای تنگ باید
که قنچسون برون بسته چوش
بهر قیمت که بستاند بفروش
ستی از کوشش باید قاهای نیر
به شمن روز روشن کرده مار یک
بود بی غیرت و نامر دو ماده
که رقم سایدش بر آسمان سر
که نیکو نیت اسپ جده کردن
ولی بار استی باید ملایم
بمردم کوشه چششی نماید

سینه زانو کیت بی نشان به	میان رنگها نزد که و مه
کیتی کو زند نکش سبود	بود چون کوه در سرما و کرا
در خنکی که بر سرخی کراید	بهر نکش که میخواستی بر آید
چنین خنکی اگر افتد ز نادور	بر زرش دان برابر با برادر
بهر زنگی گرفت خنک لغز است	ولی در قدر بعد از سرخ و سبز است
در گلهگون که قسم سرخ نکست	بسی رعناست که گویا لنگست
برنگ آتش مروز و خنک آتش	بود در پویه و یک آب و آتش
چهر آن ابرشی را خواند فغان	که آتش را کند از نقره افشان

بود مازی نژاد آن میان پر
طمع دارم که از لطف آید
یکایک مرکب نامی شامی
امیدم هست کین حاجت بر آید
خوش آن بوران که در میدان
هر آنکو مرکب شنایسته دارد
صفی خوش گفته اند از باب نصیحت
بسجی در میان اسپه
بغیر از ناف کان در آید
دگر اشرف محمود است آید

پی ران رکاب شاه در خور
در امداد سپهر و سعی شایسته
بیت غازیان افشته تمامی
دری بر روی امیدم کشاید
سرازا بگذرانند از ثریا
اگر لاف از مردی جای دارد
هنر بوران کنند مردان نندلا
نباشد هیچ فرق از پائی
فاده یک در استر نشاید
ولی ناخوش بود مشرف لگاورد

از رنگ تو سن است این شعر نکین

سخن دیگر ز رنگ و پورت کویم
نخست اسپ کیتی بیگلی جو

بهر رنگی حدیث دوست کویم
که نتوانش سفیدی یافت درو

کز کوی راکه زنگش سیر باشد	تو کوی دیو در زنجیر باشد
کز نک قیر کوزاد دوست دارم	بردی چون گشتش می شمارم
قوایم کرگیتی راست تاهم	بر نک تن چو یال و کا کل دم
عرب این زنگ را شکر نگار	ولی گردد و لرزش اغیر شمارد
ز اسپ شتره هم می باش خرسند	که باشد بوریال او هنر مند
مشابه بود از قسم شتره	بشیر و کا و در زنگ و مرقه
ستور چرده زرد و زردیالست	ولی زردی یال او را و بالست
ز اسپ جرده کم کویم حکایت	که بسیارم از و باشد شکایت
ز صاحب فن بود این فنل منتقول	که صاحب را نند زین جرده بر کول
چو اسپ چیل مینی زو حذر کن	وز و بجار کی قطع نظر کن
و موافقاده چیل از عیب نقصان	سفیدش مویها بر تن بریشان
ستور سورگان خاکستری مست	بدل بد باش با او کان نینگو
ز کله دور باید مکرکب سور	بود ضرب المثل سور از کله دور

عرب خواند که بودی را مدد
دگر از اشهب و ادیم کنم ذکر
هر آن ادیم که خشمش چون عذرا
سیه را چشم اگر سرخستین
دگر از شعله باید زدن و حرق
دلم آن شعله دار و بجان دوست
سیه که باشدش مژگان و سمن
کم افتد شعله این شکل بسیار
سخن دیگر از اسپ آل کویم
اگر گویند باشد آل را پر
سمند آن به که باشد دست و پاش
نشستن بر سمن دار و سعادت
دگر بهر هنر اسپ کرانگست

که کل کل چون سمن زارش بود
بود اندیشه روز و شب فکر
بهر کارش که خواهی بی مشا
که دیوانند اکثر همچو سمن
سفیدست آن ز سمنان چون
که ستر با سیه افتاد و شست
دگر باشد سیاهش طوق
اگر افتد زرافشانش بخروا
دگر حرفی ز حسب حال گویم
توان از هر که گوید داشت
سیه چون بال و زلف مشکب
خصوصا آنکه را باشد سیاه
که او خود شهرد در عالم برنجست

ولی چند آنکه دیدم سینه میاید	که اسپ یک نشان کجاست
اگر قشقه کشیده تا به بینی	که اصلا فاصله در روی بینی
طبیعت زین نشانم بد کجاست	چرا کین فی الحقیقه یک نشان

سفیدش آنجور هر که برکت	که بنو متصل با قشقه نیست
سفیدار دست و پا باشد می	سکینس دان مرو می باشد خا
اگر پای حیث تنها سفید است	ز اقبال و سعادت نا امید

محرز نهار کان فرخنده بود	بر روی او نشاط خنده بود
گرفتم اسپ ابلق شبنم گیت	دلی چون نیک می بینی دور نکست
صفی را ابلق دهر آرزوست	دور نمی نزدیکر لکان نکست

نشانها را بیان سازم درین نظم

نشانها را ذکر در خامه آرم	یکایک نیک و بد را بر شمارم
نشان غیر بسیار و غیر اشکیل	مگر چون بود نکست پقل
دو پا و دست چپ با آفریت	که مطلق با بدن او را میست
یعنی نبود جوی محتاج تعریف	بودستغنی از تعریف و توفیق
مبشر را نشان با هر دو دست	بسی فرخنده از مهرش است
ولی نادر بدست افتد مبشر	کم افتد کان بود بسیار ناد
سفیدش کرد و پا باشد پست	نشان هر که دو کرد دبی نظیر است
چو پا و دست چپ باشد سفید	خریداری نایاب صد امیدش
اگر پیشش تنها سفید است	عرب غره است گوید وین سعید است

دو دندان براندازد و بال	که میخواند عرب از آشنایا
چو ماند در سالی پای در	چهار دیگر اندازد و بناچار
دوازده بال از طرف ثنایا	دوی دیگر ز باین همچو بال
بر این راه اسطاعت اعراب	ولی بعضی قوارج نیز خوانند
به پنجم سال افتد چار دیگر	که خوانند شش رعایات اکثر
شش سالی سیه برای دندان	شود که ز اهی خوانند جود
چو یا به هفت سالی سپ تمام	کند جودان ثنایا انکبین فام
بهشت از آن وی دیگر و در	به از جمله دندان های چون سنگ
بده کرد و ثنایا خشک و بی آب	نماید انکبین رنگیش را تاب
چو پر سازد و تکه و ریازده سال	بر آرد و اسطاعتش نیز این حال
ده و دو چون شود باز انکبین فام	نماید جمله دندان با چو انجام
سفیدش و اسطاعت تک اسفل	شود و در چارده سالی چو اول
چو کرد و پانزده سالش ثنایا	شود و هر دو سفید از زیر بال

میان غره اش کر بسته باشد	کلی کش راه پیرون بسته باشد
بود عقب بحدت بلکه فنی	رساند صد ضرر هر لحظه فنی
شکیل دار جل و عقب مکن باد	که هر یک زین دهد صد خانه
و کرازی می باید سخن گفت	سخن باید زیران کهن گفت
چو کوش آمد بروی کونما	و کز ناید چنان نبود که باید
بود یک بیچ پشانی مقرر	نکو نبود اگر کرد و مکرر
اگر سچی تگاور را بنشانیست	در آتش غرق کردن را نشانیست
بود سچی بغل در اسپ نانش	شود از دیدنش خاطر مشوش
زهر سچی که باشد غیر معروف	کند افغان به بدنامیش موصوف
توان هر خند کرد بیچ کردید	نه چون افغان توان در بیچ سجد

بود این نظم در سال ستوران

و کز کویم ز سن سال پوران	ز کم و کیف دندان ستوران
کشاید کمره در سه سالگی نش	جواب سرد قوسی شود پیش

علاجی کان بود بسیار مشهور	کم آرم که تپش در مغز و
ز علتها نخست از سرفه کوم	ز استمادان سخن با صدف کوم
سدا ب اندر علاج سرفه بستن	نکودر روغن کنجد بچوستان
چنان که زانما تلخ کاسه	رو و طعم سدا ب از وی تپان
از ان پس اسپ را اندر کلوین	موافق گرفتد دیگر فروزین
سعال ماس را باشد بی	مکر رده مکر رده مکر

علاج چشم بورست سفیدی

اگر در چشم اسپ افتد سفیدی	مکن قطع نظر از نا امید
ز آدم استخوان کاسه سر	بدست آور فرو سایش مکر
بسان سر مکن از امرب	سه روز آنکه فلن در چشم مگر
و کز آتش فروزین بی مینی	سفیدی کی بچشم باره مینی

علاج چشم بورست از جراحت

جراحت که بچشم باره باشد	اگر از زحمت زخم کان باشد
-------------------------	--------------------------

ز روی لون میکرد بدین حال	رباعیات آنکه در همین سال
برینک خاک کرد دزیر و بال	بسیجده ساکی رنگ شنایا
خلل یاید زهر جانب شنایا	بعشر نی تگا و چون هند پا
فتنه کام دندانه اش میکس	چو در عشر چهل باشد تگا و
فروماند سراپایش ز نیر	ز خوردن باز ماندوزنگ پو
همه کوه اربو داز پا در ارد	صفی پیری کر ابر جا کد ارد
که دارد بور نوزین روزین	ز نوزین جوی نور بور نه زین
بهر کاری سکر کردن تواند	دور ابر کرده چون باد رسه ماند
به پنجم سال زور و تن در	چو پا در چار ماند سال ست
زده تا نمرده اش بی سیکل	ز نون کرد و بقوت تا بد سال
بجدی تا که وجو کرد دش سم	از ان پس زور او چون ج شود کم

ز پطاریت این آیات بر فکر

که دارم از فرس نامد رواست	و کرا از بیطرت کویم حکایت
---------------------------	---------------------------

چو باشد ناخنه در باره برار	بدین کاو چربش سازد بگذار
و کراین ناخنه از خون نماید	بگویم در علا حبش آنچه باید
بدست آورده چاری عفرنی خشک	فرو سایش چو سر مرزم با مشک
بچشم اسپ کش چند آنکه باید	که پس شش نظر نافع نماید

شفاق اسپ زین دار و شود به

شفاق اسپ ز یک انقدر سوی	که سر تا سر و دار بر شش موی
دگر از دهن با چه چرب کن نغز	که مودر رنگ اول کرد دشمن

علاجی مرکبت از زحمت سر

تکا در آب سر کر ز چمتی هست	همیکیرد بخود و بناله پوست
همه تن خشک کشته مانده بی آب	نیار و آب خوردن نیک دریا
روان آور نشاد زعفران هم	در رم سکنی دوازده هر یک فراهم
بکوب آنکه نکو ابراجها و ن	ز ماون گیر و در شر در افکن
چو معجون ساز و در حلقش فرو کن	پای چار روزش در کلو کن

روان مرمز دهن کا دھوس
بچشم کمرشن بند و بگذار
مقابل رنجیل انکه طبرزد
بیکدیگر مراهنا در آس
دو چون مشک خالص نیز دقل
بروی پاره آزا طلاکن
بمان تانچ روز زوی رآید
چنین میکن مکر تا شود نیک
دو کوشش حرب کن عین
رودنی ریش اگر از دیده آن
روانش کیر و در آید ان کش
سه روز از بادهش تا شبانگاه

بروی خرقه پاکش ببیند از
چنین تانچ روز انگاه بردار
و کرفا نید هم هم وزن
بر ان افزای دکنی زعفران نیز
که سازد ریش چشم سپز ایل
بچشم باره بند انکه رماکن
ششم یکشای تا پیش کشاید
که بر صحت بود این راه نزدیک
بخلقش نیز افکن تا بر دورد
که تاریکی کند چشمانش از تاب
در ایش توبره بر سر روان کش
چنین میدار و از داور شفا خواه

دکرا زناختن کوم علای

بهیمن را نیز افتاد دست افغ	وزین ره خلق عالم است نافع
----------------------------	---------------------------

علاج مرکب دیوانه است این

شود دیوانه احیاناً چو گیرد	هللیه کیز و با خره بجو شان
بدان کن حقنه اسپ دیو کرد آ	و کرپه بزکوهی بدست آر
کلاب اندکی کا فور هم نیر	کمیز تازه خسر هم در آید
چو کرد و جزو ما با هم مرکب	بریز آن جمله در پنی مرکب
بود دیوانگی از سر نهند بورد	نکرد و دیو را سپوده فردو

بود این در علاجی اسپ پمار

خوش بر اسپ اگر نماید بیدار	جوی در ظاهر و باطن بیدار
زمار و ناف را بر چیده دارد	نشاط و ذوق و بازی را گذارد
دو چاه یک شب یک کف سپیدان	برطل آب و لختی شیر جوشان
پس آنکه شیر کرمش در کلورین	سه روزش در کلورینیان فروین
زمار و ناف اندازد و کربان	شود وزین خور و فریه ترزا آغاز

بود امید کز الطاف داور	سر یازین شفا یابد تگاور
علاجی توسن کو تیز گوش است	
یکی از جمله اسپ تیز گوش است	که پطار از علاج او خموش است
بر آرد گوشها افزاشته بود	دو چشمش فته در کومانده بی نور
بماند خشکش آنکه پونت	نماید یکپوش آنکس خوردن
چهارش و قیه روغن کرم کردن	روزش چوب کن کز لطف
شفا یابد سراپا بود رنجور	ز فوجانی بتن باید در بوبر
بود این در علاجی لکه بود	
اگر لک لک فته بر بومر	دگر بر کرد چشم و خصیه لب
فلن غنکی درون کوزه دردم	سر کوزه بگل آفرس راهم
پس آنکه در تنور کرمش انداز	چو سوزد غوک آنکه کوزه کن باز
دگر خاکسترش چو سرمه کن نرم	درون روغن بریان فلن کرم
چو مرهم سازد مالش چند بار	که لکهها را برداز لطف بار

بزودی باره کرد و زین دوام شود از چرب و شیرین باز فربه

علاج مرکبی کوسینه کیرست

علاج مرکبی کوسینه کیرست	زهر سو چون کشودن با کزیز است
پس لکه سینه اش تا نصف کردن	بکوباید بر و عن چرب کردن
و کرباید ز روی رقی و آرم	بکوداند عرقش ساختن نرم
بقدر در مندی کم نشن جو	ز من درمان در دوباره بشنو
بنصف آن جو کم کرد و کندم	روان آب جوشان بی توهم
چو کرد و نخته آنرا خشک کردن	بجو آمیز و شهباده بیکران
بخورد ده آن ابرایش	که دیگر بی نیاز آید ز پرسی

بود این در علاج اسپ جو کیر

علاج سینه کیر و اسپ جو کیر	بهم نزدیک دانند اهل تدبیر
ز جوافشاده جو و اکیر با لکل	علف ده اندک اندک بی مل
روانش خون کش از پنج دندان	سر بالاش در آب روان آن

<p> طلب کن کله فربه ز قصاب باب صافشان چندان بچوشان سر اسرا سخوان از پخته خایه برون کن از میان جمله بی مغز سه روزش در صبح این کلو را سراپا بشکند چون کل بستان </p>	<p> و اگر گویم علاجی نیک در باب فرو سازیره کوشینر بستان که ماند چشم و گوش و پوست خایه جدا کن استخوان کله را نغز و اگر نیکو بهم اسبند را نمیز شکم سازد فراخ و پر کند را </p>
--	--

و د این در علاجی اسپ کم غور

<p> ستوری کز علف غمخ وون بماند پا ورنیم رطلی روغن زرد بخلقش ریز و نیزش زبان مال بپنی روغن زردش فرو ریز و اگر از کا و بستان تازه روغن پس آنکه چرب شیرین در هم آمیز </p>	<p> چرا گردن چون اول تواند نمک کن پنج سیرش سوخته گرد رسان بس و دوطاشش درین حال که دیگر بر غوره ز خشک هم نیز دو رطل و چار رطلش شکر افکن بشیرینی کلو ی باره شش ریز </p>
---	--

کشادن از اشاعر بایدش خون	که تا یابد شفا از لطف چگون
اگر باشد زمستان آتش آگیز	زمین را گرم کن خشکی بران ریز
ز ده هفته بر زمین گرم بستن	بود از خسته داری باز بستن
و گر باید شکر سعدن بهاون	بآتش سرخ کردن طنت آهن
نکو باید تراشیدن سم بود	بآن نوعی که شد زین پیش نگو

سمش ماندن بروی آهن گرم	بر آهن بختن زان شکر نرم
------------------------	-------------------------

نرخک آور بکف لحم نمک سود	برانش نه کرد چرپست مقصود
پس آن جی بتن می مال کش	که سر تا پای سازد چرب و بش
بده زان پس بیند سال پرورد	که باشد کشته اش در مان هر
و گر هر باید او هر شبانش	پی جولان آب جول رانش
زند تا دست پانچون شناور	وزین ره سینه بکشاید نکا
زگر کش هر ده باب خورد	دوای پس بزرگست این خورد
دانش ز آب کرم و سرکه مشوی	ترش ده تا تنش آید به نیر

علاج زحمت سم نگاور

ستوریرا که سمش سوده کرد	علاجش کن خان کاسوده کرد
روانی حطمی دشتی بدست آر	بایش جوش ده و آن آب دوار
سمش را در غوران آن آب دوار	نکو تر اش جای سوده هموار
پس آنکه سیر جوشان دانه چند	به پیه آمیزد و در زیرش بند
اگر آن سوده باشد از حرات	نباشد سیر بتن جف خضارت

سه روز این طور بر جادار مرکب که باشد این دوا سی بس مجرب

علاج اسپت کیرت این نظم

دگر شب نو علاج اسپت کیر	بود پوسته سر افکنده در زیر
برفتن دست و پا را مضطرب	گشاد در ره چو پیران کهن سال
چنان در ره رود از ضعف شکل	که کوی دست و پایش مانده در گل
بد شواری زندم کم کند خورد	تهی سازد تهی گاه و شکم خورد
ز جاز خاستن بشوار خیزد	فرو خوابد خیمش آب ریزد
تنش که گرم و کاهی سرد پی	همی پی فراخش مانده پی پی
روان از دست و پایش نعل بردا	مده چو چند روزش انخن دار
مویز پاک باید نیم من خواست	دو جز و شاه تره بی کم و گاست
خیار و باد زنگ انکه بدست آر	زهر یک ده عدد ای هر دوشیا
دو رطل انگاه باید کرد کشتینه	دو سیر افزای انکه بادیان نیز
بخوشان جمله را در ده رطل است	که با هم آید و کرد و چو جلاب

که بگذار دزیر سم کرب	سیه کرد و شکر همچون کرب
در نعل سبک در روز چین	چنان بندش که بنود تنگ چین
بر نقش چپ روزی کن سوار	ولی ز استکی و بر دباری

بودا ایضا علاج سرده نور

عل خونیم رطل از بهر در مان	مویز انکه بدین انداز بهستان
نمایک و فیه حب الغار پیدا	همین سان تخم مرز رنگوش اجرا
سه رطل انگاه پیه بی نمک کیر	پس انکه پست دانه پوست کن کیر
بران افزا و در هم کوب اجرا	سه بخش ساز از بهر مداوا
مده با مسکه زان هر روز یک بخش	که پس نیکوست بهر سرده بخش
نمک هم بایدش مالید بر کام	که اینهم در دو قسمیت ز قوام

علاج پست اپست این اورام

اگر آماس آرد پست یکران	نمک با شیر کا و تازه خوشا
پس انکه زان نمکوتر ساز کر باس	فلن کر باس تر بر روی آماس

تو جورا اردکن ریوند را نیز	میان دو غشایان با هم در میز
بخوردش ده وزان هم هفته کن	تکا و راز سرتامای خوش کن

علاج مرکب خرزهره کیرت

هر آن اسپ که آن خرزهره کیرد	اگر خواهی دوا سی کونیسی
دوسن خرمانکو در آب جوشان	پالا و بده در حور دیگران
دگر خودیج سو سن نرم کردن	سه چند انش کهن می نیرستان
بهم جوشان صافش سازد زرد	بده به شفاش انگاه در خورد
ازین خود طره ترکویم علاچی	زار و زری که باشد احتیاجی
اگر خرزهره کیرد تازه بریز	روانش پاره خون از کمریز
که دیدم این علاج از بهر مرکب	نوشته در فرس نامه مجرب

علاج اسپ سرما خورده است این

تکا و راز سرتا کیرد درد	بدست آور روانی روغن زرد
تو اسفناج و خردل کیرتقال	نشا در هم ستان هر یک دقل

بیالا درواش در کلوریز	تمامی در کلوش آن فرو ریز
که باشد زین دوا امید صحت	بدل کرد دهنه ز حمت جرات

جذام اسپ را باشد علاجی

هران اسپ که پیش آید جزش	سینه کرد در زبان لعل فاش
نه چون اول کشاید دین بر جو	دو چشمش آب ریز در فقه کو
روانی ارپی در مان این در	طلب کن جابر و قیه روغن زرد
درو افکن پس آنکه سیر بی پو	بقدر وزن خود یکسیر نیکو ست
بهم باید چنان شان جوش داند	که طعم سیر کم یابی ز روغن
بیالا و زره پسنی در وریز	پیای چار روزش زان فرویز
جوش بسی کم در آمده	و گر آتش دهی بسیار کم ده
ز کر ما خورده میگویم علامت	که تا باید علاجی با سلامت
بود سینه فکنده چشم بسته	ز بارش بر کشیده شکسته
سرفه از سمش تا گوش و گردن	سر اسه خشک شسته پوست بر تن

که مرزحمت که از اقسام نَحْمَت	کمک از ادوای بس طبعیت
-------------------------------	-----------------------

علاج نَوَسَن شیرینه دار است

که از شیرینه دارد اسپ ازار	بکف مردار سنگ و غیره و تار
بکوب اجزایش آنکه بی تا مل	بدین بیت کن روغن گل
بمال آنکه از آن روغن کبر	که فردا زحمت اید از آن کبر

ز فربه کردن بوار است این نظم

سخن گویم ز فربه کردن بوار	که مشهور است و بعضی غم مشهور
در اول پاره ساز چرخ کنی پاک	نخمدارش خورش ز لایشت خاک
دماغ و چشم و قبح و سنم	قضب و خصیه آنکه زیر دم نیر
همیشه شسته پاکیزه میدار	دخی چرخین بی تمب رکذار

بهم ساروان کن هفت شبش	بقدر جوساز از بهر شش
پس آن یک هفته هر روزش کمی	پای بامدادان تاشود به

بود این در علاج خارش

نی خارش دو کف سنجید بنوا	بر آب آمیز و پس خاکستر آن
نکو یک هفته هر روزش بدانشوی	که به کرد سراپا اوز هر موی

علاج مرکب قولنج لیر است

تکا ور را اگر قولنج کیسرد	تو این دارو بهم ده تا میسر
بلبله کیر قسم زرد ده سیر	مویز انگاه هم ده سیر بر کیر
در کچر و اصلی سوس بتان	فکن در پاتر ده رطل آب جوشان
بجوشان آن قدر تا نصف آید	پس آنکه صاف کن چند آنکه باید
بخوردش ده روان با حقه زن کن	خلاص از درد و قولنجش روان کن
ازین آسان تر ت کویم دویا	که یابد در زمان مرکب شفای
نمک جوی سیر و نمک کن خور	روانش ده باب کرم دزخ

بمان نوعی که جل بر سر گذاری	بزر جل سرش بر دود داری
منک ده هر دور و زش خن خن	ده در خشک لبک از هفته
منک خوردن کند خوردن زنا	تو کوی معده اش کرد و کشا
چوپر یا پیش سر به در جامی	جوش کر پردی باشد ز جامی
نکو فیه چو کرد و خام مگذار	بدرج از جامی اش بر دود آ
چنان باشد بتدریجش بر ترقی	که در خامی نکو میدش عرق کرد

علاج استری کو میخور دجل

برای استری کو میخور دجل	فرو خوانم علاجی بی تا مل
زره هر جا بود نختی بدست آ	بزر جامه بر دوزش با فسار
ز بالایی دمانش تا سر نو	سر سر روی افشارش ز دونه
که هر که قصد جل آرد بخوردن	بدنش نیاید غیر آهن

علاج مرکب بادامه دار است

در کویم ز بادامه حکایت	که دارم از فرس نامته زوایت
------------------------	----------------------------

نکو هموار و خشکش راست کن جای
خوراکش از سر شوق و طلب ده
ترش ده یا سبب خشک ساز
سبب خشک بر کن خور و کن
نکو باشد سبب هنگام هم
شعیر نخه با نا نخه اش ده
چوشد که ما باش بخ نهد
در با گوشت باید بخت در دم
بس آنکه سر دگشته گوشت کن خور
که این خور دش کند بسیار
بکر ما اسپ را شیر شتر ده
که در شیر شتر باشد بسی نفع
زمستان کرد و در چند روزی

ز خشکی نرم میدارش ته پای
شو و زین نیک خوردن سپ
بقدر خوشین در پیش انداز
شعیر نیم کوبش در ستم
ولی جای خشک در فضل کر ما
که سازد لاغر راز و دفریه
بروز چار بارش آب داد
برنج چرب و نرمی همچو مرهم
بهم آمیز و مرکب را بده خور
برای زود و دفریه کردن این
بشیرش برف و یخ انداز و برده
حرارت های زاید را کند دفع
با صطبلش تو جوب کر بسوز

چنش کن علاج اما مکر	کزین تکرار به کردد لکاور
---------------------	--------------------------

شکم دردی لکاور را علاج است	
----------------------------	--

شکم دردی که اسپ از گرم	علف کمتر خورد اکثر کندارد
ز سر تا پاش برتن خاسته	کشیده ناف و خالی مانده پهلوی
بمالد بوبر بر دیوار کردن	نمایند خشک شده موی برتن
روانی نیم من گنج بدست آید	در حلقه همین اندازه بردار

چو بادامه در اول رونماید
بدان آب و نمک کر باس کنم
سه نوبت آب هر روزی بخاش
دگر گویم علاجی نیک دریا
بهم آمیز و بر بادامه اش مال
دو روزی همچنان بگذار بر جای
بود بادامه دست از بورداد
دگر انچه را در سر که ده جای
پای روز چندش انخن کن
اگر مگذشته بر بادامه ایام

نمک با آب سودن پیش باید
در آن بادامه اش بر بند محکم
که تا بادامه بر کرد و بدان مال
تراش چرم افکن در سرش آب
رکوبی بس بران بر بند در حال
بایش بعد از آن تر ساز و بکشی
دگر پای تعدی پیش نارد
چو حل کرد در بران بادامه اندای
چوبه کرد و غمناش کیر و زین کن
که بر جاشته محکم همچو مادام

کلیت یزدن بر روی نرم
بسیار بانی
رزد آب پاش
سرب و زین

[illegible]

پس آنکه شسته شان با خود میزن	سه روزش پیش مرکب وقت بخور
مادر هر روز با جو نیم من سی	بهم آمیز و مرکب را بده سی
سه روز متصل چون این بود خود	فته کرم بزرگ از باره و خود
روان سر سبز کرد و بر تنش موی	بیاید آب رفته باز در جوی

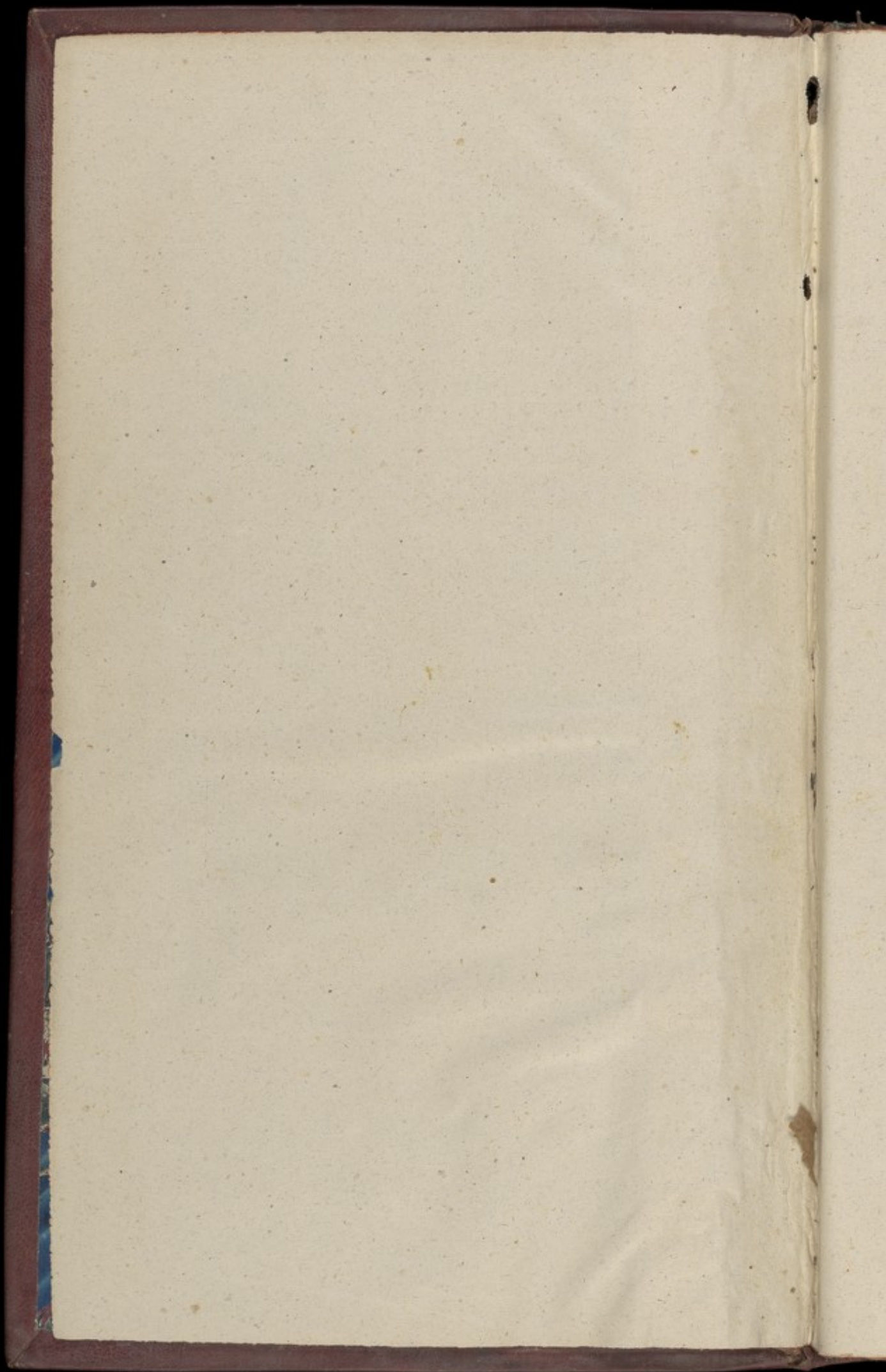
علاج اسپ قیصر خورده است

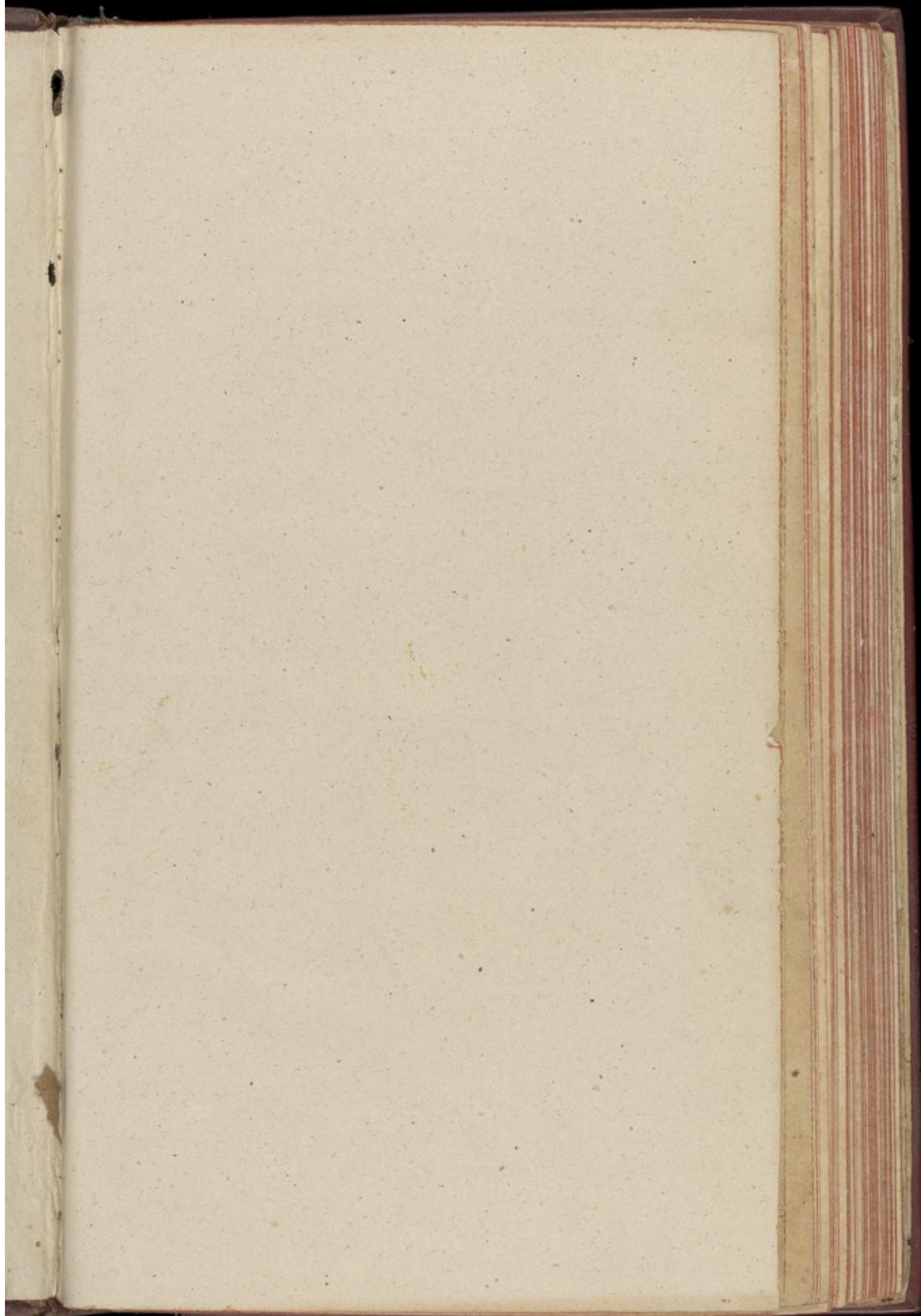
کراچیانانکا و راست قیصر	نکو سر بر زمین ناردنگا و
نفس تندی زند پوخته در تبا	بهر شویند از حشیش رود آب
بد شوارش آید چشم بر هم	بود بسیار حاصل بود در هم
علاجش که همگیری بگردن	نکو باید دو گوشش چرب کردن
بکجی ساز جایش نیک تار یک	بتار یکیش توده تا شود نیک
در گستان بلیله پنج مثقال	به آید زرقام او درین حال
نمک حلیت و موم و زیره هم	بهم در کن زهر یک دو درم
نمک هندی و کافوری بودم	که در خوبی باین اسمند موم

مس
وقت
من

بسم الله الرحمن الرحيم

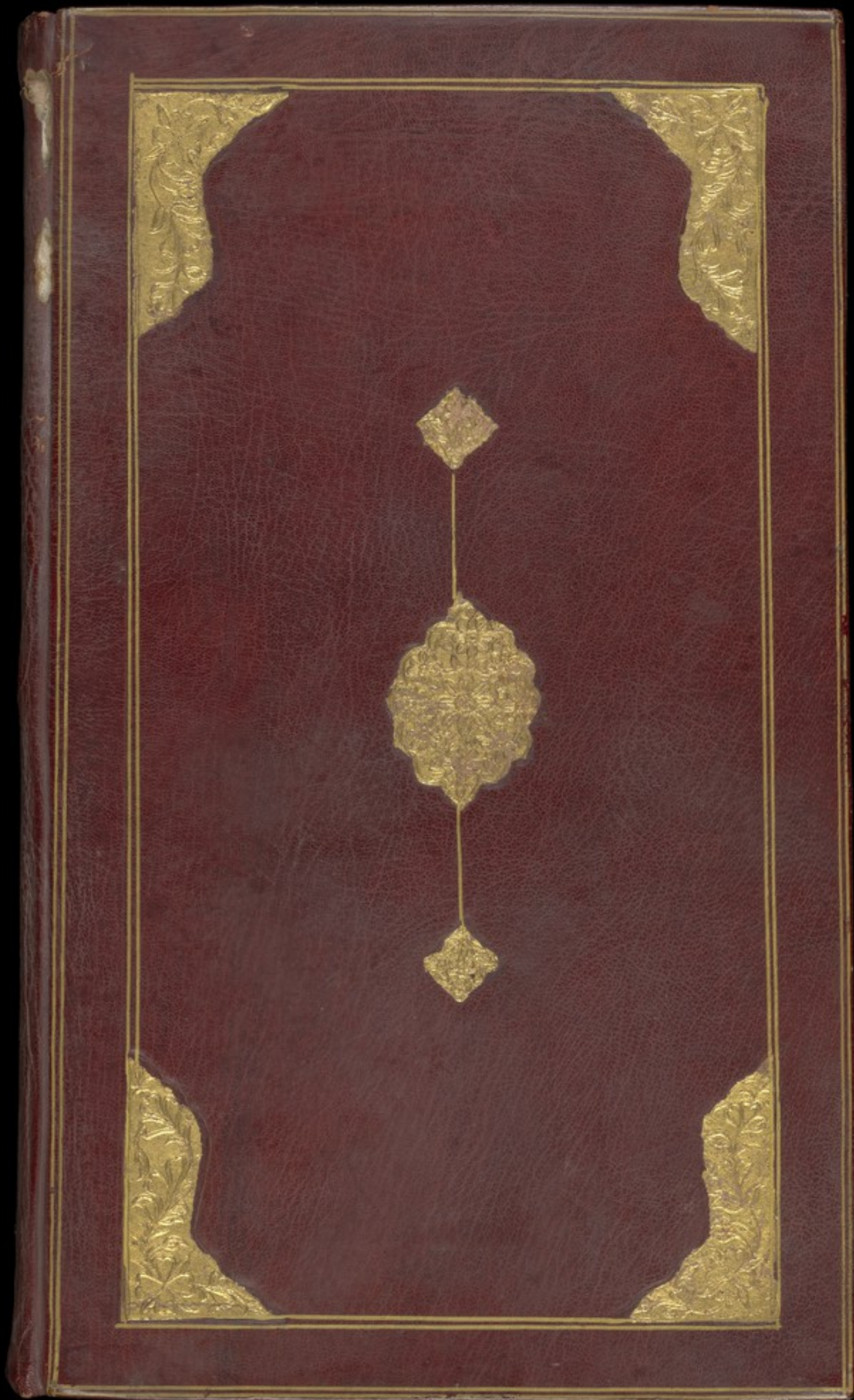
یا فالص یا مخلص یا فلاح یا جبرئیل
یا خواجه یا خیر یا منیر یا صلح کل کور و فلاح
قلل حق یا جبرئیل یا اله یا اله یا اله خوارند و وقت
سب هفت صد مرتبه بخوانند و بعد و اقل
در دوازده بار بخوانند







WMS. Per.
47













مل دراز و ربع سیر و غن
 ز ابد بهند منفعت دهد
 او یا از دو پای پس اند
 داغ کنند **پیت**
 اسیرالد و الکی
 دن اسپ خشک
 ت او آشت که سر
 هیچ طرف نتواند
 سند و به برک پند
 و یعنی پاچک کرم
 هر روز در جوبه و دارو
 م کوفته و پخته با یک سیر
 و اگر شراب نباشد

بیکرم

دیگر شش در
 با یک سیر خون کو
 و برک و بنا لاهی
 بکشایند و اگر بر
 داغ باشد علاج
فصل سیو

